سال دوم دوره راهنمایی

تاریخ پیامبر

و اهل بیت (ع)

علی پیمان ملک احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

علی بمان ملک احمدی

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سال دوم دوره راهنمایی جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه:ملک احمدی، علی بمان، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سال دوم دوره راهنمایی/ علی بمان ملک احمدی.

مشخصات نشر:قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری:۱۴۴، ۸ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و اله؛ ۱۱۸.

شابک:۹۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۲۱۲-۱

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:پشت جلد به انگلیسی : Ali Beman Malek Ahmadi.Tarikhe payambar.

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده:جامعه المصطفی(ص) العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)

شناسه افزوده:Almustafa International UniversityAlmustafa International Translation and Publication center

رده بندی کنگره:BP۳۶/۵/م۷۷ت ۲۳۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی:۲۱۱۰۵۵۰

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلّی الله علیه و آله

ص:۲

تاریخ پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام

سال دوم دوره راهنمایی

علی بمان ملک احمدی

ص:۳

سخن ناشر

کتاب آموزشی باید دارای متنی پویا و متناسب با دگرگونی هایی باشد که در ساختار دانش و رشته های علمی پدید می آید.تحوّلات اجتماعی،نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش،اطلاعات،مهارت ها،گرایش ها و ارزش های نوینی را فرا می خواند که پاسخ گویی به آنها،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می نماید.گسترش فرهنگ های سلطه گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ،در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی،مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها،در پرتو آراستن افراد به اندیشه های بارور،ارزش های متعالی و رفتارهای منطقی ای امکان پذیر است.این مهم در قالب موقعیت های رسمی آموزشگاهی و با ایجاد رشته ها و متون جدید،گسترش دامنه آموزش ها و مهارت ها و تربیت سازمان یافته صورت می گیرد.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار،قاعده مند و تجربه پذیر است که در آن برنامه های آموزشی،متن های درسی و استادان،ارکان اصلی به شمار می آیند؛همچنین استواری برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان،استعدادِ علم آموزان و امکانات موجود،وابسته است; چنان که اتقان متن های درسی به ارائه تازه ترین دست آوردهای علم در قالب شیوه ها و فن آوری های آموزشی نوظهور است.

بازنگری متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می رساند.

ص:۶

حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی،سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد،تألیف متون متناسب را سرلوحه تلاش های خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این تلاش است.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله ضمن تقدیر و تشکر از فرزانگانی که در به ثمررسیدن این اثر،بذل عنایت کرده اند نشر این اثر را به عموم اهل فرهنگ واندیشه تقدیم می کند.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله

ص:۷

فهرست

پرسش ۳۳

ص:۸

ص:۱۰

۱-هجرت های پراکنده

اشاره

دانستید که گروندگان به پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله از آزار سران قریش در امان نبودند.امّا بعد از پیمان عقبه دوّم, پیامبر صلّی الله علیه و آله کم کم به مسلمانان مکّه دستور می داد تا مخفیانه و به تدریج به سوی یثرب هجرت کنند.امّا این سفرها به آسانی انجام نمی شد و کفّار قریش تا از سفر مسلمانی باخبر می شدند،راه را بر او گرفته،اموالش را به مکّه بازمی گرداندند یا خانواده اش را از او جدا می کردند و به مکّه می بردند.

«صُهیب رومی»که در همان سال های نخستین،اسلام آورده و شغلش تجارت بود،بارها مورد آزار قرار گرفت تا آنکه ناچار دست از تجارت کشید و با رهنمود پیامبر عازم یثرب شد.صهیب اموالش را بر چند شتر بار کرد و مخفیانه از شهر خارج شد امّا طولی نکشید که سواران مسلح ابوسفیان از راه رسیدند و هر چه تلاش کردند که صهیب را به مکّه بازگردانند, موفّق نشدند؛امّا شترانش را از او گرفتند و با خود به مکّه بردند؛به امید آنکه صهیب به خاطر اموالش برگردد امّا او راه هجرت را بازگزید, و اموالش را رها کرد.

روزهای آخر سال سیزدهم بعثت بود.بیشتر مسلمانان با ترک خانه و اموال و گروهی با ترک خانواده،جان خود را برداشته, از مکّه خارج شده و به یثرب رفته بودند.در مکّه تنها پیامبر و علی علیه السّلام و ابوبکر و گروهی از کسانی باقی مانده بودند که یا در حبس قریش بودند.یا مشکلی داشتند که نمی توانستند به مدینه بروند.کفّار مکّه

احساس خطر کردند؛زیرا همه پیروان پیامبر در شهری دیگر گرد هم آمده بودند و تنها یک فرمانده کم داشتند و اگر پیامبر هم به یثرب هجرت می کرد, چه بسا آماده جنگ با مکیان می شدند.سران قریش قرار گذاشتند تا هر چه زودتر در«دارالندوه»جمع شوند و در این باره مشورت کنند.«دارالندوه»خانه ای در نزدیکی مسجدالحرام بود که قریش همه جلسات مشورتی خود را در آن جا برگزار می کرد.

مشورت با شیطان

صبح روزی که قرار جلسه بود،افراد،کم کم وارد خانه می شدند،شیطان در هیبت پیرمردی متین،دم در خانه ایستاد.از او پرسیدند:تو کیستی؟پاسخ داد:من مردی از اهل نجد هستم و شنیده ام که قراری با هم گذاشته اید.من هم آمده ام با شما همفکری کنم شاید که رأی پسندیده ای داشته باشم!

حرفش را پذیرفتند و او را به جمع خود بردند.از هفت قبیله مهم قریش نمایندگانی گرد آمده بودند.یکی از آنان گفت:ما از جنگ محمد با یاوران جدیدی که در شهر دیگر به دست آورده, در امان نیستیم؛بنابراین پیشنهادهای خود را بگویید که با او چه کنیم.دیگری گفت:او را در غل و زنجیر کرده و در مکانی زندانی کنید.

شیخ نجدی گفت:این نظر خوبی نیست؛زیرا خبر زندانی شدنش به دوستانش می رسد و به شما حمله می کنند و او را از دست شما نجات می دهند.دیگری گفت:او را از شهر خود بیرون می کنیم و کاری با او نداریم که کجا رفت و چه کرد.شیخ نجدی گفت:آیا زیبایی گفتار او را ندیده اید!آیا ندیده اید چگونه قلوب مردم را تسخیر می کند؟!اگر چنین کنید, بزودی عرب را نابود می کند.سپس ابوجهل گفت:من نظری دارم که هیچ کس این نظر را نداده؛پرسیدند چیست؟گفت:از هر قبیله جوانی قوی و خوشنام انتخاب می کنیم و به او شمشیری برنده می دهیم تا همگی بر سر او ریخته و هر کس ضربتی بزند و با هم او را بکشند؛اگر چنین کنیم خونش میان همه قبایل تقسیم می شود و دیگر فرزندان عبد مناف نمی توانند با همه مردم بجنگند؛در نتیجه به دیه راضی می شوند و دیه او را می پردازیم و ماجرا تمام می شود.شیخ نجدی این رأی را پذیرفت و بقیه هم پذیرفتند.پس نقشهٔ اجرای آن را ریختند و قرارها را گذاشتند و متفرّق شدند.

شکست طرح مشرکان

هیچ گاه خبرهای زمینی از آسمان مخفی نمی ماند.آن گاه که کفّار قریش با تصمیم نابودی پیامبر صلّی الله علیه و آله از هم پراکنده شدند, جبرئیل فرود آمد و پیام خدا را به قلب پاک رسولش رساند:«ای رسول ما!امشب در بستری که شب های گذشته می خوابیدی،نخواب،از خانه بیرون شو و به سوی یثرب هجرت کن،مشرکان.مکر و فریبی اندیشیده اند و البتّه مکر خدا سخت تر و نیرومندتر است».

پیام جبرئیل بسیار مهم و فوری بود.رسول خدا بی درنگ به دنبال علی علیه السّلام فرستاد و او را در جریان توطئه مشرکان قرار داد و به او گفت:فرمان این است که همین امشب باید شهر و خویشان خود را ترک کرده و از شهر بیرون روم و نیز فرمان خدا این است که تو را به خفتن در بسترم فرمان دهم تا از رفتن من آگاه نشوند،نظر تو چیست؟علی علیه السّلام پرسید:آیا با خفتن من در این بستر،جان شما سلامت خواهد ماند؟پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:آری علی علیه السّلام خدا را سپاس گفت و سجده شکر به جا آورد و رضایتش را از صمیم قلب اعلان کرد.

علی در بستر پیامبر

سه روز به آخر ماه صفر سال چهاردهم بعثت مانده بود.آن شب(لیله المبیت)قرار بود بعد از نماز عشاء پیامبر،کفّار قریش دور خانه او جمع شوند.پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز عشاء را خواند و به علی علیه السّلام دستور داد تا در جای او بخوابد و همان پارچه سبزرنگی را که بر روی خویش می کشید, علی بر روی خود بکشد.پاسی از شب گذشته بود و نمایندگان قبایل با شمشیرهای آماده طبق قرار قبلی در اطراف خانه کمین کرده بودند.با این که خوابیدن حضرت علی در رختخواب پیامبر بسیار خطرناک بود, اما علی علیه السّلام با جان و دل این پیشنهاد را پذیرفت.آن شب جبرئیل و میکائیل, دو فرشته مقرّب خدا کنار بستر علی آمدند.جبرئیل به علی گفت:«به به!کیست مثل تو ای فرزند ابوطالب؟فرشتگان به وجود تو افتخار می کنند.»آن گاه خداوند آیه ۲۰۷ سوره بقره را در تقدیر از ایثار علی علیه السّلام فرو فرستاد:«بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

ص:۱۴

پرسش

۱.از چه زمانی پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور هجرت مسلمانان از مکه به یثرب را داد؟

۲.کفار مکه چگونه از هجرت مسلمانان از مکه به سوی یثرب جلوگیری می کردند؟

۳.کفار مکه چگونه از هجرت صهیب رومی جلوگیری کردند؟سرانجام آن چه شد؟

۴.چرا کفار مکه از هجرت پیامبر احساس خطر می کردند؟

۵.کفار مکه پس از آگاهی خطر از هجرت پیامبر چه تصمیمی گرفتند؟

۶.شیطان چگونه در تصمیم گیری کفار مکه شرکت کرد و نظر او چه بود؟

۷.پیام جبرئیل در خبر دادن از توطئه کفار مکه چه بود؟

۸.علی علیه السّلام دربارهٔ خفتن در جای پیامبر در لیله المبیت چه گفت؟

۹.پیامبر صلّی الله علیه و آله در چه تاریخی مکه را به قصد هجرت ترک کرد؟

۱۰.خداوند چگونه از کار علی علیه السّلام تقدیر کرد؟

ص:۱۵

۲-آغاز هجرت

اشاره

پیامبر آهسته از منزل خارج شد و دو مشت خاک از زمین برداشت و در حالی که آیات اول تا نهم سوره یس را می خواند, خاک را به طرف مشرکان پاشید.پس از آن کسی از جمع کفّار نبود مگر آنکه مقداری خاک روی سرش نشسته بود, امّا تاریکی شب اجازه نمی داد که این خاک ها را بر سر یکدیگر ببینند.پیامبر صلّی الله علیه و آله از میان آنان گذشت و کسی از کفّار متوجه نشد.ایشان به طرف غار ثور در جنوب مکّه راه می پیمود.در بین راه ابوبکر با پیامبر همراه شد و هر دو به سوی غار ثور رفتند.کفار چندین بار از بالای دیوار منزل،جایگاه خواب پیامبر را نظاره کردند و هر بار از وجود او مطمئن شدند.آنان آماده حمله بودند؛امّا ابولهب،عموی پیامبر گفت:در این خانه کسان دیگری هم خفته اند و شاید با هجوم چهل نفر در این تاریکی،آسیب ببینند؛تا نزدیک صبح صبر کنید تا هوا کمی روشن شود, آن گاه بر محمد بتازیم.همگی پیشنهاد ابولهب را پذیرفتند.

هوا کمی روشن شده بود که رهگذری از آنان پرسید این جا منتظر چه هستید؟گفتند در کمین محمّد نشسته ایم.رهگذر گفت:به خدا قسم که محمد رفت و راه خود را در پیش گرفت و دور شد, مگر نمی بینید که خاک بر سر شده اید؟!آنان دست بر سر خود کشیدند و دیدند راست می گوید.ابوجهل خشمگین شد و فرمان حمله به خانه را داد.علی علیه السّلام با شنیدن صدای پای مهاجمان, یکباره سر از بستر برداشت و فریادکشید:«در این وقت شب در این خانه چه می خواهید؟!»مهاجمان دیدند این صدا،صدای علی است.فوراً پرسیدند:پس محمّد کو؟علی پاسخ داد:

ص:۱۶

مگر او را به من سپرده بودید؟!به او گفتید از مکه بیرون رو،او هم بیرون رفت.مهاجمان علی را به باد کتک گرفتند و سپس او را به مسجدالحرام بردند, اما پس از ساعتی او را آزاد کردند.ابوجهل فرمان داد:فوراً محمد را تعقیب کنید؛امّا محمّد صلّی الله علیه و آله ساعت ها پیش در دل تاریکی شب،راهش را برخلاف جهت مدینه که در شمال مکّه بود،به طرف جنوب مکّه در پیش گرفته و حدود هفت کیلومتر راه پیموده بود؛امّا کفار گمان می کردند او در راه مدینه است؛بنابراین تلاش آنان در مسیر مدینه بیهوده ماند.ساعاتی از روز گذشته بود که مشرکان خسته و ناتوان از یافتن محمّـد به مکه بازگشتند و به دنبال«ابوکَرزْ»،ردیاب ماهر فرستادند.

او از جای پای افراد،می توانست به راحتی مسیر آنها را بیابد.ابوکرز هفت کیلومتر رد پا را دنبال کرد تا به دهانهٔ غار ثور رسید.

ابوکرز مبهوت ایستاد و به تارهای عنکبوتی که بر دهانه غار تنیده شده بود و کبوتری که در جلوی این تارها لانه گذاشته بود و روی تخم های خود نشسته بود،خیره خیره می نگریست و گفت:قدم های محمد و همراهانش حتماً تا دهانه این غار رسیده و در این جا یا به آسمان پرواز کرده اند یا در زمین فرو رفته اند.هیچ کس به درون غار قدم نگذاشته, وگرنه تارهای عنکوبت پاره می شد و لانه کبوتر ویران می گشت.از بیرون غار داخل آن دیده نمی شد؛امّا از داخل غار بیرون آن دیده می شد.ابوبکر وحشت کرده بود.پیامبر فرمود:«ناراحت نباش؛آنان ما را نمی بینند»..درست در همین وقت یکی از کفّار جلوی غار آمد و روی تخته سنگی رو به غار ادرار کرد.پیامبر رویش را از دهانه غار گرداند و به ابوبکر فرمود:اگر او ما را می دید, چنین خود را در برابر غار مکشوف نمی کرد.

در غار ثور

اوّلین روز در غار بدون آب و غذا سپری شد و هنگام غروب فرا رسید.وقتی بود که گوسفندان از چرا برمی گشتند.پیامبر صدای گله ای را که از دامنه کوه ثور می گذشت شنید.نزدیک در غار آمد و از پشت تارهای عنکبوت،چوپان آشنایی را دید که گوسفندانش را به سوی شهر می برد.او«عبدالله بن ارَیقِط»بود.پیامبر او را صدا زد و عبدالله فوراً خود را به در غار رساند.پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:آیا بر جانم به تو اعتماد کنم؟!

عبـدالله که به تارهـای تنیـده شـده و لانه کبوتری که تخم گـذاری کرده بود می اندیشـید و همه را دلیل بر صـدق نبوّتش می دید،در جان خویش دلیلی نمی یافت که با او مخالفت کند،بنابراین چنین گفت:به خدا قسم از تو نگهبانی می کنم و کسـی را از جای تو آگاه نمی کنم.سـپس پرسـید به کجا می خواهید بروید؟پیامبر فرمود:یثرب.عبدالله گفت:شـما را از راهی خواهم برد کـه هیـچ کس آن را نیابـد.پیامبر فرمـود:پس اکنـون بـه نزد علی برو و بـه او مژده بـده کـه خداونـد بـه من فرمـان هجرت داده است.برای من تـوشه ای و شـتری آمـاده کن.و ابـوبکر هم به او گفت:به نزد دخـترم اسـماء برو و به او بگـو توشه ای و دو شـتر آماده کنـد و«عامربن فُهِیرَه»،غلام مرا،در جریان کار ما قرار بدهد.عبـدالله پیام ها را به صاحبانش رسانـد و چون پاسـی از شـب گذشت, علی علیه السّلام با پسـر خدیجه, به همراه مقداری غذا به غار آمدند.پیامبر به علی علیه السّلام سفارش کرد که زاد و مرکب سـفر را آماده کنـد و امانت های مردم را که نزد پیامبر بود, به آنان بازگردانـد و آن گاه با مادرش فاطمه و دختر پیامبر فاطمه زهرا و فاطمه, دختر زبیر و هر کس دیگر که می خواهـد هجرت کند, به سوی یثرب حرکت کنند.پیامبر سه روز در غار ماند تا مشرکان به کلی از یافتن پیامبر ناامید شدند.دو شتر و غلام ابی بکر و عبدالله پسر اریقط و مقداری توشه راه آماده شد و پس از سه روز اقـامت در غـار, هنگـام غروب آخرین روز مـاه محرم پیـامبر با شـهر مکه وداع کرد و راهی یثرب شـد.ابوبکر و غلامش بر یک شتر و پیامبر و عبدالله به عنوان راهنما،بر شتری دیگر سوار شدند و توشه راه را بر شتر سوم بسـتند و عبدالله پسر اریقط بیراهه ای را انتخاب کرد که فقط در چهار نقطه با راه اصلی یثرب برخورد داشت و بقیه مسیر را آنان با خیال راحت راه می پیمودند و به این ترتیب هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله که مبدأ تاریخ مسلمین است, با اجازه خداوند آغاز شد.

ص:۱۸

پرسش

۱.پیامبر صلّی الله علیه و آله در لیله المبیت هنگام خروج از منزلش چه کرد؟

۲.سران کفار مکه چه وقتی از لیله المبیت به منزل پیامبر هجوم آوردند و با چه صحنه ای مواجه شدند؟

۳.علی علیه السّلام به مهاجمان چه گفت و آنان با علی علیه السّلام چه کردند؟

۴.سران کفار مکه پس از حمله به منزل پیامبر و نیافتن ایشان, چه اقداماتی انجام دادند؟

۵.پیامبر صلّی الله علیه و آله چگونه ابوبکر را دلداری می داد و چه حادثه ای باعث راحتی خیال او شد؟

۶.در پایان روز پیامبر چه کسی را در غار ثور دید و به او چه پیامی داد؟ابوبکر چه پیامی داد؟

۷.علی علیه السّلام در چه زمانی برای دیدار پیامبر به غار ثور آمد و پیامبر به او چه فرمانی داد؟

۸.پیامبر صلّی الله علیه و آله چند روز در غار ثور بودند و پس از آن چه کردند؟

ص:۱۹

۳-در راه یثرب

اشاره

فاصله مکّه تا مدینه, حدود ۴۰۰ کیلومتر است؛امّا مسیر هجرت چون از بیراهه بود, بسیار طولانی تر شد.پیامبر دستور داده بود تا عامربن فهیره،گوسفندان ابوبکر را درپی شترانی که مهاجران را به سوی مدینه می بردند, بیاورد تا کفار قریش نتوانند از رد پای شتران و مسافران چیزی را تشخیص دهند, امّا با وجود این،مردی از کفّار مکّه آنان را در تاریکی شب دید و فوراً خود را به اولین قبیله رساند و به آنان گفت:گمان می کنم که محمد را با چند نفر دیگر دیدم.

خبر مهمّی بود؛زیرا کفار قریش برای هر کسی که محمّد را می یافت یکصد شتر جایزه تعیین کرده بودند.«سُراقه بن مالک»از جمع این قبیله جدا شد و قوی ترین اسبش را زین کرد و زره بر تن نمود و تیر و کمان را برداشت و در دل شب به سوی نشانگاه تاخت.خبر درست بود؛یکی از همراهان پیامبر گفت:کسی به ما نزدیک می شود؛پیامبر فرمود:«نگران نباش،خدا شرّ او را از ما بازمی دارد»؛اما سوار به سرعت نزدیک می شد پیامبر دست به دعا برداشت فرمود:«خدایا او را بگیر».سُراقه این سخن را شنید, ولی اهمیت نداد و دست به کمان برد و تیر را در چله کمان گذاشت.ناگهان دستان اسبش در زمین فرو رفت و سراقه را از زین اسب بر زمین کوبید.سراقه بیمناک و هراسان برخاست و می ترسید که خودش او هم در زمین فرو رود.با صدای لرزان فریاد زد:ای محمّد!اسبم را رها کن؛از این پس

هرگز قدمی در راه آزار تو برنمی دارم.پیامبر از خطایش گذشت و دستان اسبش از زمین آزاد شد.سُراقه به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت:من دوست دارم به پاس گذشت شما خدمتی انجام دهم؛پس حاجتی از من بخواه.پیامبر فرمود:به سوی مکّه بازگرد و افرادی از قریش را که در تعقیب ما می آیند, از این راه بازدار.

سراقه می گوید:بر اسبم سوار شدم و در حالی که اسب می لنگید, از همان راهی که شتابان آمده بودم به آهستگی بازگشتم و هر کس را که می خواست محمّد را تعقیب کند, او را منصرف می کردم.

در خیمه ام معبد

کاروان کوچک هجرت،شب ها را و ابتدای روز راه می پیمود و بیشتر روز را در سایه ای استراحت می کرد.چند شبی راه رفتند تا روزی به سیاه چادری رسیدند که زنی بر در آن ایستاده بود.زن سواران را نمی شناخت.او به رسم ابراهیم خلیل که در میان اعراب باقی مانده بود, میهمان دوست بود و آنان را به داخل چادر دعوت کرد.در کنار خیمه پسرکی بی رمق افتاده بود که تکان نمی خورد و بیرون خیمه تنها گوسفندی لاغر و مردنی روی زمین خوابیده بود.«ام معبد»که انتظار شوهرش را می کشید, عذرخواهی کرد و گفت:در خیمه چیزی جز چند دانه خرما برای پذیرایی ندارم؛ای کاش شوهرم زودتر از صحرا بیاید تا من از گوسفندان شیری برای شما بدوشم.پیامبر فرمود:از شیر این گوسفند به ما نمی دهی؟ام معبد گفت:این گوسفند بیمار و ناتوان است و از گله جا مانده است.پیامبر فرمود:اجازه می دهی من آن را بدوشم؟ام معبد گفت:اختیار با شماست, ولی خیری در آن نیست.پیامبر نزدیک آمد و دو دست با برکتش را بر پشت و پهلوی گوسفند زد و آن را نوازش کرد و بسم الله گفت.حیوان جنبشی کرد و بر سر پا ایستاد.ام معبد با تعجب نگاه می کرد که گوسفند بیمار چگونه جان گرفت.بار دیگر پیامبر بسم الله گفت و پستان گوسفند پر از شیر شد.ام معبد ظرف بزرگی آورد و با چند بار نوازش پیاپی پستان گوسفند،ظرف پر از شیر شد.همه از آن شیر نوشیدند و خود پیامبر،آخر از همه نوشید.ام معبد پرسید تو کیستی؟آیا عیسای مسیحی که به خیمه من آمده ای؟!پیامبر فرمود:نه،من مردی از قبیله قریشم که به یثرب می روم.زن گفت:کودکی دارم هفت ساله که نه

سخن می گوید و نه می شنود و نه راه می رود؛مثل پاره گوشتی روی زمین افتاده است؛آیا ممکن است کودک مرا هم شفا بدهی؟پیامبر دانه خرمایی در دهان گذاشت و آن را جوید،سپس مقداری از آن را در دهان کودک گذاشت.کودک بلافاصله روی پایش ایستاد و به سوی آغوش مادر دوید و با او سخن گفت.

کاروان از این منزل حرکت کرد و روزها راه پیمود تا سرانجام پس از یازده روز, نزدیک ظهر روز دوازدهم ربیع الاوّل وارد دهکده«قبا»در ۶ کیلومتری مدینه شد.زن و مرد و کودک از پیامبر و همراهانش استقبال کردند.گروهی از مردم یثرب هم با شادی و تکبیر،خود را به قبا رساندند و در استقبال از رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکبیرگویان شادی کردند.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در اوّلین فرصت, نامه ای به علی علیه السّلام نوشت و او را از ورودش به قبا خبر داد و از او خواست تا امانات را به مردم مکّه بازگرداند و با خانواده اش هر چه زودتر خود را به قبا برساند.

قبا در انتظار علی علیه السّلام

رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس از ورود به قبا چهار روز در انتظار علی بن ابی طالب و همراهانش اقامت کرد.کاروان هفت نفری علی با ۴ زن و سه مرد(فاطمه دختر پیامبر؛فاطمه مادر علی؛فاطمه دختر زبیر؛ام ایمن و ایمن پسرش؛علی علیه السّلام؛و ابو واقد راهنما)سه روز پس از هجرت پیامبر, مکّه را به سوی مدینه ترک کردند.کفّار مکّه هنگام خروج این کاروان, مزاحم آنان شدند, امّا با دفاع جانانه علی علیه السّلام در حالی که زخم هایی بر تن داشتند, در کمال ناامیدی رهایشان کردند.آنان به قبا نزدیک شدند, امّا علی علیه السّلام که تمام راه را پیاده آمده بود, در نزدیکی قبا از پا افتاد و به واسطه زخم و آبله زیاد در پایش نتوانست خود را به پیامبر برساند.پیامبر به استقبالش شتافت و یکدیگر را در آغوش گرفته و اشک ریختند.رسول خدا صلّی الله علیه و آله با آب دهان خویش بر پایش مرهمی نهاد و بی درنگ زخم های او التیام یافت و علی سر پا ایستاد و با رسول خدا صلّی الله علیه و آله به قبا آمد.همراهان آنان شنیدند که به علی علیه السّلام فرمود:«علی جان!هر مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان آزموده است, تو را دوست می دارد و تو را دشمن نمی دارد, مگر منافق یا کافر».

ص:۲۲

پس از پنج روز توقّف در قبا،قبل از ظهر روز جمعه،پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله عازم یثرب شد.یثرب غرق در سرور و شادی بود و گروه به استقبال پیامبر آمده بودند.آن بزرگوار در حالی که سوار بر شتری بود،با شکوه چشم گیری وارد مدینه شد.به محله هر طایفه ای که می رسید،بزرگان آنها پیش می آمدند و آن حضرت را به خانه خود دعوت می کردند،اما پیامبر نمی پذیرفت.حتی بستگان مادری پیامبر از جمله دایی های او پیش آمدند و دعوت کردند امّا آن حضرت فرمود:سر راه شتر مرا باز بگذارید،این شتر مأمور است هر کجا که نشست, همان جا پیاده می شوم.مردم سر راه شتر را باز کردند و شتر در شهر پیش می رفت؛درست مثل این که مهارش در دست کسی باشد راه می پیمود تا وارد محلّه بنی النجار شد؛یعنی همان جا که پیامبر،در دوران کودکی هم یک بار با مادرش آمد بود؛امّا آن روز هفت ساله بود و امروز ۵۳ ساله.شتر در کنار خانه«ابواَیوب انصاری»در زمینی که خرما در آن خشک می کردند, به زمین نشست(محلّ فعلی مسجد النبی)شتر،گردن و سینه خود را به زمین چسبانید و همه یقین کردند که منزل پیامبر همین جاست.

پرسش

۱.پیامبر صلّی الله علیه و آله برای آن که کسی نتواند در مسیر هجرت آنها را تعقیب کند, چه چاره ای اندیشید؟

۲.چه کسی پیامبر را در راه هجرت تعقیب کرد و سرانجام او چه شد؟

۳.چه معجزاتی از پیامبر در چادر ام معبد دیده شد؟

۴.پیامبر صلّی الله علیه و آله در چه تاریخی و پس از چند روز از مکه وارد قبا شد؟

۵.اولین کاری که پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از ورود به قبا انجام داد چه بود؟

۶.علی علیه السّلام با چه کسانی از مدینه هجرت کرد؟

۷.پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از چند روز قبا را به سوی یثرب ترک کرد؟

ص:۲۴

۴-استقبال پرشور

اشاره

«ابوایوب»فقیرترین مرد مـدینه بود و زن و فرزنـدی نـداشت و با مادر پیر و نابینایش با هم در خانه زندگی می کردند.همین که شـتر به زمین نشـست ابوایوب بـا خوشـحالی به مـادرش گفت:مـادرم!در را بـاز کن که بزرگ انسـان هـا و عزیزترین فرد،یعنی محمـد مصـطفی, و پیـامبر برگزیـده خـدا به خانه ما می آیـد.مادر نابینا به سـرعت در را گشود و به طرف شتر حرکت کرد.هر کسـی آن حضـرت را به خـانه خویش دعوت می کرد, امّـا شتر در نزدیکی خـانه ابوایوب بود.پیـامبر پرسـید بـار شتران من چه شـد؟گفتند:مادر ابوایوب آن را به داخل خانه اش برد.پیامبر صـلّی الله علیه و آله فرمود:«انسان همراه بارش است.»مادر ابوایوب گفت:افسوس!ای کاش چشم داشـتم و روی پیامبر را می دیدم.پیامبر که از سخن او متأثر شده بود, دست بر صورت او کشید و چشـمانش بینا شـد, و این اوّلین معجزه پیامبر در مـدینه بود.منزل ابوایوب دو طبقه داشت که سـقف طبقه اوّل از چوب و برگ خرمـا پوشـیده شـده بود و وقتی بر روی آن راه می رفتنـد, صـدای لرزش چوب ها شـنیده می شـد.ابوایوب از پیامبر پرسـید:ای رسول خـدا!پـدر و مادرم به قربانتان!آیا اتاق بالا را دوست می داریـد یا اتاق پایین را؟من دوست نمی دارم که بالای سـر شـما باشم.پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:اتاق پایین برای من و کسانی که به دیدارم می آیند بهتر است.

ابوایوب می گوید:من و مادرم در طبقه بالا بودیم و هر گاه از دلو آب برمی داشـتم, می ترسیدم که قطره ای آب بر کف اتاق بریزد و از آن جا بر سر رسول خدا بچکد.من و

مادرم آهسته بالا و پایین می رفتیم تا پیامبر احساس نکند،و همیشه آهسته صحبت می کردیم و آن گاه که پیامبر خوابیده بود, تکان نمی خوردیم و چه بسا وقتی می خواستیم غذایی در اتاقمان درست کنیم, در را می بستیم تا این که دود آن رسول خدا را نیازارد.یک بار هنگامی که مشک آب بر زمین افتاد و آب آن ریخت،مادرم فوراً تنها پارچه ای که داشتیم را روی آن انداخت و آب را جمع کرد تا بر سر پیامبر نریزد.

هر روز صبح و شب چند نفر از انصار،از جمله«اسعدبن زراره»به نوبت برای پیامبر صبحانه و شام می آوردند و باقی مانده غذا را برای تبرّک می بردند.پیامبر مدت هفت ماه یعنی تا زمانی که مسجد و خانه های پیرامون آن ساخته شد،در خانه ابوایوب انصاری سکونت کردند.

مدّتی که پیامبر در خانه ابوایوب زندگی کرد, آن همه نمازهای جماعتش را در همان فضایی که شترش روز اوّل خوابیده بود برگزار کرد.پیامبر از طرف خدا مأمور ساخت مسجد شد و بهترین جا برای مسجد, همین جا بود.این مکان از آنِ دو طفل یتیم به نام سهل و سهیل بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله اسعد بن زراره را فرستاد تا زمین را از آنان بخرد؛امّا آنان گفتند ما آن را به پیامبر هدیه می کنیم.پیامبر نپذیرفتند و فرمودند آن را فقط در برابر قیمتش می گیرم و سرانجام آن را به قیمت عادلانه ای خریداری کردند،رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابتدا نقشه و محدودۀ مسجد را با کشیدن خطی در اطراف زمین مشخص کرد و مساحت یکصد متر در یکصد متر را به مسجد اختصاص داد و باقی آن را که در اطراف این زمین بود, برای خانه های خود و اصحابش در نظر گرفت.زمین خریداری شده, دارای آب خوبی بود.پیامبر دستور داد تا با آب موجود در زمین, خشت هایی از گل درست کنند و آن گاه کار ساختن مسجد را با نام خدا و برای خدا آغاز کرد.ابتدا خود کلنگی برداشت و شروع به کندن مسجد کرد.انصار هم با بیل و کلنگ مشغول شدند.مسلمانان به رهبری پیامبرشان بی وقفه کار می کردند و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب با رسول الله به ذکر و تعقیب نماز مشغول بودند و از هنگام طلوع خورشید تا غروب آن به جز اوقات نماز یکسره کار می کردند.وقتی پی دیوارها کنده شد, پیامبر دستور داد تا مسلمانان از حرّه(زمین سنگلاخ)که در آن سنگ های سیاه و

ص:۲۶

سختی بود،سنگ بیاورند،همه در آوردن سنگ ها کمک می کردند.خود پیامبر هم مشغول بود و گاهی که سنگ بزرگی را به سوی مسجد می آورد, کسی به سراغ ایشان می آمد تا سنگ را از پیامبر بگیرد،اما پیامبر می فرمود:خودت برو و سنگ دیگری بیاور.عمار یاسر بیش از همه زحمت می کشید و سنگ می آورد و به تنهایی کار چند نفر را انجام می داد.روزی عمار شکایت گروهی را که بیش از اندازه سنگ بر او بار می کردند نزد پیامبر آورد و گفت:اینان مرا خواهند کشت.پیامبر صلّی الله علیه و آله کلامی تاریخی فرمودند که در قلب همه حاضران نشست:«تو نمی میری تا وقتی که گروه ستمگر و منحرف از حق, تو را بکشند،آخرین توشهٔ تو از دنیا،جرعه ای شیر است».

پیامبر دستور داد تا سنگ ها با نظم و ترتیب خاصی روی هم چیده شود و سپس کار چیدن خشت ها بر روی پی ها آغاز شد.مسلمانان سخت تلاش می کردند تا آنکه پس از هفت ماه دیوارهای مسجد به قدر یک انسان یا کمی بیشتر بالا آمد و کار ساخت مسجد به پایان رسید, امّا مسجد سقف نداشت و آفتاب آنان را آزار می داد.پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد ستون هایی از نخل در مسجد نصب کردند و سپس با چوب ها و لیف خرما آن را پوشاندند.همزمان با ساخت دیوارها اصحاب هم در زمین های اطراف مسجد که برای آنها خطکشی و تقسیم شده بود, کار ساختن خانه های شان را آغاز کردند.اصحاب که خانه های خود را می ساختند, هر کدام برای خود دری از منزلشان به مسجد می گذاشتند تا راحت تر به مسجد دسترسی داشته باشند, امّا طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و از سوی خداوند به پیامبر دستور داد تا همه درهای خانه هایی که به مسجد باز می شود, باید بسته شود, مگر خانه پیامبر و خانه علی علیه السّلام.پیامبر صلّی الله علیه و آله این دستور را اعلان کرد.اصحاب از این دستور ناراحت شدند, تا آن جا که حمزه به پیامبر اعتراض کرد و گفت من عموی علی هستم و تو می گویی درب خانه او که کوچک تر از من است،به مسجد باز باشد و درب خانه من بسته باشد؟!پیامبر صلّی الله علیه و آله به نزد عمو آمد و فرمود:عمو جان!از بستن درب خانه ات و باز گذاشتن درب خانه علی ناراحت نباش؛این دستور من نیست, بلکه این دستور خداست.حمزه گفت:یا رسول الله!من تسلیم دستور خدا و پیامبرش هستم و به این کار راضی شدم.

ص:۲۷

پرسش

۱.پیـامبر صـلّی الله علیه و آله در مـدینه مهمـان خـانه چه کسـی شـد و آن خـانه چه ویژگی هـایی داشت؟پیامبر کجای منزل را انتخاب کرد؟

۲.اولین معجزه پیامبر در مدینه چه بود؟

۳.پیامبر زمین مسجدالنبی را از چه کسانی خرید و چگونه آن را تقسیم کرد؟

۴.برنامه روزانه مسلمین در ساخت مسجد چه بود؟پس از چه مدت ساخت آن تمام شد؟

۵.پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ شکایت عمار چه فرمود؟

۶.ماجرای بستن شدن درب خانه ها به مسجد چه بود؟چه کسی به این فرمان اعتراض کرد و علت اعتراض چه بود؟

ص:۲۸

۵-پیمان برادری

اشاره

هشت ماه از هجرت پیامبر می گذشت که در یکی از روزها وقتی پیامبر در مسجد بود, به چهره های حاضرین می نگریست و از غایبین سراغ می گرفت و کسی را به دنبالشان می فرستاد.کم کم همه حاضر شدند.تعدادشان حدود یکصد نفر بود.پیامبر در ضمن صحبت مختصری برای آنان فرمود:«ای مسلمانان!ای مهاجر!و ای انصار!دو نفر،دو نفر با هم برادر شوید و با هم پیمان ببندید که در راه خدا یکدیگر را یاری دهید.»پیامبر هر دو نفری را که تعیین می کرد, با هم دست می دادند و پیمان برادری با یکدیگر می بستند.او بین زنان هم پیمان خواهری برقرار کرد؛مثلاً«عایشه»را خواهر«حفصه», و«میمونه»را خواهر«ام سلمه»قرار داد.کار پیمان برادری به پایان رسید،امّا برای علی بن ابی طالب برادری برنگزید.علی علیه السّلام علّت را از پیامبر صلّی الله علیه و آله جویا شد؛فرمود:قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد, تو را به تأخیر نینداختم مگر برای خودم و مقام تو نسبت به من, مانند مقام هارون نسبت به موسی علیه السّلام است؛جز آنکه پس از من پیغمبری نیست و تو برادر و وارث من هستی.علی علیه السّلام پرسید:یا رسول الله!چه چیز از شما به ارث می برم؟فرمود:آنچه را که انبیای گذشته به ارث برده اند؛یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر را.تو به همراه فاطمه در قصرهای زیبای بهشتی با من همنشین هستید.

ص:۲۹

بعضی از حوادث مهم سال اوّل هجرت

۱.بنای مسجد؛

۲.پیمان برادری؛

۳.نمازهـای پنـج گانه تا آن وقت دو رکعت دو رکعت خوانـده می شـد, اما در سال اوّل هجرت به فرمان خـدا هفت رکعت بر نمازها(برای غیر مسافر)افزوده شد؛یعنی نماز ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت گردید؛

۴.در ماه شوال پیامبر صلّی الله علیه و آله با عایشه, دختر ابوبکر ازدواج کرد؛

۵.دستور اذان و اقامه به عنوان یک عبادت مستحب اعلان گردید؛

۶.کـم کـم اسـلام قـوت گرفـت و سـه طایفـهٔ بزرگ یهـود کـه در مـدینه و اطراف آن بودنـد, یعنی طایفـهٔ«بنی نضـیر»و«بنی قریظه»و«بنی قینقاع»با پیامبر پیمان بستند که به دشمنان اسلام در پنهان و آشکار علیه مسلمانان کمک و حمایت نکنند.

تغییر قبله

در روز نیمـه شـعبان سـال دوّم هجری, پیـامبر صـلّی الله علیـه و آله برای تسـلیت به خـانواده ای مسـلمان از قـبیله«بنی سـلمه»که فرزنـدشان را از دست داده بودنـد،از مـدینه خارج شد.این قبیله پس از اسـلام آوردن, برای خود مسـجدی ساخته بودند که در شمال غربی مدینه و در فاصله ۳/۵ کیلومتری از مسـجدالنبی قرار داشت.تا آن روز قبله پیامبر و مسلمین،بیت المقدس یعنی قبله یهودیان بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله همواره از خدا خواسـته بود که قبله اش را مکّه قرار دهد.زمانی هم که در مکّه نماز می خواند, به گونه ای می ایستاد که وقتی رو به بیت المقدس نماز می گذارد،کعبه هم بین او و بیت المقدس قرار می گرفت.

در همـان روزی که پیامبر به میان قبیله بنی سـلمه رفته بود, نماز ظهر را در مسـجد بنی سـلمه خوانـده و جبرئیل آیه ۱۴۴ سوره بقره را برای پیامبر آورد:«ما توجّه پیایی تو را به سوی آسـمان نگریستیم.هم اکنون روی تو را به سوی قبله ای که به آن راضـی هستی می گردانیم.بعـد از این هر کجـا که بودیـد روی خود را به سوی مسـجدالحرام بگردانیـد و اهل کتاب می داننـد که این تغییر قبله از جانب خداست و خداوند غافل از آنچه می کنند نیست.»پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز ظهرش را در

این مسجد به طرف بیت المقدس, یعنی در سمت شمال مدینه و نماز عصرش را به طرف کعبه, یعنی به سمت جنوب مدینه خواند.از این رو مسجد بنی سلمه را مسجد«ذوقبلتین»یعنی مسجد دو قبله نامیده اند.

جنگ های آزادی بخش اسلام

پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی, جنگ هایی را با هدف مبارزه با کفر و شرک و طاغوت و نجات انسان ها از ظلم ظالمان و گسترش مکتب توحیدی اسلام انجام دادند.در این جنگ ها،یا خود پیامبر در آن شرکت داشتند که آنها را«غزوه»می گویند یا خود در آن شرکت نداشته و فرماندهی را،برای لشکر تعیین می کردند که آنها را«سریه»می گویند.پیامبر شخصاً در ۹ غزوه شرکت کرده و آنها را فرماندهی نموده که اسامی آنها عبارتند از:۱.بدر کبری؛ ۲.اُحُد؛۳.خندق(احزاب)؛۴.بنی قُرَیظَه؛۵.بَنِی الْمُصطَلَق؛۶.خیبر؛۷.فتح مکه؛۸.حُنَین؛۹.طائف.

تعداد جنگ هایی که پیامبر صلّی الله علیه و آله در آن شرکت نکرده یعنی سریه ها را از ۳۵ تا ۶۶ مورد نام برده اند.

دستورهای نظامی پیامبر

پیامبر صلّی الله علیه و آله هر زمان که در جنگی شرکت می کرد یا لشکری را به جنگ می فرستاد, به آنها سفارشات زیر را می کرد:

ای بندگان خدا!برای خدا جهاد کنید و از او کمک بخواهید؛کفّار را پس از کشتن مُثله نکنید؛یعنی چشم و گوش و بینی و دیگر اعضای آنان را نبرید؛اطفال و زنان و پیرمردان و راهبان را نکشید؛درختان آنان را جز در هنگام ضرورت نبرید و هر گاه یکی از شما مشرکی را امان داد،امان او را محترم شمرید تا آن مشرک کلام خدا را بشنود؛اگر اسلام را برگزید, برادر شما خواهد بود و اگر اسلام را اختیار نکرد, به جای خود بازش گردانید و از خدا توفیق جهاد و کشتن او را بخواهید.

ای مسلمانان!هیچ گاه نخلستان ها را نسوزانید؛کسی را در آب غرق نکنید؛درختان میوه دار را از ریشه نکنید؛زراعت و محصول آنها را آتش نزنید؛حیوانات حلال گوشت

ص:۳۱

را جز برای مصرف خود سر نبرید؛هیچ گاه آب آشامیدنی دشمن را زهرآلوده نکنید؛آب را به روی آنان نبندید و کفّار را همواره به یکی از این سه پیشنهاد دعوت کنید و هر کدام را پذیرفتند از آنان قبول کنید:

مرحلهٔ اوّل:به آنان بگویید اگر مسلمان شوند،با ما برادر خواهند بود و دیگر شمشیر به روی هم نمی کشیم.اگر پذیرفتند به آنها پیشنهاد کنید تا به مدینه بیایند و از غنایم جنگی بهره مند شوند و اگر خواستند به شهر خود بازگردند آزادند؛امّا از غنایم جنگی بهره ای ندارند.

مرحلهٔ دوّم:اگر اسلام را نپذیرفتند و از اهل کتاب،یعنی یهودی و مسیحی بودند،باید سالیانه به مسلمانان جزیه بدهند و در عوض, جان و مالشان در پناه اسلام محفوظ است.

مرحلهٔ سوّم:اگر نه اسلام آورند و نه حاضر شدند جزیه بدهند, بایستی آماده جنگ باشند.

ص:۳۲

پرسش

۱.پیمان برادری در چه تاریخی انجام شد؟چه کسی برادر پیامبر شد؟منظور از این پیمان چه بود؟

۲.چهار حادثه مهم از حوادث سال اول هجرت را نام ببرید.

۳.پیامبر صلّی الله علیه و آله با کدام یک از طوایف یهود پیمان بست و پیمان بر سر چه بود؟آنان در کجا ساکن بودند؟

۴.تغییر قبله در چه سالی و در کجا اتفاق افتاد و قبله مسلمین از کدام جهت تغییر یافت؟

۵.فرق«سریه»و«غزوه»چیست؟غزوات پیامبر کدامند؟

۶.هشت دستور از دستوارت جنگی پیامبر را بنویسید.

۷.سه دستوری را که پیامبر در جنگ ها برای همهٔ کفار پیشنهاد می کرد چه بود؟

ص:۳۳

۶-ره سوی بدر

اشاره

«بـدر»نـام منطقه وسـیعی در جنوب غربی مـدینه است که دارای چـاه های آب بوده و همواره کاروان هایی که از مکّه به سوی شـام می رفتنـد, در این منطقه توقّف کرده و از آب این چـاه هـا بهره می بردنـد.همان گونه که قبلاًـ دانستیـد, کفّار مکّه تا می توانســتند امـوال مهـاجران مسـلمان را مصـادره می کردنـد و مسـلمانان مجبـور می شدنـد کـه دسـت خـالی بـه مـدینه هجرت کنند.هدف کفّار از این محاصره اقتصادی این بود که امکانات کم تری در اختیار مسلمین باشد تا جلوی گسترش اسلام گرفته شود.

رمضان سال دوّم هجری بود که به پیامبر خبر رسـید کاروان بزرگی از قریش همراه دو هزار شتر که پنجاه هزار دینار کالا را از شـام به سوی مکّه حمـل می کرد, به سـرزمین مـدینه نزدیـک می شود و رئیس این کـاروان ابوسـفیان است و چهـل نفر از آن نگهبانی می کنند و بیشتر مردم مکّه در این کاروان تجارتی سهیمند.

پیـامبر به اصـحابش فرمود:«این کاروان قریش است؛به سوی آن بیرون رویـد, شایـد خـدا به این وسـیله در کار شـما گشایشـی بدهد».طولی نکشید که ۳۱۳ نفر از مسـلمانان به همراه پیامبر از مـدینه به سوی بـدر حرکت کردند.این عدّه جمعاً هفتاد شتر و سه اسب بیشتر نداشتند و بقیه پیاده بودند (۱).

۱- (۱) .آنان بیشتر دوست می داشتند که اموال کاروان تجارتی قریش را به جای اموالی که از مهاجرین در مکه مصادره کرده بودند،مصادره کنند.

فرار ابوسفیان

ابوسفیان توسط جاسوسانش از تصمیم پیامبر و مسلمانان آگاه شد.دو راه به نظر او رسید:یکی این که فردی را از بیراهه و با سرعت به سوی مکّه بفرستد و مردم مکّه را از خطر مصادره کاروان تجارتی خبر دهد و دیگر این که خود،کاروان را از بیراهه به سوی مکّه ببرد.

ابوسفیان پیام رسان خود را با سرعت به مکّه فرستاد و طولی نکشید که حدود هزار نفر با ساز و برگ کامل نظامی برای نجات کاروان, از مکّه خارج شدند.ابوسفیان که می دانست تا رسیدن قوا از مکّه قطعاًمورد هجوم مسلمانان قرار خواهد گرفت, راه را عوض کرد و از بیراهه گریخت و کاروان تجارتی را به مکّه رسانید.

جنگ بدر

خبر فرار کاروان به سپاه مکّه رسید.سران مکّه دربارهٔ جنگ دو نظر کاملاً مخالف داشتند:نظر عدّه ای این بود که چون کاروان تجارتی نجات یافته برگردیم, امّا عده ای از جمله ابوجهل اصرار داشتند که با محمّد و یاران اندکش می جنگیم و در همین جا کار آنان را یکسره می کنیم.

صبح روز جمعه, هفدهم رمضان بود که سپاه قریش با تجهیزات کامل جنگی از پشت تپه ها به دشت بدر سرازیر شدند.دو سپاه آرایش نظامی گرفتند و پیامبر صلّی الله علیه و آله مسلمانان را سفارش به صبر و تقوا فرمود.مسلمانان از مدینه با قصد تصرّف کاروان تجارتی از شهر خارج شده بودند و حالا‌ـ تقدیر الهی چنین بود که آماده نبرد با دشمن دیرینه خود شوند.خداوند در آیهٔ ۷ سوره انفال به مسلمانان می فرماید:«هنگامی را یاد آورید که خدا وعده می داد یکی از دو گروه از آن شما باشند(یا قافله تجارتی یا سپاه دشمن)و شما دوست می داشتید قافله تجارتی از آن شما باشد و حال آنکه خدا می خواست حق را پا برجا و استوار کند و ریشه کافرین را بکند».

پیامبر عمر بن خطّاب را فرا خواند و به او پیغامی داد تا به سپاه دشمن برساند.عمر خود را با سرعت به دشمن رساند و پس از ورود به خیمه ابوجهل،پیام رسول خدا را برای آنان چنین خواند:

ص:۳۵

«ای گروه قریش!من نمی خواهم با شـما جنگ را آغاز کنم؛زیرا شـما عشـیره و قبیله من هستیـد...مرا به دیگران واگذارید؛زیرا اگر راست گو بـاشم و بر آنـان غـالب گردم،شـما از همه به من نزدیـک تریـد و اگر دروغ گو بـاشم،دیگران مـانع من خواهند شـد».پیغام بسـیار روشن و منطقی بود و بیش از گذشـته در سـپاه دشـمن ایجاد دودسـتگی برای جنگیـدن و نجنگیـدن کرد؛امّا ابوجهـل اصـرار بر جنگیـدن داشـت (۱).جنـگ تـن بـه تـن آغـاز شـد و در همـان ابتـدای جنـگ, شـجاعان بزرگ مکّه،یعنی:«عُتبه»،«شیبه»،«ولیدبن عتبه»و ابوجهل کشته شدند. (۲)شاید هنوز ظهر نشده بود که کفّار مکه با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر،پا به فرار گذاشتند و ابوجهل،فرمانده سپاهشان را،نیمه جان در میان مسلمین رها کردند و گریختند. (۳)و باقی مانده سپاه قریش برای این که مسـلمانان را از تعقیب خود بازدارند, هر چه از سـلاح و شمشیر و سپر و زره همراه داشتند, روی زمین ریختنـد تـا مسـلمین به جمع آوری آنهـا مشـغول شونـد و از تعقیبشان دست بردارنـد.در این جنگ چهارده نفر از مسـلمانان به شهادت رسیدند.۳۵ نفر از دشـمن, به دست رشـیدترین سـرباز اسلام،یعنی علی بن ابی طالب کشته شدند و به این ترتیب وعده پیروزی حق بر باطل(آیهٔ ۷ انفال)محقق شد (۴).

ص:۳۶

۱- (۱) .چون سوگند خورده بود که به سـرزمین بدر بیاید و سه روز در آن جا بماند و به سـلامتی نجات کاروان،شراب بنوشد و خوانندگان بنوازند و شترانی را کشته و غذای مفصلی به راه بیندازد و غرور پیروزی خود را به گوش جهانیان برساند.

۲- (۲) .به این ترتیب به جـای جـام هـای شـراب،جـام هـای مرگ نوشـیدند و در عـوض خواننـدگان،نوحه گرانشـان به نوحه پرداختند.

۳- (۳) .هنوز ابوجهل اندک جانی در بدن داشت که چوپان پیر و ضـعیفی به نام عبدالله بن مسـعود بالای سـرش آمد و سـر از بدنش جدا کرد و آن را به نخی بست و کشان کشان نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آورد.

۴- (۴) .شـش دستور پیروزی:رمز پیروزی مسلمانان در این جنگ به کار بستن شش دستور مهم الهی بود که خداوند آن ها را در آیات ۴۷-۴۵ سوره انفال بیان کرده:ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که با گروهی در میدان نبرد روبه رو شدید, در برابر آنان بایستید،خدا را زیاد یاد کنید،خدا و پیامبرش را اطاعت کنید،در بین خودتان نزاع و کشـمکش نکنید،در برابر سختی هـای جنـگ اسـتقامت کنیـد و ماننـد آن هـا نباشـید که از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی(ماننـد ابوجهل و همراهانش)به میدان آمدند تا مردم را از راه خدا باز دارند.

پرسش

۱.علّت خروج مسلمانان از مدینه و آمدن به منطقه بدر چه بود؟

۲.ابوسفیان پس از خبردار شدن از تصمیم مسلمان ها چه کرد؟

۳.تجهیزات و نفرات هر یک از دو سپاه در جنگ بدر را بنویسید.

۴.جنگ بدر در چه تاریخی روی داد؟سرانجام آن چه شد؟تلفات هر یک از دو سپاه چه اندازه بود؟

۵.ابوجهل پیش از جنگ بدر چه سوگندی یاد کرده بود؟سرانجام او چه شد؟

۶.دستورات الهی که باعث پیروزی مسلمین در جنگ در بود را نام ببرید.

ص:۳۷

۷-غزوه احد

اشاره

انتشار خبر شکست قریش و کشته شدن سران آنها در جنگ بدر, موجی از اندوه در میان مردم مکّه پدید آورد و بیشتر خانه های مکّه داغدار شدند.ابوسفیان که در آن روز تنها رئیس قریش به شمار می رفت،دستوری سیاسی صادر کرد تا خشم ها را در سینه ها نگه دارد و آنان را برای انتقام در نبردی دیگر آماده کند.دستور این بود:«هر نوع گریه و ناله یا سرودن شعر در عزای کشته شدگان بدر ممنوع است!».

این دستور تأثیر عمیقی بر روان مردم گذاشت.ابولهب،دشمن دیرین پیامبر صلّی الله علیه و آله هفت روز پس از شنیدن خبر کشته شدن ابوجهل،مُرد.سران قریش تصمیم گرفتند که هزینهٔ جنگی دیگر را از همه کسانی که در کاروان تجارتی قریش سهم داشتند،تأمین کرده و به این ترتیب انتقام کشته شدگان خود را از مسلمانان بگیرند.آنان توانستند با کمک قبایل دیگر مکّه سپاهی در حدود سه هزار نفر آماده کنند.در این لشکر،گروهی زنان خویش را نیز به همراه آوردند تا سپاه قریش را با سرود و موسیقی به جنگ با مسلمین تشویق کنند و جلوی فرار آنها را بگیرند.

اخبار مکّه را عباس،عموی پیامبر که اسلام خود را پنهان می داشت،به وسیله پیکی به پیامبر رساند.خبر به سرعت در مدینه منتشر شد و مسلمانان در اطراف

ص:۳۸

مسجد و خانه پیامبر به پاسداری مشغول شدند و در روز جمعه, پنجم شوال سال سوم هجری،شورای نظامی تشکیل شد و پیامبر در شیوه دفاع از کفّار با مسلمانان مشورت کرد.نظر گروهی بر این بود که از شهر خارج نشوند و اجازه دهند تا دشمن به داخل شهر بیاید و او را زمین گیر کنند؛امّا نظر دیگر که عمدتاً نظر جوانان انصار بود،خروج از شهر و استقبال از دشمن بود.نظر پیامبر صلّی الله علیه و آله با گروه اوّل بود؛امّا به رأی اکثریت احترام گذاشت و از شهر خارج شد.سپاه دشمن،خود را روز پنجشنبه, چهارم شوال سال سوّم هجری به احد رسانده بود و دام های آنان در چراگاه های مدینه می چریدند.پیامبر پس از نماز جمعه از مدینه خارج شد و نماز شنبه ، را در دامنه کوه احد به جا آوردند و کوه احد را در پشت سر خود قرار دادند تا با دشمن از یک جانب درگیر شوند.تعداد سپاه دشمن سه هزار نفر بود،که هفتصد نفر از آنها دارای زره بودند و دویست رأس اسب داشتند؛اما سپاه اسلام هفتصد نفر بودند که تنها دو اسب داشتند و یکصد نفر دارای زره بودند.

دو سپاه در روز یکشنبه هفتم شوال سال سوّم هجری در منطقه احد در برابر یکدیگر صف آرایی کردند.پیامبر ۵۰ نفر از تیراندازان خود را بالای کوه کوچکی به نام«جبل العینین»قرار داد تا دشمن را زیر نظر داشته باشند تا از پشت سر حمله ای به مسلمانان صورت نگیرد.پیامبر به آنان چنین سفارش فرمود:«شما با پرتاب تیر،دشمن را از عبور از این گذرگاه بازدارید و نگذارید کسی وارد اردوگاه ما شود؛خواه پیروز شویم و خواه شکست بخوریم».جنگ احد با به میدان آمدن مبارزی از سپاه مکّه چنین آغاز شد که به طعنه گفت:ای یاران محمد!شما می گویید که کشتگان ما در دوزخند و کشتگان شما در بهشت؛آیا کسی هست که من او را به بهشت بفرستم؟!علی گام پیش نهاد و پس از زد و خوردی کوتاه او را به هلاکت رساند و پس از او ۹ نفر دیگر نیز با ضربت شمشیر علی به هلاکت رسیدند.ده نفری که در ساعت اول جنگ کشته شدند, همه از پرچمداران سپاه دشمن بودند و همین که پرچمداران ده گانه که از شجاع ترین افراد سپاه مشرکین بودند کشته شدند،ترس و وحشت همه را فرا گرفت.در این هنگام،

گروهی آغاز گردید.پیامبر صلّی الله علیه و آله،علی علیه السّلام وحمزه عموی پیامبر در پیشاپیش سپاه اسلام با دشمن می جنگیدند.سرانجام دشمن پا به فرار گذاشت و تحریکات و اشعار زنان مکّی نتوانست کارساز باشد.گروهی از سربازان اسلام به تعقیب دشمن پرداختند, امّا اکثریت از تعقیب دشمن صرف نظر کرده و سلاح ها را زمین گذارده و به جمع آوری غنایم مشغول شدند.بیشتر نگهبانان مستقر در تنگۀ«جبل العینین»هم سفارش های پیامبر صلّی الله علیه و آله را فراموش کرده و از بلندی کوه به دشت احد آمدند و مشغول جمع آوری غنایم شدند.از این جا پیروزی مسلمین تبدیل به شکست شد؛زیرا«خالدبن ولید»که چند بار می خواست خود را به پشت لشکر اسلام برساند و هر دفعه در تیررس تیراندازان مستقر در جبل العینین قرار گرفته بود،تا از دور دید مانع برطرف شده،به جای فرار از میدان جنگ, با تعدادی از سربازانش خود را به پشت سر سپاه اسلام رساند و طولی نکشید که سپاهیان اسلام که سلاح را بر زمین گذاشته و مشغول جمع غنایم بودند, به وسیله سربازان خالد بن ولید غافلگیر شدند.

پس از پراکنده شدن ارتش اسلام, دسته هایی از قریش به شخص پیامبر که زخمی شده بودند حمله ور شدند, امّا علی علیه السّلام حملات آنان را با شمشیری که»ذوالفقار«نام داشت, پاسخ می داد و با کشتن عده ای،آنان را پراکنده کرد و در این موقع بود که امین وحی خدا،جبرئیل فرود آمد و علی را در نزد پیامبر چنین ستود که:«جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست».

کسان دیگری که از جان پیامبر دفاع کردند, عبارت بودند از:«ابودجانه»،حمزه بن عبدالمطلب و دیگری بانوی فداکاری به نام«نُسیبه».نُسیبه که در میدان نبرد به رزمندگان اسلام آب می داد،وقتی دید دشمن قصد جان پیامبر را کرده, مشک آب را بر زمین گذاشت و شمشیری برداشت و تا آن جا که می توانست از جان پیامبر دفاع کرد.

در این حمله دشمن ضربات سنگینی را بر پیکر پیامبر وارد کرد.از آن جمله پیشانی پیامبر و دندان پیشین رسول خدا صلّی الله علیه و آله را با پرتاب سنگ شکست و حلقه های کلاه خود در گونه ایشان فرو رفت؛امّا دفاع جانانه گروهی اندک که نام بعضی از آنها را آوردیم توانست صحنه

جنگ را عوض کند و مشرکین پا به فرار بگذارند.ابوسفیان میدان جنگ را به قصد مکّه ترک گفت و با گفتن جمله«وعده ما و شما سال آینده»راه خود را در پیش گرفت.

به این ترتیب جنگ احد با شهادت بیش از هفتاد نفر از مسلمان, از جمله سردار رشید اسلام حمزه بن عبدالمطلب پایان یافت و این در حالی بود که کشتگان سپاه قریش بیش از ۲۲ نفر نبود.

ص:۴۱

پرسش

۱.ابوسفیان پس از شکست در جنگ بدر, برای مشتعل نگه داشتن خشم مردم مکه،چه دستوری صادر کرد؟

۲.تجهیزات دو سپاه اسلام و کفر در جنگ احد چه بود و هزینه جنگ لشکر کفار را چه کسی تأمین می کرد؟

۳.اخبار مکه را چه کسی برای پیامبر می فرستاد؟در جلسه مشورتی برای دفاع از مدینه چه نظراتی مطرح شد و سرانجام چه تصمیمی گرفته شد؟

۴.آرایش نظامی که پیامبر صلّی الله علیه و آله به سپاهش داد چگونه بود؟

۵.ساعات اولیه نبرد احد چگونه بود؟

۶.چه چیز باعث شکست مسلمین در جنگ احد شد؟

۷.چه کسی از پشت سپاه اسلام به مسلمین حمله کرد؟

۸.در حمله دوم دشمن, چه کسانی از جان پیامبر دفاع می کردند و از دفاع جانانه چه کسی توسط جبرئیل تقدیر شد؟

۹.رسول خدا صلّی الله علیه و آله چه صدمه ای در این جگ دید و از هر یک از دو سپاه چه تعدادی کشته شدند؟

۱۰.ابوسفیان و سایر مشرکین در پایان جنگ چه کردند؟

ص:۴۲

۸-غزوه خندق

اشاره

قبلاً دانستید که پیامبر صلّی الله علیه و آله با گروه های مختلف یهود که در مدینه زندگی می کردند, پیمانی بسته بود که به دشمنان اسلام در پنهان و آشکار علیه مسلمانان کمک نکنند؛امّا طایفه«بنی نضیر»در سال چهارم هجرت پیمان شکنی کردند و قصد کشتن پیامبر را داشتند که جبرئیل پیامبر را از توطئه آنان آگاه کرد.پس از آن, پیامبر طایفه بنی نضیر را از مدینه اخراج و اموال آنان را ضبط نمود.بنی نضیر مجبور شدند یا به سوی خیبر کوچ کنند یا به سوی شام بروند.این عمل انقلابی پیامبر باعث شد سران بنی نضیر دست به توطئه زده و آهنگ مکّه کنند و قریش را به نبرد با محمّد تحریک نمایند.آتش افروزان جنگ پس از آماده کردن قریش برای نبرد،سایر قبایل در اطراف مکّه را نیز با خود همراه کرده و به این ترتیب توانستند گروه ها یا به اصطلاح قرآن«احزاب»زیادی را راهی مدینه کنند.قبیله«خُزاعه»که با پیامبر روابط نیکی داشتند آن حضرت را از نقشه خائنانه قریش کردند.

مشورت برای دفاع

پیامبر گرامی اسلام شورای دفاعی تکشیل داد تا از تجربیات گذشته و نظرات سربازان رشید اسلام استفاده شود.برخی نظریه قلعه داری را پیشنهاد می کردند؛یعنی در مدینه بمانند تا دشمن به شهر حمله کند و آنان با استفاده از ساختمان های شهر, دشمن را از

پای درآورند؛امّا این نظریه برای مبارزه با دشمنان پرشمار مناسب نبود.«سلمان فارسی»که با فنون نظامی ایرانیان آشنا بود،چنین پیشنهاد داد:«مصلحت آن است که در اطراف شهر خندق عمیقی کنده شود تا مانع پیشرفت دشمن به داخل مدینه شود و سپس با ساختن برج ها و سنگرها در اطراف خندق و با پرتاب تیر و سنگ مانع از عبور دشمن از خندق شویم».

پیشنهاد سلمان به اتّفاق آراء پذیرفته شد.مدینه از سه جهت دارای موانع طبیعی بود و تنها در سمت شمال،راه ورود لشکر به شهر باز بود که بایستی بر سر راه آنها خندق کنده می شد.محلّ کنده شدن خندق به وسیله خود پیامبر مشخص شد و کار کندن آن با شتاب آغاز شد.تعداد نفرات سپاه اسلام سه هزار نفر بود و هر ده نفر, مأمور حفر ۴۰ ذراع(هر زراع،کم تر از نیم متر)گردید.بنابراین طول کانال ۵/۵ کیلومتر و عرض و عمق آن حدوداً ۵ متر بود.مسلمانان با تلاش چشم گیری کار می کردند.حتی خود رسول گرامی اسلام بیل و کلنگ می زد و کیسه های خاک را بر دوش حمل می کرد.کندن خندق پس از شش شبانه روز کار مداوم به پایان رسید.

شش روز پس از آن, در ماه شوال سال پنجم هجرت, لشکر دشمن از راه رسید و قصد ورود به مدینه را داشت که راه را بر خود بسته دید و لشکر ده هزار نفری دشمن پشت خندق متوقّف شد.

لشکر مکّه پیش بینی کرده بود که یهود بنی قریظه را که در حاشیه مدینه ساکن بودند, با خود همراه کرده و یهودیان از داخل به مسلمین حمله کنند و کفّار مکّه از خارج مدینه؛امّا با مأموریتی که پیامبر به«نُعَیم بن مسعود»داد, او توانست اعتماد موجود میان آنها را از بین ببرد و نتوانستند هیچ همکاری با هم داشته باشند.

لشکر دشمن پس از گذشت پنج روز, پنج نفر از قهرمانان خود را که در رأس آنها«عمروبن عبدوَد»بود, از خندق عبور داد تا با سپاه اسلام بجنگند.عمرو بن عبدود در شجاعت نامور بود؛به گونه ای که یک تنه با هزار نفر می جنگید.او مبارز طلبید و کسی جز علی علیه السّلام حاضر به هماوردی با او نشد.هنگامی که علی علیه السّلام در مقابل عمرو قرار گرفت, پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:«تمامی ایمان در برابر

تمامی کفر قرار گرفت».پس از آنکه عمرو به دست علی علیه السّلام کشته شد،رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:«ارزش ضربت علی در روز خندق, بالاتر از عبادت جن و انس تا روز قیامت است».پس از کشته شدن سه نفر از این پنج نفر به دست علی بن ابی طالب علیه السّلام،بقیه پا به فرار گذاشته و به اردوگاه خود بازگشتند.

در اردودگاه دشمن اوضاع بحرانی بود؛زیرا از سویی یهود بنی قریظه حاضر به همکاری با آنها نشده بودند و از سوی دیگر, توقف سپاه ده هزار نفری یک ماه طول کشیده بود و از نظر آذوقه مشکل داشتند.وقتی پیامبر از وضع پریشان قریش آگاه شد, یکی از یاران خود به نام«حُذَیفَه»را شبانه به اردوگاه دشمن فرستاد تا اخبار آن جا را به دست آورد.حذیفه دید طوفان سرد چنان رشته زندگی آنان را از هم گسسته که دیگ های غذایشان از شدّت طوفان واژگون شده و خیمه ها را از جا کنده است.ابوسفیان به جمعیت گفت:«این جا محل زندگی ما نیست.چهارپایان ما نابود شده،طوفان برای ما خیمه ای باقی نگذاشته و بنی قریظه ما را یاری نکردند.مصلحت این است که فعلاً این نقطه را ترک کنیم».

ابوسفیان خودش زودتر از همه سراغ شترش آمد و در حالی که پای شترش را باز نکرده بود, روی آن نشسته و حیوان زبان بسته را می زد, امّا از جایش تکان نمی خورد.هنوز سپیده صبح منطقه را روشن نکرده بود که سپاه قریش با یأس و ناامیدی منطقه را ترک گفت و به سوی مکّه بازگشت و مسلمانان در بامداد بیست و چهارم ذی قعده سال پنجم هجرت, خندق را به سوی مدینه ترک کردند.

ص:۴۵

پرسش

۱.چرا جنگ خندق را جنگ احزاب نامیدند؟تحریک کنندگان اصلی این جنگ چه کسانی بودند؟

۲.شیوه دفاعی مسلمین در جنگ خندق چگونه بود؟طول و عرض و عمق خندق چقدر بود و پس از چند روز کنده و آماده شد؟

۳.لشکر دشمن در جنگ احزاب چند نفر بودند و چه زمانی به مدینه رسیدند؟

۴.دشمن در روزهای ابتدای جنگ چه اقدامی برای جنگ کرد و نتیجه آن چه بود؟

۵.رسول گرامی اسلام دربارهٔ مبارزهٔ علی علیه السّلام و عمروبن عبدود چه فرمود؟

۶.لشکر دشمن پس از یک ماه توقف در پشت خندق با چه وضعیتی روبه رو شد و سرانجام چه تصمیمی گرفت؟

۷.ابوسفیان در جمع لشکرش برای بازگشت به مدینه چه گفت و چگونه فرار کرد؟

ص:۴۶

۹-جلوگیری از حج

اشاره

ماده ذی قعده سال ششم هجرت بود.پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله در خواب دیدند که به مکّه وارد شده و بت های مستقر در خانه خدا را شکسته و کعبه را از آلودگی بت ها پاک کرده است.پیامبر صلّی الله علیه و آله خواب خود را برای یارانشان بیان کردند و پس از مشورت با آنان و با توجّه به این که ماه ذی قعده از ماه های حرام و جنگیدن در آن حرام است, تصمیم گرفتند تا برای انجام اوّلین عمره و حج به سوی مکه حرکت کنند.پیامبر صلّی الله علیه و آله،«عبدالله بن أمّ مکتوم»را در مدینه به جای خود گذاشت و دستور داد تا هیچ کس سلاحی جز سلاح مسافر که همان شمشیر در غلاف است،همراه نداشته باشد و با هزار و چهارصد نفر به سوی مکه حرکت کردند و در محلی به نام«ذوالحلیفه»در نزدیکی مدینه(محل فعلی مسجد شجره)احرام بستند؛یعنی لباس های خود را از تن درآوردند و دو پارچه سفید مخصوص اعمال حج را به خود بستند و لبیک گویان به سوی مکه حرکت کردند.در میان راه مردی از قبیله خزاعه که با پیامبر پیمان دوستی داشتند به ایشان گزارش داد که قریش به«لات»و«عزّی»سوگند یاد کرده اند که از ورود شما به مکّه جلوگیری کنند و کسی به نام«خالدبن ولید»را با دویست سواره نظام به استقبال شما فرستاده اند و آنان پیمان بسته اند یا از ورود شما جلوگیری کنند یا کشته شوند.پیامبر صلّی الله علیه و آله فوراً مسیر حرکت را عوض کرد تا با خالد روبه رو نشود و سرانجام با پیمودن راه های سخت در محلّی به نام«حدیبیه»که در نزدیکی حرم است, فرود آمدند

و خیمه ها را برپا کردند.خالد که از تغییر مسیر مسلمین آگاه شده بود, فوراً خود را به حدیبیه رساند و روبه روی مسلمانان خیمه هایش را بر پا کرد.

قریش در مدت اقامت پیامبر صلّی الله علیه و آله در حدیبیه, چهار نماینده به حضور رسول خدا فرستاد, امّا هیچ کدام از ملاقات ها یا سبب لجاجت قریش یا لجاجت خود نماینده نتیجه ای نداد.چهارمین نماینده قریش به نام«عروه»،بعد از ملاقات با پیامبر وقتی به نزد قریش رفت گفت:«من قدرت های بزرگی مانند قدرت کسری،قیصر و شاه حبشه را دیده ام, ولی موقعیت هیچ کدام را میان قوم خود مانند محمّد ندیده ام.من با چشمان خود دیدم که محمّد وضو گرفت؛و یاران او اجازه ندادند قطرهٔ آبی از وضوی او به زمین بریزد؛بنابراین بر قریش لازم است که در این موقعیت حساس بیندیشد».

پس از آنکه حضور نمایندگان قریش کاری از پیش نبرد, پیامبر خود نماینده ای را فرستاد تا با سران قریش گفت وگو کند, امّا آنان شتر نماینده پیامبر را دنبال کردند و نزدیک بود که او را نیز بکشند.

بدرفتاری قریش،پیامبر صلّی الله علیه و آله را از حل مشکل مأیوس نساخت و تصمیم گرفت تا نماینده دیگری را نزد آنان بفرستد.دوّم«عثمان بن عفّان»را که با ابوسفیان بستگی نزدیکی داشت و در هیچ یک از جنگ ها هم کسی از آنان را نکشته بود, به سوی سران قریش فرستاد.سران قریش پس از مذاکره با عثمان گفتند:ما سوگند یاد کرده ایم که نگذاریم محمّد به زور وارد مکّه شود.آن گاه به عثمان اجازه دادند که خودش خانه کعبه را طواف کند و بازگردد, امّا عثمان به احترام پیامبر نپذیرفت.قریش از این امر ناراحت شد و عثمان را در خانه خدا نگه داشتند, امّا به پیامبر چنین خبر رسید که عثمان را کشته اند.پیامبر فرمود:«در صورت راستی این خبر, از این جا نمی روم, مگر این که با قریش بجنگم».

بیعت رضوان(بهشت)

اختلاف شدیدی در میان قریش پدید آمد؛زیرا گروه های مختلف به حدیبیه آمدند و از نزدیک،پیامبر و همراهانش را آماده برگزاری حج دیدند؛زیرا همه،لباس احرام پوشیده بودند و پیامبر هفتاد شتر را برای قربانی آماده کرده بود.سایر مسلمین هم هر کدام با

خود قربانی آورده بودند و این قربانی ها, همه دارای علامت بودند و جمعیت مسلمین وقتی کسی از کفّار را می دیدند, با هم تلبیه(لبیک اللهم البیک)که از مستحبات احرام است می گفتند و بنابراین فضای حدیبیه یک فضای کاملاً معنوی و غیر نظامی بود و ماه ذی قعده هم از ماه های حرام بود که جنگ کردن در آن از پیش از اسلام جایز نبود.بنابراین گروه هایی که به حدیبیه می آمدند, اکثراً پس از بازگشت, نظرشان این بود که مسلمانان را از زیارت خانه کعبه جلوگیری نکنند؛امّا سران مشرک مکّه بر لجاجت خود اصرار داشتند.شایعه قتل عثمان باعث شد که پیامبر گرامی اسلام از مسلمانان بیعت بگیرد که تا پای جان بایستند و در نبرد با قریش نگریزند و در حقیقت جان خود را با قیمت بهشت به پیامبر بفروشند.همه مردان و زنان با پیامبر در زیر درختی به نام«سَمُرَه»بیعت کردند و این بیعت در تاریخ اسلام به نام«بیعت رضوان»مشهور شد.خداوند در آیهٔ ۱۸ سوره فتح می گوید:«خداوند از مؤمنین آن گاه که در زیر درخت با تو پیمان بستند, خشنود شد و از آنچه در دل دارند آگاه گردید؛پس به ایشان آرامش روحی داده و پیروزی نزدیک را پاداش داد».

ص:۴۹

پرسش

۱.پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از دیدن چه خوابی, در چه تاریخی, مدینه را به قصد مکه برای انجام اولین عمره ترک کرد؟

۲.پیامبر صلّی الله علیه و آله برای مقابله با تصمیم مشرکان چه تدبیری اندیشید؟

۴.نماینده قریش که در حدیبیه با پیامبر دیدار کرد, پس از مراجعت به سوی قریش،پیامبر و یارانش را چگونه توصیف کرد؟

۵.بیعت رضوان در چه تاریخی و در کجا انجام شد و علت آن چه بود؟مسلمانان بر سر چه چیز با پیامبر بیعت کردند؟

ص:۵۰

۱۰-صلح حدیبیه

اشاره

قریش از بیعت رضوان باخبر شد و آن طولی نکشید که عثمان بن عفّان را آزاد کردند و کمی پس از آن, پنجمین نماینده قریش به نام«سُهیل بن عمرو»از طرف قریش مأموریت یافت تا پیمان صلحی را با مسلمانان ببندد.سهیل هدف قریش را از پیشنهاد صلح چنین بیان کرد:ای ابوالقاسم!مکه سرزمین حرم و محل عزّت ماست.جهان عرب می داند که ما با تو جنگیده ایم؛اگر تو به همین حالت وارد مکّه شوی, ضعف و بیچارگی ما را آشکار می سازی و فردا سایر قبایل عرب به فکر تسخیر سرزمین ما می افتند.من تو را به خویشاوندی مان و احترامی که مکّه دارد و زادگاه توست سوگند می دهم که امسال از همین نقطه به مدینه بازگردی و سال دیگر بدون کم ترین مانع برای انجام عمره به مکّه بیایی؛مشروط بر این که بیش از سه روز در مکّه نمانی و سلاحی جز سلاح مسافر همراه نداشته باشی.مفاد صلح نامه روشن شد و قرار شد که به وسیله دبیر پیامبر و سهیل تنظیم شده و طرفین آن را امضا کنند.پیامبر از دبیر خود علی بن ابی طالب خواست تا قرار داد را بنویسید و سپس به او چنین املاء کرد تا بنویسید:«بسم الله الرحمن الرحیم»؛سهیل اعتراض کرد و گفت ما رحمان و رحیم نمی شناسیم و باید به رسم دیرین ما نوشته شود و بنویسی«بسمک اللهم».پیامبر با پیشنهاد او موافقت کرد.آن گاه پیامبر فرمود بنویس:«این پیمانی است که محمد رسول خدا با سهیل نماینده قریش بست».نماینده قریش بار دیگر اعتراض کرد و گفت:اگر من قبول داشتم که تو پیامبر

خدایی،با تو جنگ نمی کردم.باید به جای رسول خدا نام خود و نام پدرت را بنویسی.در این هنگام یاران رسول خدا ناراحت شدند و این سخن را بی احترامی به پیامبر دانستند, ولی پیامبر فرمود:«لفظ رسول خدا را پاک کن و به جای آن نام عبدالله بنویس».علی گفت:من توان این که رسالت را از جلو نامت پاک کنم ندارم.پیامبر به علی گفت:«لفظ رسول خدا را به من نشان بده تا خودم پاک کنم».سپس متن قرار داد به شرح زیر نوشته شد:

مفاد قرارداد

۱.قریش و مسلمانان متعهّد می شوند مدّت ده سال جنگ و تجاوز بر ضد یکدیگر نداشته باشند.

۲.هر گاه فردی از مکّه بدون اجازه فرار کند و به مسلمانان بپیوندد, پیامبر باید او را به قریش بازگرداند, ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش پناهنده شد, بر قریش لازم نیست که او را تحویل محمّد دهند.

۳.مسلمانان و قریش می توانند با هر قبیله ای که خواستند پیمان ببندند.

۴.محمّد و یاران او امسال از همین نقطه به مدینه بازگردند و در سال های آینده می توانند به زیارت خانه خدا بیایند؛مشروط بر آنکه سه روز بیشتر در مکّه نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر همراه نداشته باشند.

۵.مسلمانان مقیم مکّه به موجب این قرارداد در انجام وظایف مذهبی خود آزادند و کسی حقّ تعرّض به آنان را ندارد و نمی تواند آنان را مسخره کرده یا مجبور به ترک آیین خود کند.

۶.طرفین متعهّد می شوند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند.

۷.مال و جان مسلمانانی که از مدینه وارد مکّه می شوند, محترم است.

گروهی از مسلمانان, از بند دوّم این قرارداد نگران بودند که چرا پیامبر پذیرفت اگر مسلمانانی از مکّه به مدینه پناهنده شوند, پیامبر آنان را به مقامات کفر تسلیم نمایند.

پیامبر برای رفع نگرانی یاران خود فرمود:«خداوند برای چنین مسلمانانی راه نجات فراهم می آورد».و این خبر از اخبار غیبی پیامبر بود؛زیرا حوادث آینده باعث شد تا

گروهی از کسانی که مسلمان می شدند و نمی توانستند در محیط کفر بمانند و همچنین نمی توانستند بر اساس قرارداد به مدینه بیایند،در نقطه سوّمی جمع شوند و علیه کاروان های قریش اقداماتی انجام دهند که این امر باعث شد تا سران قریش از پیامبر بخواهند بند دوم قرارداد را لغو کرده و مسلمانانی را که در آن نقطه گرد هم آمده بودند به مدینه فرا خواند.

ص:۵۳

پرسش

۱.عکس العمل قریش پس از باخبر شدن از بیعت رضوان چه بود؟

۲.سهیل بن عمرو،پنجمین نماینده قریش هدف از پیشنهاد صلح را چگونه برای پیامبر صلّی الله علیه و آله مطرح کرد؟

۳.در نوشتن لفظ«بسم الله الرحمن الرحیم»و«محمدرسول الله»نماینده قریش چه حساسیتی داشت و پیامبر چه کرد؟

۴.سه بند از بندهای مهم قرارداد صلح حدیبیه را بنویسید.

۵.مسلمانان از کدام یک از مواد قرارداد صلح حدیبیه نگران بودند؟نظر پیامبر چه بود و سرانجام چه شد؟

ص:۵۴

۱۱-آخرین کانون خطر

اشاره

گفتیم که در سال اوّل هجرت, پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله با همه گروه های یهودی مستقر در مدینه و اطراف آن پیمان بست که به دشمنان اسلام, در پنهان و آشکار علیه مسلمانان کمک و حمایت نکنند, امّا هیچ کدام از آنها به عهد خود وفا نکردند و اقداماتی را علیه مسلمانان در پنهان یا آشکار انجام دادند و پیامبر صلّی الله علیه و آله مجبور شد که یا با آنها بجنگد یا آنان را از مدینه کوچ دهد.امّا گروه بزرگی از یهود در منطقه ای به نام«خیبر»در فاصله ۱۹۲ کیلومتری شمال مدینه زندگی می کردند و برای حفاظت خویش دژهای هفت گانه ای را به صورتی محکم و استوار ساخته بودند.از آن جا که سرزمین خیبر برای کشاورزی بسیار مناسب بود, ساکنان آن،همه کشاورز بودند و در گردآوری ثروت و تهیه سلاح و روش دفاع،مهارتی کامل داشتند و جمعیت آنان بیش از بیست هزار نفر بود.آنان از آتش افروزان جنگ احزاب بودند و ملّت عرب با پشتیبانی آنها به سوی مدینه سرازیر شده بودند.

پیمان صلح حدیبیه به پیامبر صلّی الله علیه و آله فرصت داد تا در سایه امنیتی که برای مسلمانان به وجود آمده بود،آخرین کانون خطر را از میان بردارد.پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله در ماه محّرم سال هفتم هجری با هزار و ششصد سرباز که دویست نفر آنان سواره نظام بودند, به سوی خیبر حرکت کرد, امّا هدف را برای

سربازانش مشخص نکرد تا خبر به دشمن نرسد.ایشان راه را به گونه ای انتخاب کرد که کسی از سربازانش گمان نمی کرد پیامبر تصمیم دارد به خیبر برود؛بلکه مسیرش را به طرف قبایل«غطفان»که از هم پیمانان یهود خیبر بودند, منحرف کرد و در میان راه, مسیرش را مستقیماً به سوی خیبر برگزید.این تاکتیک نظامی باعث شد تا پیامبر صلّی الله علیه و آله دشمن را غافلگیر کرده و بدون خبر و شبانه،سربازان اسلام به کنار دژهای خیبر رسیدند.مسلمانان چنان مهارتی از خود نشان دادند که همان شب در تمام نقاط حسّاس و راه هایی که به دروازه های این دژها منتهی می شد مستقر شدند و این کار چنان با سرعت انجام شد که حتّی نگهبانان برجها نیز متوجّه نشدند.

سران خیبر پس از آگاهی از محاصره،داخل یکی از دژها گرد آمدند و تصمیم گرفتند که زنان و کودکان را در یکی از دژها و ذخایر غذایی را در دژی دیگر جای دهند و دلیران هر دژ با سنگ و تیر از خود دفاع کنند و در مواقع ضرورت, دلاوران هر دژ بیرون بیایند و با سربازان مسلمان بجنگند.

این نقشه عملی شد و یهود تا پایان به آن پایبند بود.چند قلعه اول با وجود مقاومت سرسختانه یهود, در همان روزهای اول محاصره, به دست سربازان رشید و فداکار اسلام با تلفات کمی فتح شد و فقط قلعه های اصلی باقی مانده بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله چندین بار به افراد متعدّدی مأموریت فتح باقی مانده قلعه ها را داد, اما کاری از پیش نبردند تا آنکه روزی پیامبر فرمود:«فردا پرچم را به دست کسی می دهم که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند.خداوند به دست او این دژ را می گشاید و او هرگز فرار نمی کند».فردای آن روز هر کسی آرزو می کرد که این افتخار نظامی نصیب او گردد.پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسید«علی کجاست؟»پاسخ دادند او دچار چشم درد شده؛فرمود:او را بیاورید.علی را بر شتری سوار کرده و نزد پیامبر آوردند.آن حضرت چشمان علی را شفا داد؛به گونه ای که تا آخر عمر دچار چشم درد نشد.سپس پرچم را به دست علی داد و فرمود:«نخست جنگاوران یهود را به اسلام دعوت کن و اگر نپذیرفتند, به آنان بگو که می توانند در صورت خلع سلاح،با پرداختن

ص:۵۶

جزیه, کمال آزادی و در حمایت حکومت اسلامی زندگی کنند و اگر به هیچ کدام راضی نشدند،با آنان جهاد کن».

علی علیه السّلام جلو در قلعه آمد و پرچمی را که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او داده بود, بر زمین کوبید و مبارز طلبید.در قلعه باز شد و مردی به نام«حارث»که از شجاعان یهود بود, بیرون آمد و چنان فریاد می زد که سربازان همراه علی عقب رفتند؛اما علی ایستاد و نبرد آغاز شد و پس از جنگی کوتاه, حارث با ضربت علی علیه السّلام کشته شد و به این ترتیب خون«مرحب»برادر حارث به جوش آمد و برای انتقام از خون برادر به میدان آمد.مرحب در حالی که بهترین کلاه خود یمنی را بر سر گذاشته بود, به میدان آمد و جنگ تن به تن آغاز شد؛امّا طولی نکشید که علی علیه السّلام چنان ضربت شمشیری بر سر مرحب وارد آورد که کلاه خود آهنی و سر او را دو نیم کرد.با کشتن مرحب و چند نفر دیگر از شجاع ترین افراد یهود, پشتیبانان مرحب پا به فرار گذاشتند و علی علیه السّلام آنان را تا در قلعه تعقیب نمود و سرانجام همه قلعه های باقی مانده به فرماندهی علی علیه السّلام،به دست مسلمانان افتاد و با گشوده شدن آخرین دژ،غائله خیبر در ماه صفر سال هفتم هجری پایان یافت.در این جنگ حدود بیست نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و حدود نود و سه نفر از یهودیان کشته شدند.اسیران خیبر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین پیشنهاد کردند:«ما به امور کشاورزی آشنا هستیم؛اگر مصلحت می دانید املاک خیبر را که غنیمت مسلمانان است در اختیار ما بگذارید تا ما روی این زمین کشاورزی کنیم و درامد آن را به طور مساوی تقسیم کنیم».

پیامبر صلّی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت؛مشروط بر آنکه حق داشته باشد هر موقع بخواهد آنان را از آن سرزمین بیرون کند.

مدتی طولانی زمین های خیبر در اختیار یهودیان بود و نخستین کسی که برای ارزیابی محصول آن جا معین شد«عبدالله بن رواحه»بود.روزی که او محصول خیبر را ارزیابی می کرد, مورد اعتراض یهود قرار گرفت.وی در پاسخ آنان گفت:اگر می خواهید این مقدار را شما بردارید و باقی مانده محصول از آن ما باشد.یهودیان از عدل و دادگری نماینده پیامبر شرمنده شدند و اعتراض خود را پس گرفتند.

پرسش

۱.خیبر در کجا واقع شده و ویژگی های آن چه بود و چرا پیامبر با اهل آن جا جنگید؟

۲.در چه تاریخی پیامبر صلّی الله علیه و آله مدینه را به سوی خیبر ترک کرد و تاکتیک پیامبر چه بود؟

۳.یهود خیبر پس از آگاهی از محاصره دژها چه تصمیمی گرفتند؟

۴.آخرین دژ خیبر با فرماندهی چه کسی فتح شد و پیامبر در مورد انتخاب او و به این فرماندهی چه فرمود؟

۵.غائله خیبر در چه تاریخی پایان یافت و تلفات هر طرف چه تعدادی بود؟

۶.اسیران خیبر چه پیشنهادی دادند و پیامبر با چه شرایطی پذیرفت؟

۱۲-فتح مکّه

اشاره

فتح مکّه که موجب برچیده شدن پایگاه شرک از سرزمین حجاز بود, یکی از ثمرات پیمان صلح حدیبیه است؛زیرا مشرکین مکّه یکی از قبایل هم پیمان خود را تحریک کردند و آنان به قبیله خزاعه که مسلمان بودند حمله بردند و به این ترتیب بند اوّل صلح نامه را نقض کردند.ستمدیدگان قبیله خزاعه به مدینه آمدند و به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفتند:«ای رسول خدا!مشرکان مکّه نیمه شب و در حالی که گروهی از ما خواب بودند و گروهی در حال عبادت, بر سر ما ریختند و گروهی از ما را کشتند و عده ای را به اسارت گرفتند.ما در حالی که مسلمان بودیم, قتل عام شدیم!»پیامبر صلّی الله علیه و آله قول کمک به آنها را داد.چند روزی گذشت و پیامبر گرامی اسلام دستور داد تا مردم آماده حرکت باشند و افرادی را به اطراف مدینه فرستاد تا اعراب صحرانشین را دعوت به همراهی کنند.در پی این بسیج عمومی, لشکری به استعداد ده هزار نفر در روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجری مدینه را به قصد مکّه ترک کرد.پیامبر فرمان داد تا اجازه ندهند خبر حرکت آنان به مکّه برسد.همزمان با حرکت پیامبر از مدینه،عباس, عموی پیامبر که از مسلمانان مقیم مکّه بود, تصمیم به ترک مکّه گرفت و به طرف مدینه آمد, امّا در بین راه کاروان مسلمانان را دید و پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود تا به مکّه بازگردد.مسلمانان به اطراف مکّه رسیدند و شبانه بر کوه های اطراف مکّه بالا ـ آمدند و به فرمان پیامبر در همه کوه های اطراف مکّه آتش افروختند.

ص:۵۹

همان شب, ابوسفیان به همراه سران قریش بیرون آمده بودند.ناگهان عباس که بر استر سفید پیامبر سوار بود و به مکّه بازمی گشت, در تاریکی شب صدای ابوسفیان را شناخت که گفت:من هرگز چنین آتشی ندیده ام!عباس می گوید:از صدای ابوسفیان او را شناختم.صدایش زدم و او نیز مرا شناخت و گفت:عباس چه خبر؟گفتم رسول خدا صلّی الله علیه و آله با این سپاه به این جا آمده است.گفت:چاره من در این لحظه چیست؟به او گفتم:اگر مسلمانی بر تو دست یابد, تو را خواهد کشت.بهتر است با من نزد رسول خدا بیایی تا برایت امان بگیرم.او را به نزد پیامبر آوردم.بعضی از صحابه درخواست کردند که ابوسفیان کشته شود؛امّا عباس گفت من به او امان داده ام.عباس از طرف پیامبر مأمور شد که ابوسفیان را تا صبح نگه دارد و پس از آن به حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله برگردند.صبحگاهان که بازگشتند،پیامبر از ابوسفیان پرسید:هنوز باور نکرده ای که خدایی جز الله نیست؟!ابوسفیان گفت:پدر و مادرم فدای تو،چقدر مهربانی!اگر خدایی جز خدای یکتا بود, به داد من می رسید.سپس ابوسفیان که از اعتراف به رسالت پیامبر خودداری می کرد،به اصرار عباس شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد.پیامبر به این دشمن دیرین خود امتیاز بزرگی داد و گفت سه گروه از مردم مکّه در امانند:۱.گروهی که به خانه ابوسفیان پناهنده شوند؛۲.گروهی که به مسجدالحرام پناهنده شوند؛۳.گروهی که در خانه خود بنشینند و در را ببندند.

سپس پیامبر دستور داد که ابوسفیان را در جایگاهی نگه دارند تا لشکر اسلام رژه برود و او قدرت و عظمت مسلمین را ببیند و پس از بازگشت به مکّه, مردم را از قدرت ارتش اسلام بترساند.ابوسفیان پس از دیدن مناظر عجیب از قدرت مسلمین, خود را به مکّه رساند و آنچه را دیده بود برای سران قریش تعریف کرد.پیامبر صلّی الله علیه و آله در بیستم رمضان سال هشتم هجری با ارتش اسلام به مکّه وارد شد و همه نقاط شهر به تصرف سربازان اسلام درآمد.پیامبر پس از کمی استراحت به مسجدالحرام آمد و به طواف خانه خدا مشغول شد و با چوبی که در دست داشت،بت ها را از بالای دیوار کعبه واژگون می کرد و می گفت:«حق آمد و باطل نابود شد؛همانا باطل نابود شدنی است».

ص:۶۰

آن روز در اطراف خانه کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود که بزرگ ترین آنها«هُبَلْ»بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله از طواف فارغ شد و در گوشه ای از مسجدالحرام نشست.سکوت در مسجدالحرام حاکم شده بود و کفّار قریش که صحنه های باور نکردنی را دیدند, به فکر آزار و اذیت هایی افتادند که در مدت ۱۳ سال بر پیامبر اسلام روا داشته بودند و آن روز بر همه آنها پیروز شده بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله سکوت را شکست و فرمود:چه می گویید و چه می اندیشید؟همه پاسخ دادند که جز به خیر و نیکی نمی اندیشیم.پیامبر صلّی الله علیه و آله همان سخنی را به مردم گفت که حضرت یوسف به برادرنش گفته بود.

«امروز سرزنشی بر شما نیست.خدا شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است» (۱).

به این ترتیب پیامبر گرامی اسلام که مظهر مهر و عاطفه بود, همه مشرکین را بخشید و خطاهای گذشته آنان را یادآور نشد و با این عمل, زمینه گرایش آنان را به اسلام فراهم کرد.

در همان روز فتح مکّه،پس از سخنرانی پیامبر در مسجدالحرام،همه مردان و زنان مشرک به طور جداگانه با پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله بر ترک آیین بت پرستی و قبول اسلام بیعت کردند.

۱- (۱) .یوسف،آیهٔ ۹۲.

پرسش

۱.علت تصمیم پیامبر بر فتح مکه چه بود؟

۲.پیامبر صلّی الله علیه و آله چه راهبردی پیش از فتح مکه بکار گرفت؟

۳.پیامبر صلّی الله علیه و آله در فتح مکه به چه کسانی امان داد؟

۴.پیش از فتح مکه, پیامبر صلّی الله علیه و آله برای نشان دادن عظمت مسلمین به ابوسفیان چه دستوری داد؟فایده آن چه بود؟

۵.پیامبر در چه تاریخی و با چه تعداد لشکر مکه را فتح کرد؟

۶.پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از فتح مکه, هنگام طواف کعبه چه اقدامی انجام داد؟

ص:۶۲

۱۳-حجّ وداع

اشاره

سال دهم هجرت فرا رسید و پیامبر صلّی الله علیه و آله از سوی خداوند مأمور شد تا شخصاً در مراسم حج شرکت کند و مسائل حج را به مردم آموزش دهد؛زیرا حج ابراهیمی پس از آن حضرت دچار تحریفاتی شده بود.جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و به او گفت:ای محمد!خدای بزرگ به تو سلام می رساند و می گوید:من هیچ پیامبری را از دنیا نبردم, مگر بعد از آن که دین خود را کامل گردانیدم و حجّت و جانشین پس از او را مشخص کردم و هم اکنون دو واجب دیگر باقی مانده است که باید آن را به مردمت برسانی:یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و جانشینی پس از خودت؛زیرا من تاکنون زمینم را از حجّت خالی نگذاشته ام و پس از این هم هرگز خالی نمی گذارم.خداوند بزرگ به تو فرمان داده است که به مردمت بگویی که به حجّ می روی تا کسانی که توانایی دارند, حجّ را با تو به جا آورند و احکام حجّ را به آنان بیاموز.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله به مردم مدینه و اطراف آن اعلام کرد که آماده سفر حج است و هر کس که توانایی دارد،می تواند با پیامبر در این سفر شرکت کند.پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله این سفر تاریخی خود یعنی حجّه الوداع را در بیست و ششم ذی قعده سال دهم هجری آغاز نمود و در بین راه،هفتادهزار نفر از مسلمانان برای انجام حجّ به پیامبر پیوستند و جمعیت آنان در مکّه به بیش از یکصدهزار نفر رسید.در این سفر, پیامبر گرامی اسلام در عرفات سخنان مهمّی فرمودند و احکام زیر را بیان فرمودند:

ص:۶۳

۱.حرمت جان و مال مردم ۲.حرمت ربا ۳.خاتمیت دین اسلام ۴.بطلان تمام عقائد جاهلیت ۵.سفارش به رعایت حقوق زنان.

پیامبر گرامی اسلام پس از انجام مراسم حج عازم مدینه بود که در نزدیکی جُحفَه و در سرزمینی به نام«غدیر خم»مأمور به انجام وظیفه ای بزرگ گردید و جبرئیل امین بر پیامبر فرود آمد و چنین دستور داد:«آنچه که از جانب خداوند به سوی تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خود را انجام نداده ای.خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند» (۱).

لحن آیه نشان می داد که کاری بزرگ بر دوش پیامبر گذاشته شده که اگر این کار انجام نشود, مثل این است که اصل رسالت و پیامبری را انجام نداده است.از این رو دستور داد تا کاروان توقّف کند.آنها که جلوتر رفته بودند بازگشتند و آنها که عقب بودند رسیدند.نماز ظهر را به جماعت خواند و سپس در جایگاه بلندی که از جهاز شتران آماده شده بود قرار گرفت و در حالی که مردم گرد او را گرفته بودند،پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

«جبرئیل سه مرتبه بر من فرود آمد و پس از ابلاغ سلام پروردگار از من خواست که در این مکان به سفید و سیاه اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من می باشد و نسبت او به من مانند نسبت هارون به موسی است؛جز آنکه پس از من دیگر پیغمبری نیست...من از جبرئیل خواستم تا مرا از این تبلیغ معاف دارد؛زیرا از کمی مؤمنین و زیادی منافقین بیم داشتم و قبل از این،مرا بسیار آزار داده بودند،امّا خداوند راضی نبود, مگر آنچه در حق علی فرود آمده به شما برسانم و به من چنین دستور داد:ای پیامبر!آنچه را از سوی خداوند بر تو فرود آمده بیان کن و اگر انجام ندهی, رسالت و پیامبری خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از گزند مردم نگه می دارد (۲).اکنون من او را به عنوان ولی و امامی که اطاعت از او واجب است, بر شما مهاجرین،انصار،تابعین،عرب،عجم،آزاد،بنده،کوچک،بزرگ،سفید،سیاه و هر خداپرستی نصب می کنم و هر کس او را مخالفت کند،ملعون است و هر کس او را

۱- (۱) .مائده،آیهٔ ۶۷.

۲- (۲) .مائده،آیهٔ ۶۷.

تصـدیق کنـد, خداونـد او را می آمرزد.ای مردم!دسـتور خـدا را گردن نهیـد؛زیرا خداوند صاحب اختیار شـماست و پس از او پیامبرش محمّد،ولی و سـرپرست شـماست و پس از من علی،ولی و امام شماست و پس از او امامت در خاندانش تا روز قیامت باقی خواهد بود...پس بپرهیزید از این که با او مخالفت کنید زیرا در آتشـی داخل می شوید که آتش گیره اش مردم و سـنگ ها می باشد...کسـی که در چیزی از سخن من شک کند, در هر آنچه از سوی خدا فرود آمده شک کرده است و کسی که در یکی از ائمه شک کنـد،مانند کسـی است که در همه آنها شک کرده و کسـی که در ما شک کند, در آتش دوزخ است...ای مردم!در قرآن بیندیشید و آیاتش را بفهمیـد...و هرگز کسـی تفسـیرش را برای شـما توضـیح نمی دهد؛مگر آن کسـی که من اکنون دست او را گرفته ام و او را به سوی خود بالا ـ می آورم و دربـاره اش چنین اعلاـن می کنم:«هر کس من صـاحب اختیار اویم, این علی صاحب اختیار اوست...ای مردم!علی و پاکان از فرزندانش،فرزند کوچک و قرآن فرزند بزرگ است و هر یک از این دو از دیگری خبر می دهـد.آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند...خدایا!هر کس علی را دوست بـدارد, او را دوست بـدار و هر کس علی را دشـمن بـدارد او را دشـمن بدار.خـدایا!یـاران علی را یـاور بـاش و دشـمنانش را خوار و ذلیـل کن...ای مردم!کسـانی که برای بیعت بـا او و سـلام بر او به عنوان امیرمؤمنـان سـبقت گیرنـد،آنـان رستگاران و در باغات بهشت متنعّمند».

هنوز اجتمـاع باشـکوه غـدیر خم به حـال خود بـاقی بود که فرشـته وحی فرود آمـد و پیـامبر را از سوی خداونـد چنین بشـارت داد:«امروز آیین خود را تکمیل و نعمت خویش را بر شـما تمام کردم و بر دین اسـلام برای شـما راضـی شـدم».آن گاه صدای تکبیر پیامبر بلند شد و فرمود:«خدا را سپاس گزارم که آیین خود را کامل گردانید و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی خشنود گشت».

پس از سـخنرانی پیامبر،بیعت با علی بن ابی طالب شـروع شد و تا پاسی از شب و پس از نماز عشاء ادامه داشت و همگان به او تبریک گفتند.

ص:۶۵

پرسش

۱.حجه الوداع چیست؟ماموریت های پیامبر در این حج چه بود؟

۲.پیامبر صلّی الله علیه و آله برای انجام حجه الوداع چه کرد و در چه تاریخی از مدینه حرکت کرد؟

۳.پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفر حجه الوداع در سخنرانی عرفات, چه نکاتی را به مسلمین سفارش کرد؟

۴.در غدیر خم جبرئیل چه دستوری را از طرف خداوند برای پیامبر آورد؟

۵.در غدیر خم،پیامبر صلّی الله علیه و آله پیرامون امامت پس از خود چه فرمود؟

۶.پس از سخنرانی پیامبر در غدیر خم،کدام آیه بر ایشان فرود آمد و مضمون آیه چه بود؟

۷.پس از سخنرانی پیامبر در غدیر خم مردم چه کردند؟

ص:۶۶

۱۴-نمایندگان نجران در مدینه

اشاره

پیامبر گرامی اسلام پس از صلح حدیبیه, دست به تبلیغات گسترده ای برای نشر اسلام زد.از آن جمله نامه هایی را به سران کشورها و پادشاهان و سران قبایل فرستاد و همه را به آیین خود دعوت کرد.سپس در سال دهم هجری نامه ای به اسقف نجران،تنها نقطه مسیحی نشین در سرزمین عربستان که در مرز یمن واقع بود،نوشت و درآن نامه ساکنان نجران را به دین اسلام دعوت کرد و نوشت که اگر اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود باقی بمانند, باید به مسلمانان جزیه پرداخت کنند یا آماده جنگیدن باشند.مسیحیان نجران پس از مشورت های بسیار, نمایندگانی را انتخاب کردند تا به مدینه بیایند و از پیامبر و دین جدید تحقیق و بررسی کنند و ببینند آیا او همان پیامبری است که در تورات و انجیل وعده داده شده یا خیر؟هیئت نجران به مدینه آمد و خدمت پیامبر گرامی اسلام رسید و در مسجد پیامبر از ایشان درخواست کردند که اجازه دهد تا رو به بیت المقدس بایستند و به روش خود کمی نیایش کنند.پیامبر به آنان اجازه داد و سپس مذاکرات را آغاز کردند.از جمله صحبت هایی که مطرح شد بحث دربارهٔ هویت حضرت مسیح بود.پیامبر فرمود:«او بنده خدا و مخلوق اوست و خدا او را در رحم مریم پدید آورد.»در این هنگام یکی از نمایندگان گفت:«نه!او فرزند خداست؛زیرا مریم بدون این که با مردی آمیزش کند چنین فرزندی را به وجود

ص:۶۷

آورد!».در همین لحظه آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران بر پیامبر نازل شد که می فرمود:«آفرینش عیسی مانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید،سپس به او گفت:باش،پس به وجود آمد».

یعنی اگر بدون پدر بودن حضرت عیسی دلیل براین باشد که او فرزند خدا است, پس حضرت آدم نیز که بدون پدر آفریده شد, باید او هم فرزند خدا باشد.نمایندگان در برابر منطق پیامبر صلّی الله علیه و آله پاسخی نداشتند؛امّا از اعتراف به حق سر باز زدند.

مباهله

پیامبر صلّی الله علیه و آله به حکم وحی الهی مأمور به مباهله با آنان شد.مباهله به این معناست که دو گروه در وقت معینی در صحرا به دعا و نیایش بپردازند و هر گروه از خداوند بخواهد که عذاب الهی برطرف مخالف فرود آید و به این ترتیب گروهی که حق به جانب اوست, دعایش مستجاب شده و شناخته می شود.روز مباهله فرا رسید و نمایندگان مسیحی که در خارج مدینه قرار مباهله گذاشته بودند, به شور و مشورت نشستند و چنین تصمیم گرفتند که هر گاه محمد با شکوه مادی و قدرت ظاهری برای مباهله آمد با او مباهله کنند؛زیرا یک فرد عادّیست و اگر با شکوه معنوی و همراه عزیزان خود آمد،فردی راست گوست و به گفتهٔ خود ایمان دارد و با او مباهله نکنند.طولی نکشید که دیدند پیامبر صلّی الله علیه و آله به همراه فاطمه و حسن و حسین و علی بن ابی طالب علیه السّلام از مدینه به محل مباهله می آیند.اسقف نجران وقتی این هیئت به ظاهر کوچک را دید گفت:«چهره هایی را می بینم که هر گاه دست به دعا بردارند و از خدا بخواهند که بزرگ ترین کوه های عالم از جا کنده شود،فوراً کنده می شود.هزگر صحیح نیست که ما با این چهره های نورانی به مباهله برخیزیم؛زیرا بعید نیست که همگی نابود شویم و دامنه عذاب،دیگر مسیحیان روی زمین را فرا بگیرد».

سرانجام مسیحیان نجران تصمیم گرفتند که جزیهٔ مختصری پرداخت کنند و جان و

مالشان در پناه حکومت اسلامی باشد.داستان مباهله در آیات ۵۹ الی ۶۱ سورهٔ آل عمران آمده است.

پیامبر صلّی الله علیه و آله در بستر بیماری

رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجّه الوداع از ناحیه رومیان که بر شام(سوریه فعلی)مسلط بودند،بسیار نگران بود.آنان چندین بار به مسلمین ضرباتی زده بودند و اکنون نیز دوباره تجاوزات خود را به مرزهای اسلامی آغاز کرده بودند.بنابراین آن حضرت پس از بازگشت به مدینه،سپاه منظّمی مرکّب از مهاجرین و انصار که در آن افراد سرشناسی مانند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد وقاص شرکت داشتند ترتیب داد تا راهی مرزهای شام شوند و متجاوزان را سرکوب کنند.فرماندهی این سپاه را به دست جوانی برومند و لایق به نام«اُسامه بن زید»داد که سن او از بیست سال تجاوز نمی کرد.انتخاب این فرماندهی،مورد اعتراض بعضی از بزرگان و سالخوردگان از صحابه قرار گرفت؛امّا پیامبر نظرش این بود که باید تقسیم مسئولیت بر اساس لیاقت باشد و سن و سال ملاک نیست.پیامبر،فردای روزی که پرچم سپاه را به دست اسامه داد،در بستر بیماری آرمیده،سپاه به اردوگاه خود در خارج مدینه رفته بود و بنا به دستور پیامبر منتظر بود تا مهاجرین و انصار به لشکر بپیوندند, امّا گروهی حرکت سپاه را به تأخیر انداخته و در اجرای فرمان رسول خدا جدیت کافی نشان نمی دادند.آنان نگرانی از حال پیامبر یا نداشتن ساز و برگ جنگی را بهانه می آوردند.

پیامبر در حال بیماری به قبرستان بقیع آمد و برای مردگان طلب آمرزش کرد و از رحلت خویش خبر داد و به منزل بازگشت و پس از سه روز در حالی که پارچه ای بر سر بسته بود از بستر برخاست و با کمک علی بن ابی طالب و«فضل بن عباس»به مسجد آمد.مردم با شنیدن این خبر فوراً خود را به مسجد رساندند.پیامبر به مردم فرمود:«جدایی من از شما نزدیک است؛به هر کس وعده ای داده ام, پیش من آید تا به وعده ام وفا کنم و هر کس از من طلبی دارد به من بگوید تا بپردازم.ای مردم!بین خدا و بین احدی چیزی جز عمل مایه

نجات نمی گردد.خدا به سبب عمل صالح،پاداش نیک به بنده اش می دهد یا شرّی را از او باز می دارد».در این هنگام جوانی ایستاد و قدمی پیش نهاد و گفت:یا رسول الله!به من وعده داده بودید که وقتی ازدواج کردم مرا یاری خواهید کرد و من اکنون ازدواج کرده ام.رسول خدا صلّی الله علیه و آله به فضل بن عباس فرمود تا این کمک را انجام دهد.آن گاه به آرامی از منبر فرود آمد و با مردم نمازی سبک خواند و به منزل باز گشت.

ص:۷۰

پرسش

۱.پس از صلح حدیبیه پیامبر چه کارهایی برای گسترش اسلام انجام دادند؟

۲.نجران در کجا واقع شده و پیامبر در نامهٔ خود برای اسقف و مسیحیان نجران چه نوشت؟آنان چه تصمیمی گرفتند؟

۳.بحث مورد اختلاف مسیحیان نجران و پیامبر چه بود؟

۴.مباهله یعنی چه و پیامبر صلّی الله علیه و آله بر سر چه چیز با مسیحیان نجران مباهله کرد؟

۵.اسقف نجران وقتی پیامبر و خاندانش را دید که برای مباهله می آمدند چه گفت؟

۶.پیامبر گرامی صلّی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجه الوداع برای کجا و به چه علت لشکری را بسیج کرد؟

۷.فرمانده سپاه مسلمین که بود؟چرا گروهی حرکت سپاه را به تأخیر می انداختند؟

ص:۷۱

۱۵-خورشیدی که غروب کرد

اشاره

پیامبر صلّی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجّه الوداع بارها در جمع های گوناگون, جانشینی پس از خود و رعایت قرآن و اهل بیت را سفارش کرده بود؛امّا بار دیگر از بستر بیماری برخاست و با کمک علی بن ابی طالب و یکی از خدمت گزارانش به مسجد آمد و بر منبر نشست و خطاب به انبوه مردم فرمود:«هان ای مردم!من دو چیز گران بها در میان شما باقی می گذارم.»سپس لحظاتی سکوت کردند و جمعیت در انتظار ادامه سخن بود که کسی از میان جمعیت پرسید:این دو چیز گران بها چیست؟پیامبر نفسی تازه کرد و فرمود:«من خواستم دربارهٔ آنها به شما خبر دهم, امّا نَفَسَم مرا یاری نکرد و نتوانستم گفتارم را ادامه دهم،یکی از آنها ریسمانی است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شماست و آن قرآن است و دوّمی ثقل اصغر, یعنی اهل بیت من است و قسم به خدا که من این سفارش را در حالی برای شما می گویم که به مردانی که در اصلاب برخی مشرکان هستند امیدوارترم از بسیاری از شما.قسم به خدا اهل بیت مرا کسی دوست نمی دارد مگر این که خدا در قیامت نوری به او می بخشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شود و هیچ کس آنان را دشمن نمی دارد, مگر این که در قیامت از رحمت خدا محروم می گردد».

پیامبر پس از این گفتار به منزل بازگشت و چند روز بعد،بار دیگر از بستر برخاست و با هر زحمتی بود خود را برای نماز صبح به مسجد رساند؛امّا هنگامی

که به مسجد رسید،کسانی را در مسجد و محراب دید که قبلاً به آنان فرمان پیوستن به لشکر اسامه را داده بود.این امر پیامبر را بسیار ناراحت کرد.نماز سبکی خواند و به منزل بازگشت.پس از بازگشت به منزل با آنکه هنوز خورشید طلوع نکرده بود, بی درنگ به دنبال کسانی فرستاد که از فرمانش سرپیچی کرده بودند و به منزل فراخواند و به آنان گفت:«مگر به شما نگفته بودم که در لشکر اسامه شرکت کنید؟!»و هر کسی عذری آورد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله با لحنی قاطع فرمود:«در لشکر اسامه شرکت کنید»؛و سه بار این جمله را تکرار کرد.آن روز رسول خدا صلّی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب رازی گفت و با دخترش فاطمه و نوادگانش حسن و حسین وداع کرد و به علی علیه السّلام فرمود:«علی!سرم را در دامنت بگذار که فرمان رسیده است و فرشتگان بر بالینم حاضر شده اند.هنگامی که جان از پیکرم خارج شد, تو و آن را با دستان خویش احساس می کنی.در آن هنگام دستان خود را بر صورتت بکش و مرا به سوی قبله بگردان و امور مرا تعهّد و سرپرستی کن و پیش از همه مردم بر من نماز بخوان.غسل و کفن مرا انجام بده و از من جدا مشو تا این که مرا در قبرم بگذاری و در همه این امور از خدای متعال کمک بخواه.»

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آخرین لحظه به دختر محبوبش فاطمه علیها السّلام اشاره کرد تا به او نزدیک شود و به آهستگی رازی را در گوشش گفت که چشمانش پر از اشک می شد و لبخند محزونی بر چهره اش نقش بست و سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله چشم از جهان فروبست.به این ترتیب در صبح روز دوشنبه, ۲۸ صفر سال یازدهم هجری خورشید زندگی مردی که در شب جاهلیت درخشید و انسان او را به یگانه پرستی و ایمان به جهان آخرت و پرستش خدا و رعایت حال زیردستان و زنان سفارش فرمود،غروب کرد.سلام و صلوات فرشتگان خدا بر جان پاکش باد.

پس از پیامبر چه گذشت ؟

گروهی از مسلمانان از رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله آگاه شدند و گرد مسجد و خانه او جمع شدند.آنان مرگ پیامبر را باور داشتند.در این میان«عمر بن خطاب»از میان جمعیتی

که در مسجد نشسته بودند برخاست و گفت:پیامبر خدا نمرده است, بلکه همچون حضرت موسی از نظر ما غائب شده و بازمی گردد.ابوبکر رو به حاضران کرد و گفت:هر کس محمّد را می پرستد محمّد مرده است و هر کس خدای محمّد را می پرستد, او زنده است.سپس این آیه از قرآن را خواند:«تو می میری و آنان نیز می میرند».با خواندن آیاتی از قرآن این اختلاف بر سر فوت پیامبر برطرف شد و همگان در انتظار مراسم به خاک سپاری پیامبر بودند که دو نفر از انصار خود را به جمع عزاداران رساندند و به ابوبکر گفتند:انصار در«سقیفه بنی ساعده»جمع شده و می خواهند با«سعد بن عباده»(رئیس قبیله خزرج)به عنوان جانشین رسول خدا بیعت کنند.ابوبکر و عمر و ابوعبیده به سرعت خود را به سقیفه رساندند و سعدبن عباده را در حال سخنرانی برای جمعی از انصار دیدند.او در ضمن سخنانش چنین می گفت:پیامبر اسلام بیش از ده سال قوم خود را به خداپرستی و مبارزه با شرک دعوت کرد و جز جمعیت اندکی, کسی به او ایمان نیاورد؛امّا هنگامی که با شما سخن گفت, شما به او ایمان آوردید و دفاع از او را بر عهده گرفتید و برای گسترش اسلام جهاد کردید, تا آن جا که وقتی رسول خدا از میان شما رفت, از شما راضی بود.هر چه زودتر زمام کار را به دست گیرید که جز شما کسی لیاقت آن را ندارد.

در این هنگام ابوبکر از جا برخاست و در ضمن سخنانی گفت:اگر از گروه مهاجرین که در هجرت پیشقدم بوده اند بگذریم, هیچ کس به مقام و موقعیت شما نمی رسد؛بنابراین چه بهتر است که خلافت را مهاجرین به دست گیرند و وزارت و مشاوره را به شما واگذار کنند و هیچ کاری بدون تصویب شما انجام ندهند.جلسه سقیفه به بیان نظرات گوناگون می گذشت که ناگاه مردی از قبیله خزرج به نام«بشیر بن سعد»که پسرعموی سعد بن عباده بود و دلش نمی خواست سعد خلیفه مسلمین باشد, از جای برخاست و گفت:پیامبر از قریش است و خویشاوندان پیامبر برای زمام داری, از ما شایسته ترند؛چه بهتر است که کار خلافت را به خود آنان واگذار نماییم و مخالفت نکنیم».

وحدت کلمه جبهه انصار با مخالفت بشیر به هم خورد و در این وقت ابوبکر رو به مردم کرد و گفت:مردم!به نظر من عمر و ابوعبیده برای خلافت شایستگی دارند؛با هر کدام که می خواهید بیعت کنید.ولی هر دو نفر برخاستند و به ابوبکر گفتند:تو از ما

شایسته تری؛تو همسفر رسول خدا در غار ثور بودی؛چه کسی می تواند در این امر بر تو پیشی گیرد؟!آن گاه جلو رفتند و دست ابوبکر را برای بیعت فشردند.در این هنگام رئیس قبیله اوس که با پیشوایی سعد بن عباده خزرجی موافق نبود, فرصت را غنیمت شمرده و به همراه پیروانش با ابوبکر بیعت کردند و به این ترتیب ابوبکر به بیعت دو نفر از مهاجرین و بیعت رئیس اوسیان و پیروانش اکتفا کرده و سقیفه را ترک گفت و به سوی مسجد آمد و بر منبر نشست و مردم با او به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند.او در ضمن سخنانی گفت:من سرپرست شما شدم, در حالی که بهتر از شما نیستم؛پس اگر نیکی کردم, مرا کمک کنید و اگر بدی کردم, مرا باز دارید...تا زمانی که خدا و پیامبرش را اطاعت می کنم, از من فرمان برید و آن گاه که خدا و پیامبرش را نافرمانی کردم, فرمان برداری بر شما نیست.

به این ترتیب در حالی که هنوز جنازه رسول خدا صلّی الله علیه و آله روی زمین بود, همه سفارش هایی که در طول رسالتش و به ویژه در غدیرخم و روزهای پایانی زندگانیش نسبت به جانشینی پس از خود برای مردم بیان کرده بود،همه به فراموشی سپرده شد.علی بن ابی طالب پس از آنکه مقدمات دفن را انجام داد و همه مسلمین دسته دسته آمدند و بر پیامبر نماز گزاردند, پیامبر را در همان محلّی که از دنیا رفته بود به خاک سپرد.

پرسش

۱.پیامبر صلّی الله علیه و آله،در دومین باری که با حالت بیماری به مسجد آمد, به مردم چه صحبتی فرمود؟

۲.پیامبر صلّی الله علیه و آله در سومین باری که در حال بیماری به مسجد آمد, با چه صحنه ای روبه رو شد و چه اقدامی کرد؟

۳.پیامبر صلّی الله علیه و آله چه سفارشی را به علی علیه السّلام برای هنگام رحلتش فرمود؟

۴.پیامبر صلّی الله علیه و آله در چه تاریخی رحلت فرمودند؟چه اختلافی دربارهٔ به فوت یا عدم فوت پیامبر پیدا شد؟

۵.پس رحلت پیامبر چه اتفاقی در سقیفه افتاد؟به طور مختصر بنویسید.

۶.چه کسانی در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند؟

۷.ابوبکر در اولین سخن رانیش در مسجد مدینه, چه گفت؟

ص:۷۶

۱۶-تاریخ زندگانی علی بن ابی طالب علیه السّلام

کعبه, زادگاه علی بن ابی طالب علیه السّلام

به یاد دارید که در سال اوّل عام الفیل وقتی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلّی الله علیه و آله دیده به جهان گشود, فاطمه بنت اسد و همسر باوفای ابوطالب،شتابان به سوی همسرش رفت و تولّد فرزند عبدالله و همه حوادثی را که دیده بود, به او مژده داد و ابوطالب به همسرش گفت:سی سال صبر کن؛آن گاه خدای بزرگ به تو فرزندی می دهد که در همه خوبی ها مثل فرزند آمنه باشد و وزیر و جانشین او شود؛جز آنکه در پیامبری،همانند او نباشد!».

این بشارت پس از سی سال به وقوع پیوست.در صبح روز جمعه, سیزدهم رجب،عبّاس پسر عبدالمطّلب و عموی پیامبر با گروهی از بنی هاشم و گروهی از قبیله عبدالعُزّی در برابر خانه کعبه نشسته بودند که ناگاه فاطمه بنت اسد،همسر ابوطالب که آبستن بود به مسجد آمد و در حالی که درد زاییدن او را گرفته بود, در برابر کعبه ایستاد و به جانب آسمان نظر افکند و گفت:پروردگارا!من به تو و به هر آنچه از سوی تو آمده, از پیامبران و کتب آسمانی ایمان دارم و من کلام جدّم ابراهیم علیه السّلام را تصدیق می کنم و او بود که خانه ات را بنا کرد؛پس تو را به حقّ این خانه و کسی که آن را بنا کرد و به حقّ این مولودی که در رحم دارم و با من سخن می گوید و می دانم که یکی از آیات و نشانه های بزرگ توست،از تو می خواهم که این ولادت را بر من آسان گردانی.

ص:۷۷

عبّاس می گوید پس از دعای او, همه دیدیم که ناگهان کعبه از دیوار عقبش(دیوار مقابل درب کعبه)شکافته شد و فاطمه داخل آن شد و از دیدگان ما پنهان گردید و پس از آن،شکاف دیوار با اذن خدا به هم آمد و هر چه تلاش کردیم تا درب کعبه را بگشاییم و بعضی از زنان ما نزد او حاضر شوند،در گشوده نشد.دانستیم که این کاری از تقدیرات الهی بوده.فاطمه سه روز داخل کعبه بود و خبر او را مردم کوچه و بازار و زنان در خانه ها به یکدیگر می گفتند.پس از سه روز همان محلّی که شکافته شده بود،مجدداً باز شد و فاطمه در حالی خارج می شد که علی بر روی دستانش بود و می گفت:ای مردم!من سه روز میهمان خدا بودم و از میوه های بهشتی می خوردم و آن گاه که خواستم با فرزندم از کعبه بیرون آیم, نداکننده ای از غیب مرا ندا داد و گفت:«ای فاطمه!نام او را علی بگذار؛من او را با قدرت خود آفریدم و نام او را از نام خودم گرفتم...او اوّل کسی است که در بالای خانه ام اذان می گوید و بت ها را می شکند و سرنگون می کند و او امام پس از پیامبرم و وصی و جانشین اوست.پس خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و وای بر کسی که او را دشمن بدارد و او را خوار کند و حقّش را انکار کند...».

خاندان علی بن ابی طالب علیه السّلام

حضرت علی, هم از سوی پدر و هم از سوی مادر از خاندان«بنی هاشم»است و پدران او تا هاشم عبارتند از:ابی طالب, پسر عبدالمطلب, پسر هاشم.

و اجداد مادرش عبارتند از:فاطمه, دختر اسد, پسر هاشم.بنابراین ابوطالب با دخترعموی خود ازدواج کرده بود.حضرت ابوطالب کفالت برادرزاده اش محمّد را وقتی که ۸ ساله بود،برعهده گرفت و محمّد دوران نوجوانی و جوانی را در خانهٔ ابوطالب گذراند و آن گاه که به رسالت برانگیخته شد،ابوطالب فرزندانش جعفر و علی را تشویق کرد تا همواره ملازم و همراه پیامبر باشند و او را تنها نگذارند.سال هایی که مشرکین مکّه،مسلمانان را در شعب ابی طالب محاصره کردند, بسیاری از شب ها را تا صبح از جان برادرزاده اش مراقبت می کرد و بارها هنگامی که تاریکی شب،همه جا را می پوشاند و همه در بسترها می آرمیدند, او خوابگاه پیامبر را با خوابگاه نوجوانش علی

عوض می کرد و علی را به جای برادرزاده می خوابانید تا اگر مشرکین،شبانه قصد جان پیامبر را کردند, جان او سالم بماند و این تعویض خوابگاه را بعضی از شب ها تا صبح چندین بار انجام می داد.امام باقر علیه السّلام دربارهٔ عمق ایمان ابوطالب فرمودند:«اگر ایمان ابوطالب در یک کفّه ترازو قرار داده شود و ایمان همهٔ خلائق در کفّه دیگر،ایمان ابوطالب بر ایمان آنها برتری دارد».

و امّا فاطمه بنت اسد, یازدهمین نفری بود که به اسلام ایمان آورد و از پیامبر در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی بهتر از فرزند خود مراقبت و پرستاری کرد.هنگامی که فاطمه در مدینه از دنیا رفت وعلی خبر وفات مادرش را به پیامبر داد،پیامبر گریست و فرمود:«خدا فاطمه را بیامرزد که تنها مادر تو نبود؛بلکه برای من هم مادری مهربان بود.»آن گاه عمّامه و پیراهن خود را به علی داد و فرمود:«این ها را ببر و او را با این ها کفن کن».پیامبر پیش از دفن،در قبر او خوابید و فرمود:«قبر فاطمه, باغی از باغ های بهشت است».

علی در سرپرستی پیامبر صلّی الله علیه و آله

چند سال پیش از بعثت،خشکسالی و قحطی سراسر حجاز را فراگرفته بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله به عمویش عبّاس پیشنهاد کرد که چون خانوادهٔ عمویش ابوطالب پرجمعیت است, نزد او برویم و سرپرستی فرزندان او را برعهده بگیریم.عبّاس این پیشنهاد را پذیرفت و با هم نزد ابوطالب آمدند و تصمیم خود را با او در میان گذاشتند.پس از گفت وگو،پیامبر صلّی الله علیه و آله سرپرستی علی و عبّاس سرپرستی جعفر را برعهده گرفت و حمزه نیز عهده دار سرپرستی«طالب»شد.از این پس علی در خانه پیامبر زندگی می کرد و همه شب و روز تحت نظارت و تربیت دقیق پیامبر قرار گرفت.علی بن ابی طالب این دوران را چنین توصیف می کند:«او مرا هم چون فرزندش در آغوش می گرفت و در استراحت گاه مخصوص خود جای می داد و دست به بدنم می مالید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم.غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت.»و در جای دیگر دربارهٔ همدمی او با پیامبر در فراز کوه حراء که برای عبادت می رفت چنین می فرماید:«پیامبر مدّتی از سال را بر فراز کوه حرا می رفت و تنها من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید».

پرسش

۱.ماجرای ولادت علی علیه السّلام را بنویسید؟

۲.چرا فاطمه بنت اسد نام فرزندش را علی گذاشت؟

۳.نام پدر،مادر و اجداد پدری و مادری او را تا هاشم بنویسید.

۴.ابوطالب چگونه از جان برادرزاده اش حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در شعب ابوطالب محافظت می کرد؟

۵.امام باقر علیه السّلام پیرامون ایمان ابوطالب چه فرمود؟

۶.پیامبر صلّی الله علیه و آله در وفات مادر علی علیه السّلام چه کرد؟

۷.چگونه سرپرستی علی علیه السّلام در اختیار پیامبر قرار گرفت؟علی علیه السّلام از این دوران چگونه یاد می کند؟

۱۷–خاطرات شیرین دوران کودکی و نوجوانی علی علیه السّلام

اشاره

۱.بت شکنی علی علیه السّلام در دوران کودکی: روزی ابوطالب پسرش علی را که کودک بود،در حال شکستن بت ها دید.این کار در عصر جاهلیت که مردم،بت پرست بودند, مجازاتی مانند اعدام را در پی داشت.ابوطالب سراسیمه به خانه آمد و به همسرش فاطمه بنت اسد گفت:امروز علی را دیدم که بت ها را می شکند؛ترسیدم که بزرگان قریش باخبر شوند و به او آسیبی برسانند.فاطمه گفت:شگفتا!من خبری عجیب تر به تو بدهم:آن هنگام که در رحمم من بود،وقتی به قصد پرستش خدا به طواف کعبه می پرداختم, روبه روی محلّ بت ها که می رسیدم, احساس می کردم که علی در رحم آن چنان دو پای خود را به شکمم فشار می دهد که من از نزدیک شدن به جایگاه بت ها ناتوان می شدم.

۲.کُشتی گرفتن علی علیه السّلام: ابوطالب کُشتی را دوست می داشت؛از این رو پسران و پسرعموهای خود را دور هم جمع می کرد و به آنها می گفت تا دو نفر دو نفر کشتی بگیرند.ابوطالب می دید که پسرش علی با هر کس کشتی می گیرد, بر او پیروز می شود.هنگامی که منظره پیروزی علی را می دید, با احساساتی پرشور می گفت:علی پیروز شد.

۳.پیوستن به پیامبر در ده سالگی: درآغاز بعثت, روزی ابوطالب دید پسرش علی که ده ساله بود با پیامبر اسلام هم عقیده شده و با او نماز می خواند.به علی گفت:این دینی را که برگزیده ای چیست؟علی در پاسخ پدر گفت:ای پدر!من به خدا و رسول

خدا صلّی الله علیه و آله ایمان آورده و آنچه را او آورده تصدیق کرده ام و همراه او برای خدا نماز می خوانم و از او پیروی می کنم.ابوطالب به او گفت:«آگاه باش که محمد تو را جز به خیر و سعادت دعوت نمی کند؛پس به او بپیوند و همراه او باش».

۴.فداکاری در شعب ابوطالب: دانستید که مسلمانان از ابتدای سال هفتم بعثت در درّه ای سوزان به نام«شعب ابی طالب»برای سه سال در محاصره اقتصادی بودند و این در حالی بود که هیچ گونه امنیت جانی برای پیامبر صلّی الله علیه و آله فراهم نبود و مسئولیت حفاظت از جان پیامبر برعهده عمویش ابوطالب بود.ابوطالب و پسرش علی در شدیدترین فشارها دست از حمایت پیامبر برنداشتند.بعد از جان پیامبر،جان علی بیش از دیگران در معرض خطر بود؛از این رو ابوطالب برای حفظ جان پیامبر،پس از تاریکی شب،فرزندش علی را در بستر آن حضرت می خوابانید و هر لحظه احتمال می رفت که دشمن از بالای کوه ابوقبیس سنگ بزرگی را به سوی بستر ایشان رها کند یا با شبیخون مشرکان،آن بستر را مورد هجوم قرار دهند.روزی علی به پدرش گفت:«بالاخره من شبی کشته خواهم شد».ابوطالب در ضمن اشعاری فرزندش را به صبر و استقامت دعوت کرد؛امّا علی گفت:آیا در یاری پیامبر به من دستور استقامت می دهی؟!سوگند به خدا آنچه را گفتم نه به سبب بی صبری بود؛بلکه خواستم یاری مرا بنگرید و بدانید که من همیشه فرمانبردار شما بوده ام و من از کودکی تا جوانی همواره برای خدا در یاری احمد،پیامبرِ هدایت کوشیده ام.

علی علیه السّلام و هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله به یثرب

۱.خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر در شب هجرت: یکی از رویدادهای مهم زندگانی حضرت علی داستان«لیله المبیت»است که در درس های اوّل بیان شد.آن شب تا هنگام سحر, خانه پیامبر در محاصره مهاجمین مشرک بود.سپیده که دمید،مهاجمان شمشیرها را از نیام کشیدند و در پیشاپیش آنها«خالدبن ولید»با شمیری برّان به سوی بستر پیامبر پیش می آمد.حضرت علی با سرعتی عجیب به سوی خالد پرید و دستش را گرفت و چنان فشار داد که نعره خالد بلند شد.علی شمشیر را از خالد گرفت و به مهاجمین حمله ور شد.آنان به میان حیاط خانه گریختند و ناگهان

دیدند این علی است که به دفاع برخاسته است؛گفتند:ما با تو کاری نداریم؛رفیقت محمّد کجاست؟»و علی پاسخ داد:«من از او خبری نـدارم».در آن شب آیهٔ ۲۰۷ سورهٔ بقره در تقـدیر از ایثار علی علیه السّـلام نازل شـد که می فرمود:«بعضـی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند».

۲.هجرت به مدینه و انجام مأموریت: علی علیه السّلام بنا به دستور پیامبر مأمور بود که پس از هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله امـانت هـای مردم مکّه را به آنهـا بازگردانـد و بـا خـانواده خـود و خـانوادهٔ پیـامبر به مـدینه مهـاجرت کنـد.پس از انجـام این دسـتورات،خبر اسـتقرار پیامبر در قبا به علی علیه السّـلام رسید و آماده حرکت شد.کاروان هفت نفری که در درس دوّم به آن اشاره شـد از مکّه خارج شـد و به نزدیکی منزلگاه«ضَـجنان»رسـید که ناگهان سوارانی نقابـدار از دور دیـده شدند.علی بن ابی طـالب فوراً به«ابوواقـد»که راهنمـای گروه بود دسـتور داد تـا شترهـا را بخوابانـد و زنـان را پیاده کنـد و زانوان شتران را محکم ببنـدد.علی علیه السّـلام به سـرعت به طرف سواران که تعـدادشان هشت نفر بود رفت که فقط یک نفرشان نقاب نـداشت.آنان فریاد زدنـد:آیا فکر می کنی می توانی بگریزی؟بازگرد.علی قدرتمندانه پرسـید:اگر بازنگردم چه می کنید؟گفتند:سـرت را از تن جـدا می کنیم و می بریم.این را گفتنـد و به سوی شتران تاختنـد تا آنان را فراری دهند؛امّا علی علیه السّـلام می دانست چه خواهـد شـد و پای شتران را بسـته بود.درگیری میان آنان آغاز شد.علی بن ابی طالب با مهارت و چابکی عجیبی،حملات آنان را دفع می کرد.صـدای چکاچـک شمشیرها و گرد و غبـار تیره ای که از این درگیری به هوا برخاسـته بود زنـان را سـخت به وحشت و اضـطراب انـداخته بود.آنـان بهترین زنـان زمـان خود بودنـد:فـاطمه دختر پیـامبر و فاطمه بنت اسـد, مادر علی بن ابی طالب،دست به دعا برداشـتند و اشک ریختنـد.گاه صـدای تکبیر علی به گوش می رسـید و برای آنان امیـدبخش بود.سـرانجام تعقیب کنندگان که یارای مقاومت با علی را نداشتند فراری شدند.سپس به ابوواقد دستور داد که پای شتران را باز کند و زنان را سوار کند و کاروان را حرکت دهد.

چنـد روز بعد چوپان هایی که از آن نزدیکی می گذشـتند کرکس هایی را دیدند که مرداری گندیده را با چنگ و منقار پاره پاره می کردند.

علی بن ابی طالب در این سـفر, پیاده به سوی مـدینه هجرت کرد و در پانزدهم ربیع الاوّل, سه روز پس از ورود پیامبر به قبا به آن حضرت پیوست.

پرسش

۱.خاطره بت شکنی علی علیه السّلام را در دوران کودکی و خاطره مادرش, فاطمه بنت اسد را بنویسید؟

۲.حضرت ابوطالب چگونه علی را بر ایمان آوردن به پیامبر تاکید و تشویق می کرد؟

۳.در لیله المبیت خداوند چگونه از کار علی علیه السّلام تقدیر کرد؟

۴.کاروان هجرت علی علیه السّلام از چه کسانی تشکیل شده بود؟

۵.ماجرای کسانی که به کاروان هجرت علی حمله کردند چه بود و سرانجام آن چه شد؟

ص:۸۴

۱۸-علی علیه السّلام در دوران رسالت پیامبر(۱)

اشاره

۱.ازدواج بـا حضـرت فـاطمه زهرا علیهـا السّـلام یکی از بزرگ ترین افتخـارات زنـدگی حضـرت علی علیـه السّـلام است.خواستگاری از حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در سال اول هجری بود که مورد پذیرش پیامبر و فاطمه زهرا قرار گرفت و سپس در سال دوّم هجری ازدواج صورت گرفت.

فاطمه زهرا علیها السّـلام خواسـتگاران بسـیاری از شخصـیت های آن دوران داشت که پیامبر صـلّی الله علیه و آله به هیچ کدام پاسـخ مثبت نـداد؛امّا وقتی علی علیه السّـلام برای خواسـتگاری نزد پیامبر آمـد،بی درنگ پاسـخ مثبت داد و پرسـید:چه چیز را مهریه قرار می دهی؟علی علیه السّـلام پاسخ داد:«شمشـیر و اسب و زره و شتری آبکش دارم.»پیامبر فرمود:«امّا شمشیر و اسب و شـتر آبکش برای تـو لاـزم اسـت؛زیرا در جنـگ بـا مشـرکان لاـزم داری.فقـط زره می مانـد؛آن را بـه عنـوان مهریـه زهرا می پذیرم.»حضرت علی زره را به ۵۰۰ درهم فروخت و پول آن را به رسول خدا صـلّی الله علیه و آله تحویل داد.رسول خدا صلّی الله علیه و آله مشتی از آن درهم هـا را به بلاـل داد تا برایش عطر و بوی خوش خریـداری کنـد و مقـداری بیشتر را به ابوبکر و عمّار و مقـداد داد تا برای زهرا جهاز زنـدگی تهیه کننـد و بقیه را برای فاطمه ذخیره کرد.و پس از چند روز جشن ازدواج آنها برگزار شد.

۲.نقش علی علیه السّـلام در جنگ بـدر: در آغاز جنگ بدر،دشـمن سه نفر از قهرمانان نامدارش یعنی«عُتبه»و برادرش«شَـیبَه»و پسر عتبه, یعنی«ولید»را به میدان نبرد فرستاد

ص:۸۵

و آنـان مبارز طلبیدنـد.سه نفر از جوانان مسـلمان مـدینه به میـدان آنها رفتنـد, ولی آن سه دشـمن فریاد زدنـد:این ها همتای ما نیستند؛پسر عموهای ما را بفرستید.پیامبر سه نفر از مکیان از جمله علی بن ابی طالب را به میدان فرستاد.طولی نکشید که هر سه نفر از قهرمانان دشـمن کشـته شدنـد؛در حالی که دو نفر آنها به دست علی بن ابی طالب از پا در آمدند و به این ترتیب قریش در همان آغاز نبرد ضربه سختی خورد.در جنگ بدر ۷۰ نفر از دشمن کشته شدند که نیمی از آنها به دست علی بن ابی طالب به هلاکت رسیدند و این زمانی بود که علی جوانی ۲۵ ساله بود.

۳.نقش علی علیه السّلام در جنـگ احـد: بزرگ ترین حـادثه سـال سوّم هجری جنـگ احـد بود.مشـرکین که در جنـگ بـدر شکست سـختی خورده بودند, سپاهی مرکب از سه هزار نفر به سوی مدینه حرکت دادند و در کنار کوه احد, در یک فرسخی شمال مـدینه موضع گرفتند.پیامبر صلّی الله علیه و آله با ۷۰۰ نفر در همـان جا جلوی مشـرکان را گرفتنـد و جنگ خونینی رخ داد.فداکاری های علی بن ابی طالب در این جنگ بسیار چشم گیر بود که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

الف)به هلاکت رساندن ۹ نفر از پرچمداران دشـمن به دست علی علیه السّلام:پرچم جنگ در جنگ های قدیم به دست افراد بسیار شـجاع سپرده می شـد و بر پـا بودن پرچم،نشـانه آمـادگی جنگی بود.پرچمـدار سـپاه اسـلام در ابتـدا،مصعب بود که به شهـادت رسـید و علی علیه السّلام به جای او پرچم را به دست گرفت.در این هنگام سـپاه دشـمن ۹ نفر از پرچمـداران خود را یکی پس از دیگری به میدان فرستاد که همه آنها به دست علی علیه السّلام کشته شدند.از این پرچمداران ۵ نفرشان آنها برادر بودند و نهمی غلام آنها بود که فردی بسیار قوی هیکل و پرجرأت بود, امّا با ضربات علی از پا در آمد.

در این جنگ ۲۲ نفر از دشمن کشته شدند که ۱۲ نفر آنها به دست علی علیه السّلام بود.

ب)پس از این که مسـلمانان در ابتـدای جنـگ پیروز شدنـد و مـأمورین تیرانـداز در بالای«جبـل العینین»جایگـاه خود را ترک کردند،دشـمن به پشت جبهه لشکر اسلام نفوذ کرد و مسلمانانی که در حال جمع آوری غنایم بودند غافلگیر شدند و پا به فرار گذاشتند.پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در حالی که از شدت خشم از پیشانی و صورتش قطرات

عرق می ریخت،ناگهان نگاهش به علی که در کنارش بود افتاد و به او فرمود:«تو چرا به فراریان نپیوستی؟!»علی پاسخ داد:«ای رسول خدا!آیا بعد از اسلام کافر شوم؟!من پیرو تو هستم».

پیامبر صلّی الله علیه و آله وقتی عشق و سلحشوری علی را دید فرمود:«حمله های این کافران به من را جلوگیری کن».دشمن تمام توان خود را برای کشتن پیامبر گذاشته بود؛امّا علی علیه السّلام هر حمله ای را دفع می کرد.در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:«ای محمد!معنای مواسات و ایثار همین است.»پیامبر فرمود:«علی از من است و من از اویم».جبرئیل گفت:«من هم از شما هستم».

در این جنگ بیش از شصت زخم کاری بر پیکر علی علیه السّلام وارد شد؛امّا تا فراری دادن دشمن از جان پیامبر دفاع کرد.

۴.نقش علی در جنگ خندق: بزرگ ترین حادثه سال پنجم هجرت،جنگ خندق بود که با جریان آن آشنا شدید و دانستید که دشمن حدود یک ماه در پشت خندق زمین گیر شد و نتوانست وارد مدینه شود.دشمن پنج نفر از قهرمانان نامی خود را از نقطه باریکی از خندق عبور داد.آنان جلوی سپاه اسلام آمدند و مبارز طلبیدند.این پنج نفر عبارتند از:۱.عَمروبن عَبْدَوَد؛ ۲.عَکرمه ابن ابی جهل؛۳.هُبیره بن وهب؛۴.نوفل بن عبدالله؛۵.ضرار ابن خطّاب.

«عمروبن عبدود»قهرمان بی نظیری بود که خود یک تنه با هزار نفر می جنگید.او با نعره های پیاپی مبارز می طلبید تا آن جا که فریاد کشید و گفت:من خسته شدم؛صدایم گرفت؛آیا کسی هست که به نبرد با من بیاید؟

مسلمانان از وحشت،در سکوت فرو رفته بودند.پیامبر پرسیدند:«آیا کسی هست که به مبارزه با او برود؟»کسی جز علی بن ابی طالب پاسخ مثبت نداد.این سؤال و جواب سه بار تکرار شد و پاسخ دهنده کسی جز علی نبود.پیامبر به علی اجازه رزم داد و عمامه خود را بر سر او بست و شمشیر خویش را به دست او داد و هنگام بدرقه در حق علی چنین دعا کرد:«خدایا!در جنگ بدر عبیده بن حارث(پسر عمویم)و در جنگ احد حمزه(عمویم)را از من گرفتی؛اینک علی بن ابی طالب برادر من است؛پروردگارا مرا تنها نگذار».

حضرت علی علیه السّلام شتابان به میدان رفت و وقتی روبه روی عمرو قرار گرفت،پیامبر فرمود:«تمام دین در برابر تمام کفر قرار گرفت.»سپس میان آنها چنین گفت و گو شد:

علی:ای عمرو!تو در عصر جاهلیت می گفتی سوگند به لات و عزّی هر کس مرا به یکی از سه چیز بخواند, سه تقاضای او یا یکی از آنها را می پذیرم.

عمرو:آری, چنین است.

علی:من از تو می خواهم به خدای یکتا و رسالت محمّد گواهی دهی.

عمرو:از این تقاضا بگذر.

علی:از راهی که آمده ای, به مکّه بازگرد.

عمرو:نه،این کار ننگ است و نَقل مجالس زنان قریش خواهد شد.

علی:پس از اسب پیاده شو و پیاده به جنگ من بیا.

عمرو خندید و گفت:گمان نمی کردم که مرد بزرگواری از عرب چنین درخواستی از من بکند.من دوست ندارم بزرگی چون تو را بکشم و حال آنکه با پدرت دوست بودم.

علی:ولی من دوست دارم؛اگر می خواهی پیاده شو!

عمرو از این سخن برآشفت و از اسب پیاده شد و ضربه ای به صورت اسبش زد و آن را دور کرد و درگیری شروع شد.گرد و غباری که از زیر پای آنها بلند شد, فضای پیرامون آنها را پوشاند،تا آنکه ناگاه صدای تکبیر علی به گوش رسید و معلوم شد که عمرو کشته شده.یاران عمرو که با او از خندق عبور کرده بودند پا به فرار گذاشتند.وقتی مسلمانان دیدند که اسب«نوفل»در خندق گیر کرده و نمی تواند آن را عبور دهد،با سنگ به او حمله کردند؛امّا نوفل گفت:اقلاً مردی از شما بیاید تا با من بجنگند.علی خود را به خندق رساند و او را هم از پای در آورد و سپس به قهرمان سوم یعنی«هُبَیره»حمله کرد و او را نیز بر خاک افکند و دو قهرمان دیگر قریش،یعنی پسر ابوجهل و«ضرار»گریختند.پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله پس از استقبال از علی علیه السّلام فرمود:«ارزش ضربتی که علی در جنگ خندق بر دشمن فرود آورد, از ارزش عبادت جنّ و انس تا روز قیامت, بیشتر است».

پرسش

۱.علی علیه السّلام در چه سالی با فاطمه زهرا ازدواج کرد؟چه چیزهایی را به عنوان مهریه پیشنهاد کرد و پیامبر صلّی الله علیه و آله کدام را پذیرفت؟

۲.علی علیه السّلام در زمان جنگ جنگ چند ساله بود و چه تعداد از لشکر دشمن را به هلاکت رساند.

۳.دو نمونه از فداکاری های علی علیه السّلام را در جنگ احد بیان کنید.

۴.گفت و گوی علی علیه السّلام و عمر و بن عبدود را در میدان جنگ بنویسید.

۵.رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس از قرار گرفتن علی در برابر عمروبن عبدود و بعد از پیروزی بر او چه فرمود؟

۱۹-علی علیه السّلام در دوران رسالت پیامبر(۲)

اشاره

۵.علی علیه السّلام فاتح خیبر: قبلاً به طور مختصر با ماجرای فتح خیبر آشنا شدید.جمعیت یهودیان در منطقه خیبر حدود بیست هزار نفر بود که دو هزار نفر مرد جنگی داشتند.پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله سپاهی را با هزار و ششصد نفر برای براندازی آخرین لانه فساد در جزیره العرب به سوی خیبر حرکت داد.سپاه اسلام قلعه های آنها را یکی پس از دیگری فتح کرد, ولی دو قلعه باقی ماند.مسلمانان در گشودن این دو قلعه شهدای بسیاری دادند, ولی نتیجه ای نگرفتند.در این مدت هر روز سپاه اسلام تحت فرماندهی یکی از اصحاب برای گشودن این دو قلعه حمله می کردند, ولی موفق نمی شدند.پیامبر و سرداران سپاه اسلام از این وضع بسیار ناراحت بودند, تا این که پیامبر سران لشکر را فراخواند و فرمود:«فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید و او کسی است که پشت به دشمن نمی کند...».

شب فرا رسید و همه در انتظار فردا بودند تا ببینند این افتخار نصیب چه کسی می شود.فردا صبح سپاه اسلام با سکوتی پرمعنا به پیامبر توجّه داشت.پیامبر فرمود:«علی کجاست؟»علی که به چشم درد مبتلا بود و در گوشه ای استراحت را به حضور پیامبر آوردند.پیامبر صلّی الله علیه و آله دستی بر چشمان علی علیه السّلام کشید و او را شفا داد.علی علیه السّلام پس از گوش دادن به سفارش های پیامبر(که قبلاً خواندید)عازم دو قلعه باقی مانده

ص:۹۰

شد.درِ قلعه خیبر باز شد و یهود دلاوران خود را بیرون فرستادند.درگیری شدیدی رخ داد و ابتدا«حارث»برادر«مرحب»به جنگ با علی آمد؛امّا به سرعت کشته شد.سپس برادرش مرحب قهرمان نام آور یهود به میدان آمد و خود را معّرفی کرد.علی علیه السّلام هم در پاسخ معرفی او فرمود:«من همانم که مادرم مرا حیدر(شیر)خواند،من مرد دلاور و شیر بیشه شجاعت هستم».جنگ آغاز شد و طولی نکشید که شمشیر علی بر فرق مرحب فرود آمد.این ضربت به قدری شدید بود که کلاه خود مرحب را شکافت و تا دندان،سر او را دو نیم ساخت.مرحب کشته شد و همراهان او گریختند و به درون قلعه رفتند و در را بستند.در این کشمکش،شمشیر یکی از جنگجویان یهود با سپر علی برخورد کرد و سپر آن حضرت بر زمین افتاد.علی به طرف در قلعه خیبر رفت و و آن را گرفت و از جای خود کند و از آن به عنوان سپر تا پایان جنگ استفاده کرد و پس از جنگ در را روی خندقی که یهودیان در کنار دیوار بلند قلعه خود کنده بودند گذاشت و آن را پلی برای عبور سپاه اسلام به داخل قلعه قرار داد.

بعدها کسی از علی علیه السّلام پرسید که آیا در قلعه خیبر را که سپر قرار دادی احساس سنگینی نکردی؟پاسخ فرمود:«درست مانند همان سپری بود که قبلاً در دستم بود!».

۶.پیروزی علی علیه السّلام در جنگ ذات السلاسل: سال هشتم هجری بود که به پیامبر خبر رسید دوازده هزار سوار از مشرکین«وادی یابس»هم پیمان شده اند که محمّد و علی را بکشند.پیامبر چهارهزار نفر را در دو نوبت به فرماندهی ابوبکر و عمر فرستاد و دستور داد که آنان را به اسلام دعوت کنند و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگند؛امّا هر دو فرمانده پس از حضور در منطقه دشمن،درگیر شدن را صلاح ندانستند و بازگشتند.پیامبر مأموریت را به علی بن ابی طالب داد و ایشان با راهبر خود یعنی مخفیانه،سپاه اسلام را به منطقه دشمن رساند.دشمن که دید علی علیه السّلام به میدان آمده،گفت:ما به دنبال تو بودیم؛حالا خودت به میدان نبرد با ما آمده ای.آنان آماده جنگیدن با سپاه اسلام شدند؛امّا در همان آغاز نبردهای تن به تن،چند نفر از شجاعانشان به دست علی علیه السّلام کشته و بقیه فراری شدند.علی اموال آنان را به غنیمت گرفت و بازماندگانشان را اسیر کرده و به مدینه بازگشت.

۷.نقش علی علیه السّلام در غزوه حنین: غزوه حنین در سال هشتم هجرت و در سرزمین حُنین میان دو شهر مکّه و طائف بین سپاه اسلام و دو قبیله«ثقیف»و«هوازن»واقع شد.تعداد سپاه اسلام بیش از دوازده هزار نفر و پرچمدار این نبرد،علی بن ابی طالب بود.در ابتدای جنگ, سپاه اسلام غافلگیر شد و شکست سختی خورد و همه سپاه اسلام به جز ده نفر که ۹ نفر آنان از بنی هاشم بودند فراری شدند،و از جمله آنها علی علیه السّلام و عبّاس عموی پیامبر و فضل بن عبّاس بودند.در این جنگ علی علیه السّلام چهل نفر از مشرکان را کشت که شجاع ترین آنها«ابوجَرول»بود.پس از کشته شدن او, عبّاس به نمایندگی از پیامبر مسلمانان را صدا زد و همه با شنیدن صدای عبّاس بازگشتند و پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمان حمله صادر کرد.دشمن با حمله مجدّد مسلمین شکست سختی خورد و متواری شد.در این جنگ هشت نفر از مسلمین به شهادت رسیدند؛امّا در مقابل شش هزار نفر از قبیله هوازن اسیر شدند و غنایمی که به دست مسلمین افتاد, بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند و بیش از هشتصد و پنجاه کیلو نقره بود.

۸.نقش علی علیه السّلام در تخریب بتخانه طَی: در سال نهم هجرت رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله،علی علیه السّلام را با یکصد و پنجاه سوار مأمور کرد تا به سرزمین قبیله«طی»در یمن سفر کند و بت بزرگ آنان را نابود کرده و نظام شرک و بت پرستی را در آن جا براندازد.سرزمین طی همان سرزمین«حاتم طایی»،سخاوتمند معروف عرب بود.افراد قبیله طی پس از مقاومت مختصری شکست خورده و افراد آن اسیر سپاه اسلام شدند و رئیس آنان«عدی»پسر حاتم به شام فرار کرد و خواهر او اسیر سپاه اسلام شد.و پس از بازگشت رزمندگان اسلام به مدینه, پیامبر او را آزاد کرد و او به شام نزد برادرش رفت.دختر حاتم بزرگواری پیامبر را برای برادرش عدی تعریف کرد و در نتیجه عدی از شام به مدینه آمد و در مسجد به حضور پیامبر رسید و پس از سلام،خود را معرفی کرد.عدی پسر حاتم داستان اسلام آوردن خود را چنین تعریف می کند:«او(پیامبر)از جای خود برخاست و مرا به خانه خود برد در نیمه راه،زن سالخورده ای او را از حرکت بازداشت.پیامبر با کمال آرامش به سخنان زن گوش داد.من با خود گفتم این اخلاق پادشاهان نیست.سپس به همراه او وارد خانه اش شدم.سادگی زندگی او مرا به خود جلب کرد.پس از آن پیامبر با من صحبت هایی خصوصی کرد و پیش گویی هایی نمود که همه آنها بعداً اتفاق افتاد».

ص:۹۲

همه حرکات پیامبر که از خُلق و خوی نیکوی او سرچشمه می گرفت, باعث شد که عدی با اطمینان خاطر به پیامبر ایمان آورده و مسلمان شود.

۹.مسلمان شدن مردم یمن به دست حضرت علی علیه السّلام:پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله در سال دهم هجرت«خالدبن ولید»را به همراه جمعی برای دعوت مردم یمن به اسلام،به آن منطقه فرستاد.خالد و همراهانش مدّت شش ماه در یمن ماندند و کسی به اسلام ایمان نیاورد.این خبر به پیامبر رسید و ناراحت شد.سپس حضرت علی را طلبید و به او فرمان داد که با همراهانی به سوی یمن برود و خالد را با همراهانش به مدینه بازگرداند.

علی علیه السّلام با همراهانش وارد یمن شد و خالد و همراهانش را به سوی مدینه بازگرداند.خبر ورود علی علیه السّلام به مردم یمن رسید.آنها هنگام نماز صبح اجتماع کردند و بعد از نماز صبح حضرت علی علیه السّلام برای آنها صحبت کرد و آنان را به اسلام دعوت نمود.در همان روز اوّل, مردم قبیله«هَمْدان»همگی مسلمان شدند.

علی علیه السّلام ماجرای مسلمان شدن آنها را در نامه ای به پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله اطلاع داد.پیامبر صلّی الله علیه و آله بسیار خوشحال شد و سجده شکر به جا آورد و بر قبیلۀ هَمدان درود فرستاد.بعد از قبیله هَمدان،قبایل دیگر یمن به اسلام گرویدند و امروزه مردم یمن افتخار می کنند که با راهنمایی حضرت علی علیه السّلام مسلمان شدند.

ص:۹۳

پرسش

۱.جنگ خندق در چه سالی واقع شد؟مهم ترین فردی از دشمن که علی علیه السّلام از پای درآورد که بود و چه ویژگی داشت؟

۲.رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس از استقبال از علی در جنگ خندق چه فرمود؟

۳.برای فتح باقی مانده قلعه های خیبر پیامبر صلّی الله علیه و آله چه کسی را اعزام کرد و چگونه او را معرّفی نمود؟

۴.کارهای چشم گیر حضرت علی علیه السّلام در فتح خیبر چه بود؟

۵.نقش علی علیه السّلام را در جنگ ذات السلاسل به طور مختصر بیان کنید؟

۶.جنگ حنین بین چه کسانی واقع شد؟پرچمدار مسلمانان که بود و نتیجه جنگ چه شد؟

۷.مأموریت علی علیه السّلام در رفتن به سوی قبیله طی چه بود؟

۸.ماجرای مسلمان شدن مردم یمن را به اختصار بنویسید؟

ص:۹۴

۲۰–به سوی مسجد برای بیعت

اشاره

پیامبر گرامی اسلام در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری دیده از جهان فرو بست و علی بن ابی طالب بنا به سفارش پیامبر که فرموده بود:«تا مرا به خاک نسپرده ای از من جدا نشو»،سه روز با جنازه پیامبر بود.او را غسل داد و حنوط و کفن کرد و ابتدا خود بر او نماز خواند و پس از او گروه گروه از مسلمین می آمدند و بر جنازهٔ پیامبر نماز می خواندند و با او وداع می کردند.در همان روز اوّل رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله گروه اندکی از مهاجرین و انصار, ابوبکر را به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا صلّی الله علیه و آله انتخاب کردند.هنگامی که ابوبکر زمام امور و رهبری مسلمانان را به دست گرفت،علی بن ابی طالب را برای بیعت با او به مسجد احضار کردند و به او گفتند با ابوبکر بیعت کن.علی علیه السّلام فرمود:من به این منصب از ابوبکر سزاوارترم و سزاوارتر این است که شما با من بیعت کنید.شما خلافت را از انصار گرفتید به این دلیل که از نزدیکان پیامبر هستید.آیا گمان نمی کردید که چون به پیامبر نزدیکترید از انصار برترید،زیرا که پس آنها هم رهبری را تسلیم کردند؟!هم اکنون همان استدلال را که شما برای انصار کردید،من برای شما استدلال می کنم.من به رسول خدا صلّی الله علیه و آله از شما نزدیک ترم؛هم در زمان زندگانیش و هم در زمانی که او مرده است.من وصی و وزیر پیامبرم؛اَسرار و علم پیامبر نزد من است؛من اوّلین کسی هستم که ایمان آورده ام و او را تصدیق نمودم؛من بیشترین مبارزات را با مشرکین داشته ام؛من داناترین شما به کتاب و سنّت پیامبرم و در

دین خدا فقیه ترین شما هستم.آیا بر سر چه چیز با ما اختلاف می کنید؟!اگر از خدا می ترسید, انصاف بدهید و آنچه را که انصار در حق شما به رسمیت شناختند, شما در حق من به رسمیت بشناسید.

ابوبکر گفت:ای ابا الحسن!ما شکّی در برتری تو نداریم و تو را زشت نمی داریم.

در همین لحظه ابوعبیده گفت:ای پسر عمو!ما نزدیکی و خویشی تو را با رسول خدا و سابقه تو را در اسلام و علم و ایمان و دانایی تو را و جهاد تو را در راه خدا انکار نمی کنیم؛امّا تو جوان هستی(در آن روز علی بن ابی طالب سی و سه ساله بود)و ابوبکر پیری از پیران قوم شماست و سنگینی بار رهبری را بهتر تحمّل می کند،شما خلافت را تسلیم او کن؛پس اگر خدا به تو طول عمر داد،بعد از او تو رهبر باش و هیچ دو نفری بعد از این با هم در رهبری تو مخالفت نمی کنند.

علی به حاضرین در مسجد چنین هشدار داد:ای مهاجرین و انصار!عهد پیامبر را دربارۀ من(غدیر خم)فراموش نکنید و رهبری محمّد را از خانواده اش خارج نکنید.قسم به خدا کسی که فقیه در دین او و آگاه به امور مردم باشد،در بین ماست نه در بین شما.از هوای نفس پیروی نکنید که از حق دور می شوید و سوابق نیکوی شما با کار امروزتان پایمال می شود.گروهی از انصار گفتند:ای اباالحسن!اگر کلام تو را انصار قبل از بیعت کردن با ابوبکر شنیده بودند, هیچ دو نفری در مورد رهبری تو اختلاف نمی کردند.

علی علیه السّلام فرمود:ای مردم!آیا می توانستم جنازه رسول خدا را روی زمین بگذارم و به این جا بیایم و پیرامون جانشینی او با شما منازعه و گفت وگو کنم؟!قسم به خدا گمان نمی کردم کسی در امر جانشینی او با من منازعه کند و می دانستم که در روز غدیر خم برای کسی دلیلی باقی نگذاشته.شما را به خدا قسم می دهم هر کس در روز غدیرخم از پیامبر شنید که فرمود:«هر که را من مولا و سرپرست اویم, این علی مولا و سرپرست اوست،خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمناش را دشمن بدار،یاورانش را یار باش و خوار کنندگانش را خوار کن»هم اکنون شهادت بدهد.

«زید بن ارقم»می گوید دوازده نفر از بدریون شهادت دادند و من هم از کسانی بودم که آن کلام را از پیامبر شنیده بودم؛امّا در آن روز شهادت ندادم و علی علیه السّلام مرا نفرین کرد و بیناییم را از دست دادم.علی علیه السّلام در جلسات دیگر استدلال های دیگری

آورد و فضایل و برتری های خود را بیان کرد؛ولی پذیرفته نشد.بنابراین برای حفظ انسجام و وحدت اسلامی،سکوت را اختیار کرد و به تقویت اسلام پرداخت و از اموری که موجب اختلاف در حکومت نوپای اسلام شود, پرهیز کرد تا مبادا دشمنان اسلام جرأت یافته و در صدد براندازی حکومت اسلامی برآیند.

عمده ترین تلاش علی بن ابی طالب در طول حکومت ۲۵ ساله خلفای صدر اسلام در دو موضوع خلاصه می شد:یکی فرهنگ و دیگری اقتصاد که در درس های بعد به دو نمونه از هر کدام اشاره خواهد شد.

ص:۹۷

پرسش

۱.برنامه حضرت علی علیه السّلام در روزهای پس از رحلت پیامبر چه بود؟

۲.ابوبکر در چه زمانی به عنوان جانشین رسول خدا صلّی الله علیه و آله انتخاب شد؟

۳.علی علیه السّلام در پاسخ درخواست کسانی که به او گفتند با ابوبکر بیعت کن چه فرمود؟

۴.چرا ابوعبیده حضرت علی علیه السّلام را برای حکومت مناسب نمی دید؟

۵.علی علیه السّلام در مسجد به مهاجرین و انصار چه هشداری پیرامون عهدشان با پیامبر داد؟

۶.گروهی از انصار در پاسخ استدلال علی علیه السّلام چه گفتند و علی به آنها چه پاسخ داد؟

۷.پس از این که استدلال های علی علیه السّلام برای جانشینی پیامبر پذیرفته نشد چه کرد؟

۸.زیدبن ارقم دربارهٔ کتمان شهادت بر غدیر خم چه می گوید؟

۲۱–تلاش های فرهنگی

اشاره

۱.علی علیه السّلام طبق وصیت پیامبر پس از رحلتش در خانه نشست و به جمع آوری و تنظیم قرآن پرداخت.آیات قرآن قبلاً در تخته ها و پارچه ها و شانه های گوسفند نوشته می شد.ابوبکر برای علی علیه السّلام پیام فرستاد که از خانه بیرون بیا و با ما بیعت کن.علی علیه السّلام چنین پاسخ داد:«من به جمع آوری قرآن مشغولم؛به خدا سوگند یاد کرده ام که عبا بر دوش نیفکنم, مگر برای نماز تا آن را تنظیم نمایم».

۲.گروهی از مسلمانان یمن در ساحل عدن تصمیم گرفتند تا مسجدی بسازند, امّا هر بار که آن را می ساختند پس از تمام شدن،خراب می شد.آنان نزد ابوبکر آمدند و علّت را سؤال کردند.ابوبکر در ضمن خطابه ای مردم را قسم داد که اگر کسی حلّ این مشکل را می داند بیان کند.علی علیه السّلام فرمود:سمت راست و چپ قبله مسجد را حفر کنید؛دو قبر برای شما آشکار می شود که صفحه ای روی آنها گذاشته شده و بر روی آن چنین نوشته شده:«من رضوی و خواهرم حباء در حالتی مردیم که به خدا شرک نورزیدیم.»آنان بدون لباسند؛آنان را غسل داده،کفن نموده،بر آنها نماز خوانده و دفنشان کنید و سپس مسجد را بنا کنید؛پس از آن دیگر بنایش ویران نمی شود.مردم رفتند و همه چیز را همان گونه یافتند و به همان دستور عمل کردند.

تلاش های اقتصادی حضرت علی علیه السّلام

۱.علی علیه السّلام به فرزندش حسن چنین فرمود:«انسانی را که برای کسب هزینه های

ص:۹۹

زنـدگی تلاش می کنـد،سـرزنش نکن؛زیرا کسـی که وسایل زنـدگیش تأمین نباشـد خطاهای او بسـیار خواهد بود».روزی آن حضـرت از کنـار جمعی از قریش می گـذشت؛آنان گفتنـد علی فقیر و تهی دست شـده و لباس کهنه می پوشـد.امام علی علیه السّـلام به مسـئول نخلستان هـایش دسـتور داد امسـال خرمـا را به فقرا نـده؛بلکه آنها را بفروش و پولش را در همان انبار خرما نگهـداری کن.پول زیـادی تهیه شـد و حضـرت دسـتور دادنـد تا همانان که علی را تهی دست می دانسـتند دعوت کننـد و در حضور آنان همه آن پول ها را بین فقرایی که هر سال برایشان خرما می فرستاد تقسیم کرد.

حاضرین پرسیدند ای اباالحسن!این پول ها از آن کیست؟فرمود:مال کسی است که مال ندارد!

۲.روزی کسـی علی علیـه السّـلام را دیـد کـه پیمـانه بزرگی از هسـته هـای خرمـا در دسـت دارد؛پرسـید:ایـن چیسـت ای ابا الحسن؟فرمود:هزار درخت خرمـا ان شاءالله.آنهـا را کـاشت و همه هسـته هـا سـبز شدنـد و سـپس آن نخلسـتان بزرگ را وقف نمود.او از دسترنج خویش هزار برده را خرید و در راه خدا آزاد کرد.

علی در زمان حکومت عمر: ابوبکر پس از ۲۷ ماه حکومت از دنیا رفت و بنا بر وصیتش عمر بن الخطاب جانشین او شد.مدت حکومت عمر ۱۰ سال و ۷ ماه بود.در این دوران بارها علی علیه السّـلام قضاوت های خلافی که صورت گرفته بود را تصـحیح کرد و بارها عمر گفت:«اگر علی نبود عمر هلاک می شد»به یک نمونه از آنها توجّه کنید:

زنی آبسـتن را نزد عمر آوردنـد که به عملی زشت اقرار کرده بـود.عمر دسـتور داد تـا حکم اسـلام در موردش اجرا شود؛یعنی سنگسارش کنند.علی علیه السّلام زن را دید و از احوالش جویا شد.ماجرا را برایش گفتند.فرمود:او را به نزد عمر بازگردانید به عمر فرمود:تو می توانی زن را سـنگسار کنی؛امّا بچه ای که در شکم اوست تقصیری ندارد.سپس فرمود:شاید با ترساندن, از او اقرار بر عمل زشت گرفته اید.عمر پاسخ داد:بله, چنین است.علی علیه السّـلام فرمود:آیا نشـنیدید که پیامبر صـلّی الله علیه و آله فرمود:کسـی که بعد از شکنجه اعتراف کند،حدی بر او نیست؟عمر زن را آزاد کرد و گفت:زنان از زاییدن کسی مثل علی بن ابی طالب عاجزند.اگر علی نبود عمر هلاک می شد.و به این ترتیب جان دو نفر از مرگ حتمی نجات یافت.

تعین آغاز تاریخ اسلام

در سومین سال خلافت عمر(سال ۱۶ هجری)مسلمانان هنوز تاریخ معینی نداشتند تا نامه ها و قراردادهای خود را ثبت کنند.عمر با اصحاب بزرگ در این باره مشورت کرد؛گروهی گفتند:مبدأ تاریخ ولادت پیامبر باشد و گروهی گفتند مبدأ تاریخ بعثت پیامبر باشد؛ولی علی علیه السّلام هجرت را مبدأ تاریخ پیشنهاد کرد؛زیرا هجرت دوری از سرزمین شرک به سرزمین اسلام بوده و بزرگ ترین تحوّل و ترقی اسلام به شمار می آید.عمر این نظر را پذیرفت و اکنون نیز هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله از مکّه به مدینه مبدأ تاریخ مسلمانان است.

پاسخ علی به یک پرسش عجیب

هنگامی که عثمان خلیفه بود،مردی نزد او آمد و جمجمهٔ انسان مرده ای را که در دستش بود نشان داد و گفت:شما معتقدید این جمجمه در قبر به وسیله آتش عذاب می شود؟!من دستم را روی این جمجمه می گذارم, ولی احساس داغی آتش نمی کنم.عثمان از پاسخ بازماند و کسی را نزد علی فرستاد تا به مجلس بیاید.آن مرد سؤال خود را تکرار کرد و علی علیه السّلام فرمود:سنگ چخماق با سنگی معمولی را بیاورند.علی علیه السّلام آن دو سنگ را به هم زد و در اثر برخورد،جرقه زد.سپس به سؤال کننده فرمود:دستت را روی سنگ چقماق بگذار.او دست نهاد سپس علی علیه السّلام احساس داغی می کنی؟مرد از پاسخ علی علیه السّلام حیران ماند.در همین وقت عثمان گفت:«لولا عی لهلک عثمان»؛یعنی اگر علی نبود, عثمان هلاک می شد.

پرسش

۱.عمده ترین تلاش علی بن ابی طالب در زمان خلفای صدر اسلام چه بود؟برای هر کدام نمونه ای ذکر کنید.

۲.چگونه و در چه زمان هجرت پیامبر گرامی اسلام مبدأ تاریخ مسلمین قرار گرفت؟

۳.نمونه ای از تصحیح قضاوت عمر توسط حضرت علی علیه السّلام را بنویسید.

ص:۱۰۲

۲۲-علی علیه السّلام در دوران خلافت

اشاره

عثمان در سوم ماه محرم سال ۲۴ هجری از طریق شورایی که خلیفه دوّم اعضای آن را برگزیده بود, به خلافت انتخاب شد و در هجدهم ماه ذی الحجه سال ۳۵ هجری پس از دوازده سال حکومت به دست گروهی از مصر و عراق و مهاجر و انصار کشته شد.از جمله علل عمده این محاصره و ترور دو چیز بود:

۱.تقسیم ناعادلانه بیت المال در میان بنی امیه؛

۲.تأسیس حکومت اموی از طریق نصب آنان در مسئولیت های مختلف اجتماعی.

بیشتر مردم مدینه پس از قتل عثمان, بر خلافت علی بن ابی طالب اتفاق نظر داشتند؛امّا کسان دیگری هم بودند که هر کدام طرفدارانی داشتند؛از آن جمله«طلحه»،«زبیر»و«معاویه»بودند؛امّا ازدحام جمعیت پیرامون خانه علی علیه السّلام فرصت را از بقیه گرفت.علی علیه السّلام در خطبه شقشقّیه می فرماید:

«ازدحام جمعیت که همچون یال های کفتار احاطه ام کرده بود, مرا به قبول خلافت واداشت.چیزی نمانده بود که دو فرزندم حسن و حسین زیر پا بمانند.دو طرف ردایم پاره شد و مردم همانند گوسفندان مرا در میان گرفتند».

علی علیه السّلام به مردم فرمود:من پنهانی بیعت نمی کنم؛بیعت باید در مسجد باشد.

علی به مسجد آمد و در ۲۵ ذی حجّه سال ۳۵ هجری مردم با او بیعت کردند.اوّلین کسی که با او بیعت کرد«طلحه»و سپس«زبیر»بود،علی علیه السّلام فرمود:اگر می خواهید با من بیعت کنید و اگر می خواهید, من با شما بیعت کنم.

ص:۱۰۳

در زمـان حکومت عثمـان،معاویه فرمانـدار شام بود و عثمان او را به این سـمت منصوب کرده بود.معاویه که از قبیله بنی امیه و مخـالف بنی هـاشم بود،در شـام برای خود حکومتی به سـبک پادشاهـان روم و ایران درست کرده بود و این روش حکومت با حکومت اسـلامی فاصله زیادی داشت.پس از بیعت مردم, تنی چند از صحابه نزد علی آمدند و به او پیشنهاد کردند که معاویه را در پست و جایگـاه خودش تثبیت کنـد و پس از آن که از همه امت اسـلام بیعت گرفت, او را از جایگاهش برکنار کنـد؛امّا علی علیه السّلام فرمود:«حتّی برای دو روز او را در این مقام نصب نمی کنم و با او از در حیله وارد نمی شوم».

علی علیه السّلام که دوران حکومتش کمتر از ۵ سال طول کشید, گرفتار سه جنگ بزرگ داخلی شد:

۱.جنـگ جمـل از جـانب«نـاکثین»(پیمـان شـکنان)یعنی کسـانی کـه بیعت خـود را شکسـتند و به جنـگ بـا حکـومت اسـلامی برخاستند.

۲.جنگ صفّین از جانب«قاسطین»یعنی کسانی که با آن حضرت بیعت نکردند و بر علیه حکومت اسلامی قیام کردند.

۳.جنـگ نهروان از سوی«مـارقین»یعنی کسانی که چهره هایی مسـلمان داشـتند, امّا از دین خارج شـده بودنـد و حق و باطل را تشخیص نمی دادند.

ریشه های طغیان

شرایطی که امام علی علیه السّلام از حکومت ۱۲ ساله عثمان به ارث برد،فراوانی نعمت و غنایمی بود که از پیشرفت مسلمانان در کشورهـای مختلف به دست آمـده بود.در زمـان پیـامبر گرامی اسـلام و نیز در زمـان خلیفه نخست, غنایم و اموال را ذخیره نمی کردنـد؛بلکه فوراً آن را میـان مسـلمانان به طور مسـاوی تقسـیم می کردنـد.امّا خلیفه دوّم«بیت المـال»تأسـیس کرد و برای اشـخاص بر حسب رتبه و مقامات آنان حقوق تعیین کرد.این کار،پایه اختلافات طبقاتی شد و در دوران خلافت عثمان شکاف طبقـاتی عمیـق تر و اختلاـف طبقـاتی شدیـدتر گردیـد.علی علیه السّلام که وارث چنین محیطی بـود و می خواست مردم را به روش و سـنت پیـامبر بازگردانـد و امتیـاز طبقـاتی را از بین ببرد و غنـایم را به طور مسـاوی تقسـیم کنـد, بـا مشـکلاتی روبه رو گردید.

ص:۱۰۴

ایشان در سخنانی پیرامون تقسیم بیت المال چنین فرمود:«اکنون بیت المال نزد ما حاضر است و آن را میان سفید و سیاه به طور مساوی تقسیم خواهیم کرد».سپس به«عبدالله بن ابی رافع»منشی خود دستور داد تا به هر یک از مهاجر و انصار سه دینار بپردازد.در این هنگام«سهل بن حنیف انصاری»زبان به اعتراض گشود و گفت:آیا رواست که من با این فرد سیاه که تا دیروز غلام من بود،مساوی و برابر باشم؟!امام علی علیه السّلام پاسخ داد:«در کتاب خدا میان فرزندان اسماعیل(عرب)و فرزندان اسحاق تفاوتی نمی بینم».

دوّمین اقدام اساسی امام عزل فرمانداران ناشایست و در رأس آنان معاویه بود؛زیرا آنان حکومت هایی مانند پادشاهان ایران و روم درست کرده و سیره و روش پیامبر را زیر پا گذاشته بودند.

معاویه با نوشتن دو نامه به طلحه و زبیر از آنان خواست تا از مدینه به مکه بروند و در آن جا به گردآوری افراد و ساز و برگ جنگی بپردازند و به این ترتیب برای براندازی حکومت مرکزی در مدینه اقدام کنند.

طلحه و زبیر پس از دریافت نامه معاویه, نزد حضرت علی علیه السّلام آمدند و گفتند:«اکنون که خدا خلافت را نصیب تو کرده, ما را به فرمانداری کوفه و بصره نصب کن».امام فرمود:«آنچه خداوند نصیب شما فرموده به آن راضی باشید تا در این موضوع بیندیشیم».هر دو نفر پس از شنیدن این سخن امام و ناامیدی از گرفتن مقام،از امام اجازه گرفتند که به قصد عمره مدینه را به سوی مکّه ترک کنند.امام فرمود:شما در پوشش عمره هدف دیگری دارید،اما آنان به خدا سوگند یاد کردند که غیر از انجام عمره هدف دیگری ندارند.

آنان پس از خروج از مدینه،در میان راه مکّه،به هر کس رسیدند, بیعت خود را با علی علیه السّلام انکار کردند و طولی نکشید که مکّه مرکز مخالفان حضرت علی علیه السّلام گردید.

ص:۱۰۵

پرسش

۱.عثمان در چه تاریخی و چگونه به خلافت رسید؟

۲.علل عمده محاصره و ترور عثمان چه بود و توسط چه گروه هایی انجام شد؟

۳.مردم مدینه در چه تاریخی با علی بیعت کردند؟علی علیه السّلام جمعیت بیعت کننده را چگونه توصیف می کند؟

۴.چرا علی علیه السّلام با استانداری معاویه در شام موافق نبود؟

۵.نام جنگ های داخلی که در زمان حکومت حضرت علی به وجود آمد را بنویسید.این جنگ ها با چه کسانی بود؟

۶.بیت المال در چه زمانی به وجود آمد و نتیجه آن چه بود؟

۷.اقدامات اساسی حضرت علی علیه السّلام در آغاز حکومتش چه بود؟

۸.در ت قسیم مساوی بیت المال سهم هر کس چه مقدار بود؟علی علیه السّلام پیرامون این تقسیم مساوی چه فرمود؟

۹.چه چیز باعث پیمان شکنی طلحه و زبیر شد؟

ص:۱۰۶

۲۳-جنگ جمل

اشاره

«عایشه»،ام المؤمنین که از زمان محاصره خانه عثمان،در مکّه به سر می برد،پس از شنیدن خبر قتل عثمان و بیعت مردم با علی بن ابی طالب،این کار را نپسندید و او هم به جمع مخالفان پیوست.ناکثین یا پیمان شکنان،با تحریک طلحه و زبیر،عایشه را با خود همراه کرده و مکّه را به قصد بصره برای تهیه ساز و برگ نظامی ترک گفتند.سپاه ناکثین از هر آبادی که می گذشت, عایشه نام آن جا را می پرسید تا این که به سرزمین«حَوأب»رسیدند و صدای سگان آن جا بلند شد؛عایشه از نام آن جا پرسید؛گفتند:این جا سرزمین حوأب است.عایشه گفت من باید بازگردم؛زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزی در جمع همسران خود گفت:«می بینم که یکی از شما از سرزمین حَوأب می گذرد و سگان آن جا پارس می کنند».سپس پیامبر رو به من کرد و گفت:«حمیرا!مبادا تو آن زن باشی».هر چه کردند،نتوانستند عایشه را راضی کنند و می گفت من برمی گردم،تا آنکه گروهی از اعراب را آوردند که به دروغ گواهی دادند نام این سرزمین حوأب نیست و سرانجام ام المؤمنین را با خود همراه کردند.طلحه و زبیر به«عثمان بن حنیف»استاندار بصره نامه نوشتند و از او خواستند که دارالاماره را در اختیار آنان قرار دهد.در همین زمان نامه ای از امام علی علیه السّلام به عثمان بن حنیف رسید که او را از پیمان شکنی طلحه و زبیر و حرکتشان به سوی بصره آگاه ساخته و دستور داده بود که آنان را به وفای به عهد دعوت کند.اگر پذیرفتند با آنان رفتاری نیکو داشته

باشـد, والاّـ کـار آنـان را بـا جنـگ تمـام کنـد.به دنبال دسـتور امام،عثمان بن حنیف برای مقابله با لشـکر ناکثین به سوی آنان حرکت کرد و در محلّی به نام«مِربَد»روبه روی هم قرار گرفتند.آنان با یکدیگر جنگیدند؛ولی کاری از پیش نبردند و مجبور به صلح شدند و صـلح نامه ای نوشتند, مبنی بر این که عثمان بن حنیف بر سر کار باشد و آنها در بصره باشند تا علی علیه السّلام به بصـره بیایـد و مسائل را با ایشان حل و فصل کند.ولی طلحه و زبیر پیمان را با عثمان بن حنیف شکسـتند.و در شبی سـرد که باد تنـدی می وزیـد, ناکثان به مسـجد و دارالاماره بصـره هجوم بردند و با کشـتن مأموران حفاظت بر حساس ترین نقاط شـهر مسلط شدند و در این کودتا ده ها نفر از مسلمانان را از دم تیغ گذراندند.

امام علیه السّـلام که با هفتصد نفر سواره نظام عازم شام شده بود،پس از دریافت خبر حرکت سـپاه ناکثین از مکّه،مسیر خود را به سوی بصـره تغییر داد و آن گاه که خبر کودتای ناکثین در بصـره به او رسـید, در نامه ای به کوفه, از اسـتاندارش«ابوموسـی اشـعری»درخواست نیرو کرد, امّا از آن جا که ابوموسـی اشعری با این جنگ مخالف بود, کسی را اعزام نکرد.علی علیه السّلام فرزنـدش حسن را بـا«عمّـار»به کـوفه فرسـتاد تـا مردم را بسـیج کننـد و طولی نکشـید که حـدود دوازده هزار نفر،کوفه را برای پیوستن به سپاه امام ترک کردند.

امام علیه السّلام در جمادی الثانی سال ۳۶ هجری در میان دو لشـکر با سران ناکثین ملاقات کرد و هر دو طرف به اندازه ای به هم نزدیـک شدنـد که گوش های اسـبانشان به هم می خورد،امام از آنان پرسـید آیا من کاری کرده ام که خون مرا حلال می شمرید؟!طلحه گفت:تو مردم را بر کشـتن عثمان تحریک کرده ای.امام فرمود:اگر من چنین کرده ام, در روز قیامت بر همگان آشـکار خواهد شد؛تو چگونه همسـر پیامبر را به میدان جنگ آورده ای, در حالی که همسر خود را در خانه نشانده ای؟!آیا با من بیعت نکرده بودی؟!

امـام همچنین به زبیر فرمود:آیـا به خـاطر داری روزی که پیـامبر به تو گفت:«تو ای زبیر بـا او می جنگی و در آن حال سـتمگر هستی؟»زبیر گفت:اگر این ماجرا را به خاطر داشـتم, هرگز به این راه نمی آمـدم.زبیر به سوی عایشه بازگشت و انصـراف خود را از جنگ با علی علیه السّلام اعلان کرد؛امّا فرزندش عبدالله تصمیم پدر را عوض کرد و سرانجام

دو لشکر در روز پنجشنبه دهم جمادی الثانی سال ۳۶ هجری دوباره روبه روی هم صف آرایی کردند.امام بار دیگر نمایندگانی از جمله«ابن عباس»را به همراه قرآن به سوی آنان فرستاد؛امّا آنان نه تنها بیدار نشدند, بلکه دو دست جوانی را که با قرآن به سوی آنان رفته بود قطع کردند و او کتاب خدا را به دندان گرفت تا لحظه ای که جان سپرد.دیگر چاره ای جز جنگ نبود.امام در حال بیان دستورات جنگی به سپاهیان خود بود که ناگهان رگبار تیر از سوی لشکرگاه ناکثین باریدن گرفت و چندین تن از یاران امام به شهادت رسیدند و به این ترتیب جنگ به طور رسمی آغاز شد.حیلهٔ ناکثین این بود که شتر عایشه را که کجاوه اش بر روی آن قرار داشت به میدان آوردند؛در حالی که افسار آن به دست«کعب بن سور»قاضی بصره بود.او در همان ابتدای جنگ کشته شد و کسان دیگری به جای او افسار شتر را گرفتند و تمام همّت سپاه بصره این بود که شتر عایشه سر پا باشد تا آنکه هفتاد نفر از ناکثان دست خود را از دست دادند.سرانجام افسار شتر بی صاحب ماند و دیگر کسی حاضر نبود آن را به دست گیرد.امام دستور داد تا شتر عایشه را پی کردند.شتر به زمین خورد و فریاد عایشه بلند شد.علی علیه السّلام خود را به کجاوه رساند و گفت:ای عایشه!آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله تو را به این کار سفارش کرده بود؟عایشه گفت:ای ابا الحسن!آن گاه که پیروز شدی, ببخش.

لشکر پیمان شکنان و جنگ افزوران اصلی آن یعنی طلحه و زبیر پا به فرار گذاشتند, امّا آن دو نیز جان سالم به در نبردند و هر دو ترور شدند و به این ترتیب جنگ جمل در بعد از ظهر همان روز پنج شنبه دهم جمادی الثانی با کشته شدن بیش از چهارهزار نفر پایان یافت.

امام بر کشتگان لشکر پیمان شکن نماز گزارد و بر یاران خود که شربت شهادت نوشیده بودند نیز نماز گزارد و همگان را در قبر بزرگی به خاک سپرد و سپس دستور داد که تمام اموال مردم را به خودشان بازگردانند.

چند روز پس از این حادثه, امام مقدّمات سفر عایشه را به مدینه فراهم کرد و به«محمد بن ابی بکر»که از یاران امام بود دستور داد به همراه خواهر خود باشد تا او را با احترام کامل به مدینه برسانند.

ص:۱۰۹

پرسش

۱.ناکثین یا پیمان شکنان چه کسانی بودند؟

۲.امام علی علیه السّلام در نامه به عثمان بن حنیف دربارهٔ پیمان شکنان چه دستوری داد؟

۳.طلحه و زبیر چگونه پیمانشان را با عثمان بن حنیف, استاندار بصره شکستند؟

۴.علی علیه السّلام پس از باخبر شدن از کودتای پیمان شکنان چگونه از مردم کوفه کمک گرفت؟

۵.طلحه چه دلیلی برای جنگیدن با حضرت علی داشت؟

۶.امام علیه السّلام چه کلامی را از پیامبر صلّی الله علیه و آله به زبیر گفت؟پاسخ او چه بود؟

۷.امام علیه السّلام و ناکثین در چه تاریخی روبه روی هم قرار گرفتند و سپاه بصره چه حیله ای اندیشیده بود؟

۸.تلفات جنگ جمل چه تعداد بود؟و امام با آنان چه کرد؟

۹.حضرت علی علیه السّلام با عایشه و اموال بازماندگان چه کرد؟

ص:۱۱۰

۲۴-عوام فریبی

اشاره

امام علیه السّلام پس از جنگ جمل کوفه را مرکز خلافت اسلامی قرار داد و استانداران صالح را در استان های مختلف نصب کرد و سپس معاویه را دعوت به بیعت با خود نمود.معاویه«عمروعاص»را که در فلسطین بود, به حضور طلبید و از او مشورت خواست و سرانجام با هم قرار گذاشتند که عمروعاص در برابر گرفتن حکومت مصر با معاویه برای مقابله با حکومت علی همفکری و همکاری کند.عمرو نقشه ای کشید که با اجرای آن, اکثر مردم آماده نبرد با علی علیه السّلام می شدند.طرح عمروعاص این بود که احساسات دینی مردم شام را بر ضد علی علیه السّلام بشوراند و علی را به عنوان متّهم به قتل خلیفه سوّم معرفی کند و برای این کار از وجود زاهدانی که مورد احترام مردم شام هستند،استفاده کند و در این راستا«شَرَحبیل»را که زاهدی مورد احترام مردم شام بود پیشنهاد کرد.شرحبیل توانست با سفرهای دوره ای،افکار مردم شام را بر علیه علی علیه السّلام به عنوان قاتل عثمان بشوراند.

به سوی شام

علی علیه السّلام که از نخستین روزهای خلافت خود, معاویه را به اطاعت از حکومت مرکزی دعوت می کرد،نتیجه ای جز از دست رفتن فرصت ها نگرفته بود؛پس در اوایل شوال سال ۳۶ تصمیم به اعزام نیرو به شام گرفت.او ابتدا با مهاجرین و انصار مشورت کرد و همگی آمادگی خود را برای همراهی با امام اعلان کردند؛اگر چه گروهی می گفتند

حرکت به سوی شام با حوصله و تأنی انجام شود و امید به بیعت معاویه با امام داشتند, امّا در میان یاران امام،افرادی مانند«عمروبن حَمِق»و«حُجْربن عَدی»نظرشان این بود که هر چه زودتر به سوی شام حرکت کنند.امام پس از مشورت با مهاجرین و انصار و مردم کوفه،اردوگاه«نُخیله»را در خارج کوفه به عنوان مقرّ سپاه خود تعیین کرد.امام در روز چهارشنبه پنجم ماه شوال،اردوگاه نخیله را با داوطلبان مجاهد به سوی فرات که در سر راه شام قرار داشت ترک کرد.

امام در مسیر خود از کوفه به صفّین،در سرزمین کربلا نماز گزارد.وقتی سلام نماز را داد،مقداری از خاک آن جا را برداشت و بویید و گفت:«خوشا به حالت ای خاک کربلا- که گروهی از تو محشور می شوند و بدون حساب وارد بهشت می گردند».«سعیدبن وهب»که جزو سپاه امام بود پرسید:مقصودتان چیست؟امام فرمود:«خانواده گران قدری در این سرزمین فرود می آید و شما آنان را می کشید.وای بر شما!از آنان که شما را به سبب قتل آنان،وارد آتش می کنند».

سپاه امام با مجموع افرادی که از شهرهای مدائن و انبار به آن پیوسته بودند در سرزمین«رقّه»کنار رود فرات فرود آمدند و با عبور از رود فرات وارد سرزمین شام شدند.دو سپاه در سرزمین صفّین به یکدیگر رسیدند, امّا از آن جا که لشکر شام زودتر به صفّین رسیده بود, میان سپاه امام علی علیه السّلام و رود فرات،لشکر عظیمی را مستقر کرده بود و به این ترتیب آب را بر سپاه علی علیه السّلام بسته بودند.امام نماینده ای را نزد معاویه فرستاد و از او خواست که سخن امام را بشنود و دست از این کار ناجوانمردانه بردارد و کاری نکند که جنگی بر سرآب بر پا شود.امّا معاویه نصیحت امام را گوش نکرد و امام پس از آنکه بی آبی و عطش بر لشکرش فشار آورد, دستور داد تا دو هنگ عظیم به فرماندهی«مالک اشتر»و«اشعث»با دوازده هزار نفر،در برابر چهل هزار نفری که مانع دسترسی سپاه امام به فرات می شدند صف آرایی کردند و در حمله ای برق آسا،لشکر شام را از رود فرات کنار زدند؛امّا امام علیه السّلام مانند آنان رفتار نکرد و به آنان اجازه داد که از آب فرات استفاده کنند.پس از آن هر دو سپاه در فاصله معینی از یکدیگر موضع گرفتند و امام با اعزام نمایندگانی به طور مکرّر تلاش می کرد تا مشکل را از راه مذاکره حلّ کند.مذاکرات بین دو سپاه ماه ها به طول انجامید و در این مدّت حملات پراکنده ای انجام شد.تا آنکه در ماه صفر سال ۳۷ هجری حملات همه جانبه شروع شد.

گروه ستمگر

این نبردها تا نیمروز سیزدهم صفر ادامه داشت.یکی از معیارهای مهمّ سنجش حق و باطل در جنگ صفّین،«عمّار یاسر»بود؛زیرا کلام تاریخی رسول خدا هنگام ساخت مسجد مدینه هنوز در اذهان همگان بود.پیامبر به عمار فرموده بود:«تو نمی میری؛بلکه گروه ستمگر و منحرف از حق،تو را می کشند.»در نبرد صفّین،خبر شرکت عمّار در سپاه امام،دل های فریب خوردگان سپاه معاویه را لرزاند و در صدد تحقیق برآمدند.عمروعاص تصمیم گرفت تا در میان دو سپاه با عمّار دیدار نمایند؛بلکه او را از جنگیدن منصرف کند و این تزلزل را از میان بردارد.آنان در میان دو سپاه دیدار کردند؛عمروعاص به او گفت:چرا شما با ما جنگ می کنید, در حالی که خدا و قبله و کتاب همهٔ ما یکی است؟عمار گفت:پیامبر به من خبر داده است که من با پیمان شکنان و منحرفان از راه حق می جنگم.با پیمان شکنان جنگیدم و از اینک شما همان منحرفان از راه حق(قاسطین)هستید؛امّا نمی دانم خارجیان از دین را خواهم دید یا خیر؟سپس گفت:ای نازا!تو می دانی که پیامبر دربارهٔ علی گفت:«هر که را من سرپرست او هستم, بعد از من علی سرپرست اوست.خدایا!دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را».عمروعاص از این دیدار نتیجه ای نگرفت و از هم جدا شدند.

ص:۱۱۳

پرسش

۱.طرح عمروعاص در آماده کردن مردم شام برای مبارزه با حکومت حضرت علی علیه السّلام چه بود؟

۲.امام علی علیه السّلام در چه تاریخی به همراه سپاهش کوفه را به سوی شام ترک کرد؟

۳.امام علی علیه السّلام هنگام عبور از سرزمین کربلا دربارهٔ آن چه گفت؟

۴.کدام یک از دو سپاه علی علیه السّلام و معاویه زودتر به صفین رسیدند و چه اقدامی کردند؟

۵.عکس العمل امام علیه السّلام در برابر بستن آب فرات بر روی لشکرش توسط لشکر معاویه چه بود؟

۶.از معیارهای مهم سنجش حق از باطل در جنگ صفین چه بود؟

۷.عمرو عاص برای منحرف کردن عمار از شرکت در جنگ صفین چه اقدامی کرد و عمار چه پاسخی به او داد؟

ص:۱۱۴

۲۵-دعوت امام از معاویه برای مبارزه

اشاره

در یکی از روزهای نبرد،امام در میان دو سپاه ایستاد و معاویه را صدا زد.مأموران معاویه پرسیدند با او چه کار داری؟امام فرمود:می خواهم با او سخن بگویم.معاویه به همراه عمروعاص به میان دو سپاه آمدند.امام رو به معاویه کرد و گفت:وای بر تو!چرا مردم در میان ما یکدیگر را بکشند؟چه بهتر که گام به میدان مبارزه بگذاری تا با یکدیگر نبرد کنیم و هر کدام از ما پیروز شد،زمام امور را به دست خواهد گرفت.معاویه نظر عمروعاص را پرسید؛عمروعاص گفت:علی از درِ انصاف وارد شده و اگر تو رو برگردانی, لکه ننگی بر دامن تو و خاندانت می نشیند که تا عرب زنده است،شسته نخواهد شد.معاویه گفت:ای عمرو!من هرگز فریب تو را نمی خورم.هیچ قهرمانی با علی به مبارزه برنخاست, مگر آنکه زمین از خون او سیراب شد.سپس هر دو نفر به صفوف خود بازگشتند.

نیرنگی جدید

بامداد روز پنجشنبه سیزدهم صفر سال ۳۷ هجری بود و طرفین با کشته شدن ده ها هزار نفر به مراحل پایانی جنگ نزدیک می شدند و چیزی تا پیروزی سپاه امام باقی نمانده بود.مالك اشتر به قلب سپاه دشمن نزدیک می شد, امّا ناگهان با نیرنگ بی سابقه ای روبه رو شدند.سپاه شام به دستور عمروعاص قرآن ها را بر نوك نیزه ها بستند و صفوف خود را با قرآن ها آراستند و قرآن بزرگ دمشق به کمک ده نفر بر نوك نیزه حمل

ص:۱۱۵

می شد و همگی یکصدا شعار می دادند:«حاکم میان ما و شما کتاب خدا».یاران امام با دیدن این صحنه،چون سِحرشدگان در جای خود ماندند و تفرقه شدیدی در لشکر امام پدیدار گشت و در حالی که افراد مخلص،از امام طرفداری می کردند،ناگهان بیست هزار نفر از رزمندگان سپاه عراق, میدان نبرد را ترک گفته و به مقّر فرماندهی آمدند و به علی علیه السّلام گفتند:دعوت قوم را بپذیر, وگرنه تو را می کشیم؛هم چنان که عثمان بن عفان را کشتیم.امام مجبور شد قاصدی را به سوی مالک اشتر که در چند قدمی چادر معاویه می جنگید بفرستد و از او بخواهد که اگر جان امامش را دوست می دارد،دست از جنگ بردارد و به مقرّ فرماندهی بازگردد.به این ترتیب لشکر عراق فریب خورد و بنا بر گفت وگوهایی که بعد از آن در میان دو سپاه صورت گرفت, توافقنامه ای امضا کردند که در آن قرار شد هر کدام حَکَمی(داوری)را انتخاب کنند و این دو حَکَم که از سوی دو فرمانده صاحب اختیارند, در محلّی بین عراق و شام با گروهی ناظر و شاهد گرد هم آیند و مشکل بین دو سپاه را بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبر حلّ و فصل نمایند و اگر بر طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر داوری نکردند, مسلمانان به نبرد خود ادامه دهند و هیچ تعهّدی میان طرفین نخواهد بود.این توافقنامه در عصر روز چهارشنبه ۱۷ صفر سال سی و هفتم هجری به امضای طرفین رسید.

امام برای نمایندگی خود«عبدالله بن عبّاس»را انتخاب کرد, امّا همان ها که امام را مجبور به پذیرش حکمیت کرده بودند،او را مجبور کردند تا«عبدالله بن قیس»معروف به«ابوموسی اشعری»را به عنوان نماینده خویش انتخاب کند.ابوموسی مردی ساده لوح و قبلاً حاکم کوفه بود.نماینده معاویه در این مذاکره عمروعاص بود.نمایندگان دو سپاه به همراه چهارصد نفر شاهد از هر طرف در محلّی به نام«دَومه الجُندَل»گرد آمدند و کم تر از دو ماه با هم جلساتی برگزار کردند و در نهایت تصمیم بر این گرفتند که دو نماینده هر کدام حاکم و امیر خود را از حکومت عزل کند و پس از آن امر انتخاب حاکم مسلمین را به شورایی از مسلمانان واگذار کنند.قرار شد این تصمیم را در جلسه ای که شاهدان دو طرف حضور دارند اعلان کنند.سرانجام پس از سه ماه مذاکره در«دومه الجندل»در ماه شعبان سال ۳۷ هجری جلسه ای با حضور شاهدان تشکیل شد و عمروعاص از ابوموسی خواست آنچه را که برآن توافق کرده اند اعلان کند.ابوموسی

ص:۱۱۶

در جایگـاه مخصوص قرار گرفت و گفت:ما برای رفع اختلاف و بازگشت وحـدت،بهتر از این ندیـدیم که علی و معاویه را از خلافت برکنار کرده و انتخاب خلیفه را به شورایی از مسـلمانان واگـذار کنیم تا آنان هر کسـی را که بخواهنـد به عنوان خلیفه برگزینند.بر این اساس،من علی و معاویه را از خلافت عزل کردم.

ابوموسـی این جمله را گفت و نشـست و پس از او عمرو در جایگـاه قرار گرفت و گفت:مردم!شـما شـنیدید که ابوموسـی امام خود را عزل کرد و من در این مورد بـا او موافقم و او را از خلافت عزل می کنم؛ولی برخلاف او معاویه را بر خلافت باقی می گذارم.او خونخواه عثمان و بهترین مردم برای خلافت است.

در این هنگام حیله عمرو آشـکار شد و مجلس به هم خورد و همه کسانی که فریب خورده بودند, به اشـتباه خود در اصـرار بر پـذیرش حکمیت پی بردنـد.نتیجه حکمیت این شـد که معاویه در سـرزمین شام به حکومت خود ادامه دهد و منطقه وسـیعی از سرزمین مسـلمین را بـا حکومتی دیگر و فرهنگی دیگر اداره کنـد و زمینه تأسـیس حکومت امویـان را در سـرزمین شـام فراهم نماید.

سرانجام نبرد صـفّین و حادثه حکمیت با کشته شدن نودهزار شامی و شهادت بیست هزار عراقی در ماه شعبان سال سی و هفت هجری پایان یافت.

ص:۱۱۷

پرسش

۱.تحقیق کنید که سپاه امام حدوداً چند ماه در صفین توقف کرد و علت این توقف چه بود؟

۲.جنگ صفین در چه تاریخی انجام شد و سرانجام آن چه شد؟

۳.در مراحل پایانی جنگ صـفین, سپاه علی علیه السّلام با چه نیرنگی از سوی عمروعاص روبه رو شد؟سرانجام این نیرنگ چه شد؟

۴.دو سپاه در چه تاریخی و بر سر چه چیز با هم توافق کردند؟

۵.در ماجرای حکمیت سپاه علی علیه السّلام دچار چه حیله ای شدند؟

۶.حادثه حکمیت در چه تاریخی پایان پذیرفت؟کشتگان این جنگ از هر طرف چه تعداد بودند؟

ص:۱۱۸

۲۶-جنگ نهروان

اشاره

یکی از آثار شوم حکمیت در نبرد صفّین, پیدایش گروهی به نام«خوارج»بود.خوارج کسانی بودند که در پایان نبرد صفّین فرمانده خویش،یعنی علی بن ابی طالب را به پذیرش حکمیت مجبور کردند؛امّا پس از آنکه به اشتباه خود پی بردند،خودشان مخالف داوری دو حَکَم از دو سپاه شدند و گفتند باید علی علیه السّلام هم از پذیرش حکمیت توبه کند و به نبرد با معاویه ادامه دهد.

دانستید که در هفدهم صفر سال ۳۷ هجری با حیله عمروعاص لشکر شام برای جلوگیری از شکست نهایی،قرآن ها را بر سر نیزه کردند و خواستار آن شدند که قرآن در میان آنها داور باشد و این در حالی بود که سپاه علی علیه السّلام،چند قدمی بیشتر تا مقرّ فرماندهی لشکر شام فاصله نداشت.علی علیه السّلام این کار را جز حیله ای نمی دانست؛امّا گروهی از سپاهش او را مجبور به پذیرش آن نمودند و در همان روز توافقنامه ای بین دو سپاه نوشته شد تا از هر سپاه،داوری صاحب اختیار،تعیین شود و مشکل موجود بین دو سپاه را بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبر حل کند و داوری ناروا نکند.

بعد از امضا این توافقنامه, گروهی از سپاه علی علیه السّلام از عقیده خود برگشتند و این کار را مایه گناه و شرک و خروج از دین دانسته و توبه کردند و از امام علیه السّلام نیز خواستند که به گناه خود اقرار کرده و توبه کند و پیش از این که دو حَکَم انتخاب شوند و به حکمیت بنشینند،دوباره لشکرکشی کند و با معاویه بجنگد؛امّا امام علی علیه السّلام

فرمود:«ما پیمانی را امضا کرده ایم و شروطی را پذیرفته ایم و خداوند در قرآن فرمان می دهد که به عهد خود وفا کنید و من نمی توانم عهدم را بشکنم و به علاوه،عهدی را که امضا کرده ام, خودم با آن موافق نبودم؛بلکه به خاطر اصرار و تهدید شما آن را پذیرفتم و در هر حال جایز نیست که من عهدم را بشکنم.»

در تاریخ اسلام،خوارج به اقلیتی از سربازان علی علیه السّلام گفته می شود که به بهانه مخالفت با حکمیت،با امام به مخالفت برخاستند و شعار خود را جمله«اِنِ الْحُکمُ الاّـ لِلّهِ»قرار دادند؛امّا بر اثر مرور زمان این جریان به صورت یک مکتب عقیدتی درآمد و شاخ و برگ هایی پیدا کرد.

امام پس از بستن پیمان تحکیم،مصلحت دید که صفّین را ترک گوید و به کوفه برود و در انتظار نتیجه داوری بماند.امام و یارانش هنگام ورود به کوفه, سپاهی را دیدند که تعداد آنها به دوازده هزار نفر می رسید و به عنوان اعتراض به امام از ورود به کوفه خودداری کرده و در دهکده ای به نام«حَرَوراء»گرد هم جمع آمده بودند.اینان همان خوارج بودند.خوارج برای اعلان مخالفت خود با امام،در نماز جماعت شرکت نمی کردند و علی علیه السّلام و کسانی که پیمان صفّین را امضا کرده بودند تکفیر می کردند؛امّا امام علیه السّلام سعی در ارشاد و هدایت آنها داشت و در برابر اذیت و آزار آنان صبر می کرد.مهم ترین اشکال خوارج این بود که پذیرش حکمیت را مساوی با کفر و شرک می دانستند.امام علیه السّلام پاسخ می داد که پذیرش حکمیت گناه نیست؛زیرا در قرآن در مورد اختلاف زن و شوهر یا کفّاره شکار کردن در حال احرام دستور داده است که از نظر حَکَم و داور استفاده شود؛امّا خوارج بدون توجّه،شعار خود را تکرار می کردند که«اِنَّ الْحُکْمُ الاّ لِلّهِ».سیاست علی علیه السّلام در برخورد با خوارج این بود که تا خون ریزی نکنند و دست به غارت اموال نزنند, در آزادی زندگی کنند؛هر چند علیه او در مسجد و کوچه و بازار و در شب و روز،شعار دهند.امام علیه السّلام حقوق آنان را از بیت المال می پرداخت؛هر چند که اهانت های زیادی به امام می کردند.

حرکت به سوی نهروان

با توجّه به حکمیت باطل عمروعاص و ابوموسی اشعری که با حیله و تزویر عمروعاص

برگزار شده بود و برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر حکمیت کرده بودند،امام علیه السّلام از آن حکمیت و دو داور آن بیزاری جست و لشکری را آماده کرد تا به سوی صفّین حرکت کند؛امّا از حرکت خبر رسید که خوارج،«عبدالله بن خبّاب»را چون گوسفندی در کنار نهر سربریده و همسر او را نیز کشته و فرزندی را که در رحم داشته،بیرون آورده و او را هم سر بریده اند.جرم عبدالله این بود که حدیثی را از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله خوانده بود که در آن به فتنهٔ خوارج اشاره شده بود.امام علیه السّلام نماینده ای را به سوی پادگان خوارج فرستاد تا از حقیقت کار تحقیق کند؛امّا خوارج سفیر امام را هم کشتند.امام مصلحت چنان دید که قبل از رفتن به صفّین, کار خوارج را یکسره کند؛زیرا ترورهای وحشیانه آنها ترس و وحشت در دل مردم ایجاد کرده بود.امام به سوی نهروان که اردوگاه خوارج بود،حرکت کرد و به آنان پیام داد که قاتلان عبدالله و همسر و فرزند او را تحویل دهند،تا قصاص شوند.آنان چنین پیام دادند:ما همگی قاتل آنان بوده ایم.امام نزدیک آنان آمد و برای چندمین بار از ماجرای حکمیت سخن گفت؛امّا آنان حرفشان همان حرف اوّل بود که ما از گناه خود توبه کردیم؛تو نیز بر کفر خود گواهی بده و از آن توبه کن و در این صورت ما با تو همراه خواهیم شد.امام که از مذاکره با آنان مأیوس شد،سپاه خود را آراست و پرچمی را در لشکرگاه برافراشت که هر کس از سپاه خوارج به آن پناه آورد در امان باشد و به«ابوایوب انصاری»دستور داد،فریاد زند که راه بازگشت باز است و کسانی که به دور این پرچم گرد آیند،توبه آنان پذیرفته می شود.در این هنگام حدود هزار نفر از خوارج راه بازگشت را در پیش گرفتند.

امام علیه السّلام به لشکرش سفارش می کرد که تا خوارج آغاز به حمله نکرده اند،شما حمله نکنید.در این هنگام مردی از صفوف خوارج بیرون آمد و سه نفر از یاران امام را از پای درآورد.سپس امام نبرد را با حمله خود آغاز کرد و به یاران خود فرمان حمله داد و فرمود:«به خدا سوگند که جز ده نفر از شما کشته نمی شود و جز ده نفر از آنان جان سالم به در نمی برد».در همان ساعات اولیه،پیروزی نصیب امام شد و به جز همان ده نفری که امام فرموده بود, کسی جان سالم به در نبرد.تعداد کشته شدگان خوارج را دو هزار و هشتصد نفر گفته اند.امام از غنایم جنگی،اسلحه و چهارپایان را میان یاران خود تقسیم کرد و لوازم زندگی و کنیزان و غلامان ایشان را به وارثان خوارج بازگرداند و به این ترتیب نبرد با خوارج در نهم صفر سال ۳۸ هجری پایان یافت.

ص:۱۲۱

پرسش

۱.خوارج چه کسانی بودند و سرنوشت آنها در تاریخ اسلام به کجا انجامید؟

۲.دلیل حضرت علی در قبول نکردن نظر خوارج که می گفتند به حکمیت تن دهد چه بود؟

۳.اولین اجتماع خوارج به عنوان مخالفت در کجا و در چه زمانی تشکیل شد؟

۴.سیاست امام علی علیه السّلام در برخورد با خوارج چه بود؟

۵.مهم ترین اشکال خوارج و پاسخ علی علیه السّلام به آنان چه بود؟

۶.چرا امام علی علیه السّلام مصلحت دید که قبل از رفتن به صفین, کار خوارج را یکسره کند؟

۷.در جنگ با خوارج نهروان, چه کسی و چگونه جنگ را شروع کرد؟

۸.پیشگویی امام علیه السّلام در جنگ با خوارج نسبت به شهدا و کشته شدگان چه بود؟

۹.نبرد با خوارج در چه تاریخی پایان یافت و امام با غنایم جنگی آنان چه کرد؟

۲۷-توطئه جنایت

اشاره

جنگ نهروان پایان یافت و علی علیه السّلام به کوفه بازگشت؛ولی عدّه ای از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند،بنای مخالفت گذاشتند؛امّا چون با عکس العمل شدید علی علیه السّلام مواجه شدند،فرار را برقرار ترجیح دادند.فراریان, مکّه را مرکز عملیات خود قرار دادند.سه تن از آنان به نام های«عبدالرحمان بن ملجم مرادی»و«بَرَک بن عبدالله تمیمی»و«عَمْرو بن بکر تمیمی»گرد هم آمدند و از نهروان و کشتگان خویش یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که علی علیه السّلام و معاویه و عمروعاص را که حاکم مصر شده بود،از میان بردارند تا پس از آنان مسلمانان به میل خود خلیفه ای انتخاب کنند.قتل علی علیه السّلام بر عهده عبدالرحمان ابن ملجم و قتل عمروعاص بر عهده عمروبن بکر و قتل معاویه بر عهده برک بن عبدالله گذاشته شد.نقشه این توطئه به طور محرمانه در مکّه کشیده شد و هر سه،شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را برای مأموریت خود تعیین و هر سه مکّه را به سوی هدف خود ترک کردند.

برک بن عبدالله در شب موعود در شهر شام به مسجد رفت و در صف اوّل نماز جماعت ایستاد و در حالی که معاویه سر در سجده داشت،با شمشیر به او حمله کرد؛امّا شمشیرش به خطا رفت و به جای سر به ران معاویه فرود آمد و سرانجام جان سالم به در برد.

عمروبن بکر هم در همان شب نوزدهم رمضان در مصر به مسجد رفت و در صف اوّل به نماز ایستاد؛امّا از قضا آن شب عمروعاص تب شدیدی داشت و به

جای او،«خارجه»امام جماعت بود و او به جای عمروعاص کشته شد؛امّا عبدالرّحمن ابن مُلجَم مرادی که در روز بیستم ماه شعبان سال ۴۰ هجری به کوفه رسیده بود, خود را برای انجام جنایتی بزرگ آماده می کرد و هم دستانی نیز پیدا کرد.امام علیه السّلام در ماه رمضان آن سال گاهی از شهادت خود خبر می داد؛از جمله روزی بر فراز منبر درحالی که دست بر محاسن می کشید فرمود:«بدبخت ترین مردم این موها را به خون سرم رنگین خواهد کرد».

شهادت در محراب عبادت

امام در روزهای آخر عمرشان هر شبی را در منزل یکی از فرزندان خود افطار می کرد و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد.یکی از فرزندانش علّت کم غذا خوردن را از ایشان پرسید؛فرمود:«امر خدا می آید و من می خواهم شکمم تهی باشد،یکی دو شب بیشتر نمانده».در شب ضربت خوردن،یعنی شب نوزدهم ماه مبارک رمضان،افطار را میهمان دخترش«ام کلثوم»بود.با سه لقمه افطار کرد و سپس تا صبح به عبادت مشغول شد.گاهی به آسمان نگاه می کرد و می فرمود:«به خدا قسم نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده؛این است شبی که مرا وعده شهادت داده اند».سرانجام صبح نزدیک شد و امام علیه السّلام عازم مسجد گردید و سپس به نماز صبح ایستاد.تکبیره الاحرام را گفت و پس از قرائت و رکوع به سجده رفت.در این هنگام«ابن ملجم»که در صف اول ایستاده بود, در حالی که فریاد می زد«داوری از آن خداست, نه تو ای علی»با شمشیر زهرآلود خود ضربتی سخت بر سر مبارک علی علیه السّلام وارد آورد.

خون سر علی علیه السّلام محاسن شریفش را رنگین کرد و در محراب عبادت جاری شد.امام فرمود:

«سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم.»و فرمود:او را بگیرید.ابن ملجم را گرفتند و نزد امام آوردند.امام از او پرسید:تو پسر ملجمی؟گفت:آری.امام به فرزندش حسن فرمود:«مواظب دشمنت باش،شکمش را سیر و بندش را محکم کن،اگر مُردم, او را به من ملحق کن و اگر زنده ماندم یا او را می بخشم یا قصاص می کنم».

ص:۱۲۴

امام را در گلیمی گذاشتند و به خانه آوردند و بار دیگر ابن ملجم را نزدش حاضر کردند و او همان سخنش را پیرامون ابن ملجم تکرار کرد.

ابن ملجم گفت:من این شمشیر را به هزار درهم خریده ام و به هزار درهم دیگر زهر داده ام و او را ضربتی زده ام که اگر میان اهل زمین قسمت کنند, همه را هلاک خواهد کرد.

علی علیه السّلام دو روز پس از آن ضربت زنده بود و در شب جمعه،بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری در ۶۵ سالگی بدرود حیات گفت.پسر گرامیش امام حسن علیه السّلام او را غسل داد و پس از نماز, او را بنابر وصیتش در نزدیکی کوفه(نجف اشرف)به خاک سپرد.دوران خلافت امام علی علیه السّلام چهار سال و ده ماه بود.

پس از شهادت امام علیه السّلام،فرزندش امام حسن علیه السّلام به سخن ایستاد و پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین فرمود:«امشب مردی درگذشت که پیشینیان به حقیقت او نرسیده اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید،کسی که چون نبرد می کرد،جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند.به خدا سوگند همان شبی وفات یافت که موسی بن عمران درگذشت و عیسی به آسمان برده شد و قرآن نازل گردید.بدانید که او زر و سیمی از خود بر جای نگذاشت, مگر هفتصد درهم که از مقرّری او پس انداز شده بود و می خواست با آن مبلغ برای خانواده اش خادمی بخرد».

به این ترتیب خورشید زندگانی مردی که در کعبه به دنیا آمد و در مسجد به شهادت رسید, غروب کرد.

ص:۱۲۵

پرسش

۱.چه کسی مامور قتل علی علیه السّلام شد؟در چه تاریخی و در کجا این نقشه عملی شد؟

۲.علی علیه السّلام پس از ضربت خوردن چه سفارشی در حق قاتلش فرمود؟

۳.ابن ملجم در مورد شمشیرش چه گفت؟

۴.حضرت علی علیه السّلام در چه سنی و در چه تاریخی به شهادت رسید و در کجا دفن شد؟

۵.امام حسن علیه السّلام پس از شهادت پدر چه فرمود؟

ص:۱۲۶

۲۸-برترین زن جهان

اشاره

در بیستمین سال یک ازدواج استثنایی بین دو شخصیت منحصر به فرد،یعنی حضرت محمد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و خدیجه کبری علیها السّلام،خداوند آخرین فرزند خدیجه را در حالی که شصت سال از عمرش می گذشت, به او عنایت فرمود.قبلاً دانستید که حضرت خدیجه چهار دختر و ۲ پسر از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به دنیا آورد که از آنان تنها فاطمه علیها السّلام پس از فوت پدر زنده بود و فرزندان دیگر, قبل از رحلت پیامبر از دنیا رفته بودند.فاطمه زهرا وقتی ۵ ساله بود, مادرش از دنیا رفت.

ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در سال پنجم بعثت در شرایطی بود که همه قریش جز اندکی با پیامبر و خانواده اش به خاطر ادعای رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله مخالف بودند و او را به شیوه های گوناگون آزار می رسانیدند.بنابراین در لحظه ولادت حضرت فاطمه زهرا کسی از زنان مکّه به کمک حضرت خدیجه نیامد؛امّا خداوند برای این ولادت بابرکت،کمک های غیبی خویش را بر خدیجه فرو فرستاد و فاطمه زهرا به دنیا آمد.

او پس از ولادت،زبان به سخن گشود و چنین فرمود:«گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و پدرم،رسول خدا،برترین انبیاست و شوهرم برترین اوصیاء و فرزندانم برترین نوه های پیامبرند».فاطمه به سرعت رشد می کرد؛به گونه ای که رشد یک روزه اش،با رشد یک ماه سایر اطفال برابر بود.پیامبر صلّی الله علیه و آله به فاطمه بسیار علاقه داشت و او را نوازش می داد و می بوسید.یکی از دوستانش پرسید:یا رسول الله!به

گونه ای با فاطمه رفتار می کنی که با هیچ یک از دخترانت رفتار نکردی؟پاسخ فرمود:«من بوی بهشت را از دخترم فاطمه می شنوم».

فاطمه از دوران طفولتیش خاطرات دوران محاصره سه ساله در شعب ابی طالب را در ذهن داشت و سختی گرسنگی و گرمای سوزان روزهای عربستان را از نزدیک دیده و چشیده بود.وقتی که پنج ساله بود, پدرش دو یار باوفایش یعنی حضرت ابوطالب و خدیجه را از دست داد و آزار مشرکان مکّه نسبت به پیامبر بیشتر شد و فاطمه که دوران کودکیش را می گذراند, بارها پدر را کمک کرد تا خاکروبه و کثافاتی که بر سر و روی او ریخته بودند،بشوید.روزی مشرکین به تحریک ابوجهل وقتی که پیامبر در مسجدالحرام در حال سجده بود, شکمبه گوسفندی را بر سر او انداختند و با صدای بلند خندیدند.فاطمه علیها السّلام با شتاب خود را به پدر رساند و آن شکمبه را برداشت و ابوجهل و یارانش را سرزنش و برای آنان نفرین کرد.

وقتی فاطمه هشت ساله بود،مشرکان مکّه تصمیم گرفتند که از هر قبیله یک نفر را انتخاب کنند و شبانه به طور دسته جمعی به خانه پیامبر حمله کرده و او را از پای درآورند؛امّا خداوند پیامبرش را از توطئه کفّار خبر داد و به او دستور هجرت به سوی مدینه را داد.در آن شبی که به خانه پیامبر حمله کردند،فاطمه هم در همان منزل بود و برای او شبی تلخ و ناگوار بود.

وقتی علی علیه السّلام از جانب پیامبر مأمور شد که خانواده ایشان را به سوی مدینه هجرت دهد مادرش, فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر را که از بستگان پیامبر بود با دقّت هرچه تمام تر به سوی مدینه حرکت داد و در مسیر هجرت«ابوواقد»ساربان را سفارش می کرد که شتران را تند نراند؛مبادا که به زنان آسیبی برسد.

فاطمه در خلق و خوی و رفتار و کردارش, شبیه ترین فرد به رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود.عایشه یکی از همسران پیامبر صلّی الله علیه و آله می گوید:«هیچ کس را ندیدم که در سخن گفتن و راه رفتن و رفتار و کردار شبیه تر از فاطمه به رسول خدا باشد.»

ازدواج فاطمه

در همان سال اوّل هجرت, شخصیت هایی مانند ابوبکر و عمرو و عبدالرحمن بن عوف

ص:۱۲۸

هر کدام جداگانه به نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدند و از حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام خواستگاری کردند،اما پیامبر نپذیرفت تا این که علی علیه السّلام،که جوانی ۲۵ ساله بود, خدمت پیامبر آمد و از فاطمه زهرا علیها السّلام خواستگاری کرد.پیامبر پاسخ مثبت داد و فرمود:ای علی!می دانی که پیش از تو کسان بسیاری از فاطمه خواستگاری کرده اند, امّا من و او نپذیرفتیم؛اکنون بگذار تا ببینم او چه می گوید؟رسول خدا با فاطمه صحبت کرد و در چهره نورانی و باحیای دخترش نشانی از رضایت و قبولی را که در سکوتش نمایانگر بود یافت.پیامبر نزد علی بازگشت و به او پاسخ مثبت داد و از او پرسید:«چه چیز را مهریه قرار می دهی»؟علی گفت:«شمشیر،اسب،زره و شتری آبکش دارم».پیامبر فرمود:«شمشیر،شترآبکش و اسب برای تو لازم است؛زیرا در جنگ با مشرکان لازم داری.فقط زره می ماند که من آن را به عنوان مهریه زهرا می پذیرم».حضرت علی آن زره را به ۵۰۰ درهم فروخت و پول آن را به رسول خدا صلّی الله علیه و آله تحویل داد.پیامبر بخشی از آن را به بلال داد تا برای فاطمه عطر و بوی خوش خریداری کند و بیشتر آن را به ابوبکر و عمّار و مقداد داد؛تا برای فاطمه زهرا وسایل زندگی خریداری کنند و بقیه را برای فاطمه ذخیره کرد.با آن پول تعدادی لباس و ۱۶ قطعه ظرف تهیه شد.این وسایل بسیار ساده بودند؛به طوری که وقتی پیامبر نگاهش به آنها افتاد اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:«خدایا!به گروهی که بیشتر ظروفشان از سفال است برکت ده»؛زیرا بیشتر ظروف تهیه شده برای فاطمه علیها السّلام ظروف گلی بود.

پرسش

۱.فاطمه زهرا علیها السّلام در چه تاریخی به دنیا آمدند؟مادرشان چند سال داشتند؟در چند سالگی مادر خود را از دست دارند؟

۲.فاطمه زهرا علیها السّلام که پس از ولادت،زبان به سخن گشودند, چه گفتند؟

۳.پیامبر صلّی الله علیه و آله دربارهٔ علاقه اش به فاطمه علیها السّلام چه فرمود؟

۴.فاطمه زهرا علیها السّلام با چه کسانی به مدینه هجرت کرد؟

۵.عایشه پیرامون شباهت فاطمه زهرا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله چه می گفت؟

۶.خواستگار فاطمه زهرا که بود و مهریه ایشان چه مقدار بود و با آن چه چیزهایی تهیه شد؟

۷.پیامبر گرامی اسلامی دربارهٔ سادگی جهاز حضرت زهرا علیها السّلام چه فرمود؟

ص:۱۳۰

۲۹–فاطمه زهرا علیها السّلام پس از ازدواج

اشاره

رفتار حضرت زهرا علیها السّلام با شوهر در عالی ترین مرحله صفا و صمیمیت بود و هرگز خاطر شوهرش را نرنجانید.روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله از دخترش پرسید:«شوهرت را چگونه یافتی؟»پاسخ داد:«او را بهترین شوهر یافتم»پیامبر فرمود:«دخترم!شوهرت،نیکو همسریست؛در هیچ کاری از دستور او سرپیچی نکن»و علی علیه السّلام فرمود:«به خدا قسم!من زهرا را تا آن هنگام که خدا او را به سوی خود برد خشمگین نکردم و او نیز مرا خشمگین نکرد و موجب ناخشنودی من نشد».روزی حضرت زهرا علیها السّلام بیمار شد.علی علیه السّلام به او فرمود:چه میل داری تا برایت حاضر کنم؟فاطمه گفت:ای پسرعمو!چیزی نمی خواهم.علی علیه السّلام اصرار کرد،پس فاطمه فرمود:«ای پسرعمو!پدرم به من سفارش کرده که از شوهرت چیزی را تقاضا نکن،مبادا او نداشته باشد و شرمگین شود».

علی علیه السّلام دربارهٔ خانه داری حضرت زهرا می فرماید:«فاطمه با آنکه محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود, آن قدر با مشک آب کشید و حمل کرد که اثر بند مشک در سینه اش نمایان شد و آن قدر خانه را جارو کرد که لباس هایش غبارآلود شد و آن قدر زیر دیگ آتش افروخت که رنگ لباسش تغییر کرد».

روزی فاطمه و علی علیه السّلام نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و از ایشان خواستند تا کارهای خانه را بین آنها تقسیم نماید.پیامبر صلّی الله علیه و آله کارهای درون خانه را به فاطمه و کارهای بیرون

خانه را به علی واگذار کرد.فاطمه بسیار خوشحال شد و فرمود:«خدا می داند که از این تقسیم تا چه اندازه خوشحال شدم!زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله تحمّل کارهای بیرون خانه را از دوش من برداشت و کارهای درون خانه را بر عهده ام گذاشت».

بعد از آنکه کارهای خانهٔ فاطمه زیاد شد, پیامبر خدا کنیزی به نام«فضّه»برای کمک به فاطمه به او بخشید.حضرت زهرا علیها السّلام کارهای خانه را بنا به دستور پدرش به طور عادلانه میان خود و فضّه تقسیم کرد و کارهای خانه هر روز به نوبت میان فاطمه و فضه عوض می شد.

زهرا و تربیت فرزندان

حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در تربیت فرزندان نمونه بود.به برخی از آموزش های آن بانوی بزرگوار به فرزندانش از این قرار بود:

۱.تشویق فرزندان به طور مساوی: روزی حسن و حسین در حضور پیامبر و فاطمه کشتی گرفتند.در این میان پیامبر صلّی الله علیه و آله حسن را تشویق می کرد و مکرر می فرمود:«حسن!بلند شو،حسین را محکم بگیر و به زمین بزن».فاطمه عرض کرد:ای پدر!شگفتا که حسن را که بزرگ تر است, بر حسین که کوچک تر است،برتری می دهی و تشویق می کنی!پیامبر فرمود:«اینک این دوستم جبرئیل است که حسین را تشویق می کند؛من هم در برابر او حسن را تشویق می کنم».

۲.تشویق به فراگیری معارف دینی: وقتی حسن هفت ساله بود, مادرش به او می فرمود:«حسن!به مسجد برو و آنچه را از پیامبر شنیدی فرا گیر و برای من بازگو کن».حسن همین کار را می کرد و بعد به خانه می آمد و با سخنرانی شیرین خود بیانات پیامبر صلّی الله علیه و آله را برای حضرت زهرا بازگو می کرد.از این رو هر وقت علی علیه السّلام وارد خانه می شد می دید که حضرت فاطمه آیاتی که تازه نازل شده را می داند و از او می پرسید آیات تازه را از کجا دریافت کرده ای؟!حضرت فاطمه می فرمود:«از پسرت حسن».

۳.بازی با فرزندان: بازی با کودکان روح آنان را شاد و آنان را با نشاط بار می آورد.فاطمه علیها السّلام فرزندش حسن را روی دست می گرفت و بالا می انداخت و حرکت می داد و در ضمن اشعاری می فرمود:«ای حسن!مانند پدرت باش؛ریسمان ظلم را از حق دور کن؛خداوند صاحِب نعمت ها را پرستش کن و با افراد سیه دل دوستی مکن».

ص:۱۳۲

۴.تعلیم روح عبادت به فرزنـدان: امام حسن فرمود:در شب جمعه ای مادرم را دیـدم که در محراب عبادتش ایسـتاد و تا سپیـده سحر بـه نمـاز مشـغول بـود و شـنیدم کـه برای مردان و زنـان مـؤمن بسـیار دعـا می کرد و برای خـودش دعـایی نمی کرد؛پرسیدم:«مـادر!چرا برای خودت هیـچ دعا نکردی, آن گونه که برای دیگران دعا کردی؟!فرمود:«پسرم!اوّل همسایه, بعد خانه».

فـاطمه زهرا علیهـا السّلام برای نمـازش عطر و لبـاس مخصوص داشت.به اوقات مخصوص دعا اهمیت می داد و می فرمود:«از رسول خـدا شـنیدم که فرمود:در روز جمعه ساعتی وجود دارد که هر گاه مسـلمانی در آن ساعت دعا کند, خداوند دعایش را به اجابت می رساند و آن ساعت هنگامی است که نصف قرص خورشید غروب کرده باشد».

از این رو فاطمه در روزهای جمعه به غلام خود می فرمود:«بالای بلندی برو و هر گاه دیدی نصف خورشید پنهان شد, مرا خبر کن»و سپس درآن ساعت مشغول دعا می شد.

ص:۱۳۳

پرسش

۱.علی علیه السّلام دربارهٔ رفتارش با فاطمه زهرا و رفتار فاطمه با او چه فرمود؟

۲.پیامبر گرامی اسـلام کارهای خانه علی علیه السّلام را چگونه بین او و همسرش تقسیم کردند؟فاطمه زهرا علیها السّلام دراین باره چه فرمودند؟

۳.علی علیه السّـلام پیرامون کار زیاد فاطمه در خانه چه می فرمایـد؟پس از آنکه فضّه در اختیار او قرار گرفت چگونه کارهای خانه را با فضیه تقسیم کرد؟

۴.امام حسن علیه السّلام پیرامون عبادت مادرش چه فرمود؟

۵.دو نمونه از روش فاطمه علیها السّلام در تربیت فرزندانش را بنویسید؟

۶.فاطمه زهرا علیها السّلام چه زمانی را برای نماز و دعا بهترین وقت معرفی می فرماید؟

ص:۱۳۴

۳۰-فاطمهٔ زهرا علیها السّلام پیشگام در بندگی خدا

اشاره

زهـد یعنی دوری گزیدن از آنچه در دنیا برای انسان ضـرورت ندارد.زهد و پارسایی اساس بسـیاری از ارزش هاست که انسان را از خاکـدان طـبیعت جـدا کرده و دریچه ای از جهـانی دیگر را به روی او می گشایـد و فـاطمه علیهـا السّـلام در عـالی ترین مراحل این خصلت بود.به دو نمونه زیر توجّه کنید:

۱.روزی سـلمان حضـرت فاطمه علیها السّـلام را دید چادری بر سـر انداخته که دوازده وصـله از لیف خرما دارد؛ناراحت شد و گریست که چرا دختران قیصر و کسری،لباس های پرزرق و برق داشته باشند, ولی دختر پیامبر چنین چادری داشته باشد؟!وقتی فاطمه نزد پـدر آمد،به پدر گفت:سـلمان از کهنگی لباس من تعجّب می کند؛به خداوندی که تو را به نبوّت برانگیخت،۵ سال است که فرش و رختخواب من و علی در خـانه تنهـا یـک پـوست گوسـفند است که روزهـا روی آن برای شترمـان علوفه می ریزیم و شب هـا زیرانـداز خـود قرار می دهیم و متکّـای مـا از پوسـتی است که در درون آن لیف خرمـاست».پیـامبر فرمود:ای سلمان!دخترم از پیشگامان به سوی خداست.

۲.پیـامبر گرامی اسـلام صـلّی الله علیه و آله در روز عروسـی فـاطمه یک دست پیراهن نو به ایشان داده بود تا در شب عروسـی بپوشد.هنگامی که فاطمه علیها السّـلام به خانه علی علیه السّلام رفت،بر سجاده عبادت خود نشسته بود که مستمندی بر در خانه آمد و با صدای بلند گفت:از در خانه نبوّت یک پیراهن کهنه می خواهم».حضرت فاطمه زهرا خواست پیراهن کهنه

را به او بدهد, امّا دید که پیراهن نو را بیشتر دوست می دارد و خداوند در قرآن فرموده:«هرگز به حقیقت نیکی نمی رسید, مگر آنچه را که دوست می دارید،انفاق کنید».حضرت زهرا به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد.فردای آن شب وقتی پیامبر به خانه آنها آمد،پیراهن کهنه را بر تن فاطمه دید؛از او پرسید:چرا پیراهن نو را نپوشیده ای؟!حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام پاسخ داد:آن را به فقیر دادم.پیامبر فرمود:اگر پیراهن نو را برای شوهرت می پوشیدی بهتر و مناسب تر بود.فاطمه عرض کرد:این روش را از شما یاد گرفتم؛وقتی مادرم خدیجه همه اموال خود را در راه شما به تهی دستان بخشید،کار به جایی رسید که فقیری بر در خانه شما آمد؛لباسی درخواست کرد و در خانه،لباسی نبود؛شما پیراهن خود را از تن بیرون آورده و به او دادید.پیامبر تحت تأثیر محبت و خلوص دخترش قرار گرفت و قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد و فاطمه را به نشانه محبت به سینه اش چسباند.

توجّه فاطمه علیها السّلام به علم و آموزش

۱.چند روزی از رحلت پیامبر گذشته بود؛مردی بر در خانه فاطمه آمد و پس از ملاقات با ایشان پرسید:آیا پیامبر خدا سخنی را نزد شما به یادگار گذاشته است؟فاطمه به یاد حدیثی از پیامبر افتاد و به کنیزش گفت:ای کنیز!آن صفحه نوشته را بیاور.کنیز آن را جست جو کرد و نیافت.فاطمه به او گفت:وای بر تو!آن را پیدا کن که ارزش آن نزد من مانند ارزش حسن و حسین است.کنیز رفت و جست جوی دقیق تری کرد و آن را در میان خار و خاشاک یافت و نزد حضرت فاطمه آورد.در آن صفحه پاره ای از صفات مؤمن بیان شده بود؛از جمله این که:کسی که همسایه اش از آزار او در امان نباشد،مؤمن نیست...

۲.روزی زنی نزد حضرت فاطمه علیها السّلام آمد و گفت:مادر ناتوانی دارم که دربارهٔ نماز مسائلی را نمی داند؛مرا نزد شما فرستاده تا سؤالاتش را از شما بپرسم.فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود:بپرس.زن سؤال های خود را می پرسید و جواب می شنید, تا این که ده سؤال کرد و سپس بسیار شرمنده شد و گفت:ای دختر رسول خدا!بیش از این شما را زحمت نمی دهم.فاطمه فرمود:آنچه نمی دانی بپرس؛آیا شخصی را می شناسی که در برابر

صدهزار دینار اجیر شود که فقط یک روز بار سنگینی را بالای بام ببرد و اظهار خستگی کند؟!زن پاسخ داد:خیر؛فاطمه فرمود:من در پیشگاه خدا اجیر شده ام که در برابر هر مسئله ای که به تو پاسخ می دهم پاداشی بگیرم...از پدرم شنیدم که می فرمود:«علمای شیعه ما وقتی در قیامت محشور می شوند،به اندازه علمشان و به قدر تلاشی که در راهنمایی مردم کرده اند, به آنها پاداش و جایزه خواهند داد».

فاطمه و عفاف

اسلام برای حفظ عفت و پاکدامنی در جامعه به پوشش زن اهمیت بسیار داده است تا بنیاد خانواده محفوظ بماند و زن وسیله ای در دست هواپرستان نباشد.اینک به نمونه ای از دقّت های فاطمه در این زمینه توجّه کنید.

۱.علی علیه السّلام نقل می کند روزی پیامبر از ما پرسید:چه چیز برای زن بهترین چیز است؟هیچ کدام از ما جواب ندادیم.بعداً سؤال پیامبر را برای فاطمه گفتم.پاسخ داد:«هیچ چیز برای زن بهتر از این نیست که مردی او را نبیند و او هم مردی را نبیند».پاسخ را خدمت پیامبر گفتم و آن حضرت فرمود:«فاطمه راست می گوید؛او پارهٔ تن من است».

۲.علی علیه السّلام می فرماید:روزی مرد نابینایی اجازهٔ ورود به خانهٔ فاطمه گرفت.فاطمه خود را از او پوشاند.پیامبر صلّی الله علیه و آله به او فرمود:با این که مرد نابیناست،چرا خود را می پوشانی؟حضرت فاطمه پاسخ داد:«اگر او مرا نمی بیند،من او را می بینم؛وانگهی او بو را استشمام می کند».رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:«گواهی می دهم که تو پارهٔ تن من هستی».

۳.«اسماء بنت عُمَیس»می گوید:حضرت زهرا در روزهای آخر عمر خود به من فرمود:من از کار مردم مدینه در حمل جنازهٔ زنان ناخرسندم؛زیرا آنها بدن زن را روی تخته ای می گذارند و حجم بدن زن نمایان است.من گفتم:وقتی من در حبشه بودم تابوت آنها را دیدم و سپس نمونه ای از آن را برای فاطمه ساختم.حضرت فاطمه علیها السّلام خشنود شد و فرمود:بسیار عالیست؛هنگامی که از دنیا رفتم, مرا در آن حمل کنید.

پرسش

۱.نمونه ای زهد فاطمه زهرا علیها السّلام را بنویسید؟

۲.پیامبر صلّی الله علیه و آله به فاطمه علیها السّلام که پیراهن نو را به فقیر بخشیده بود چه فرمود؟فاطمه چه پاسخ داد؟

۳.نمونه ای از توجه فاطمه علیها السّلام به علم و آموزش را بنویسید؟

۴.حدیثی را که فاطمه علیها السّلام از پدرش رسول خدا صلّی الله علیه و آله دربارهٔ علمای شیعه نقل کرده است بنویسید؟

۵.نمونه ای از جلوهٔ عفاف حضرت زهرا علیها السّلام را بنویسید؟

ص:۱۳۸

۳۱-حضرت فاطمه علیها السّلام پس از رحلت پدر

اشاره

وقتی پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله در بستر رحلت قرار گرفت،گریه شدیدی کرد؛به طوری که محاسنش خیس شد.یکی از حاضران علّت گریه را پرسید؛آن حضرت فرمود:«برای فرزندانم و آنچه که بَدان امّتم بر سر فرزندانم می آورند،گریه می کنم؛گو این که می بینم به دخترم فاطمه پس از من ظلم می شود و او مرا صدا می زند, امّا کسی از امّتم به فریادش نمی رسد».فاطمه این سخنان را شنید و گریست.پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:گریه مکن.فاطمه به پدر گفت:به خاطر آنچه با من می شود گریه نمی کنم؛بلکه به خاطر دوری از تو گریه می کنم.پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود:«ای فرزندم!مژده باد تو را که به زودی به من می پیوندی و تو اوّلین کسی از خاندانم هستی که به من می پیوندی».فاطمه علیها السّلام شاد شد و خندید.پس از رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری, سه مصیبت بزرگ فاطمه را آزار می داد که به شرح مختصر آنها می پردازیم.

۱-اندوه دوری پدر

این غم برای فاطمه به قدری شدید بود که او را در شمار گریه کنندگان مشهور بشریت درآورد.شدت گریه فاطمه برای پدر چنان بود که مورد اعتراض مردم مدینه قرار گرفت.فاطمه از آن به بعد دست فرزندانش حسن و حسین را می گرفت و به مقبره شهدای احد در شمال مدینه می رفت و در آن جا گریه می کرد و به مدینه بازمی گشت.

ص:۱۳۹

۲–ماجرای سقیفه

از ماجرای غدیرخم در حجّه الوداع بیش از چند ماه نمی گذشت و باوجود سفارشهای فراوان پیامبر،در حالی که هنوز جنازهٔ پیامبر روی زمین بود و دفن نشده بود و در حالی که امر جانشینی آن حضرت پیش از رحلت روشن شده بود،اکنون که بیش از ساعاتی از رحلت پیامبر نگذشته بود،همه چیز فراموش و این مظلومیت علی بن ابی طالب برای فاطمه،غمی جانکاه بود.«محمودبن لُبَید»می گوید:پس از رحلت پیامبر،فاطمه علیها السّلام را در کنار قبر حضرت حمزه دیدم که گریه می کند.صبر کردم تا آرام شد.نزد او آمدم و بر او سلام کردم و گفتم:ای سرور زنان جهان!به خدا قسم گریه ات،رگ قلب مرا پاره کرد.فرمود:«گریه در فراق بهترین پدرها که رسول خدا بود سزاوار است.» گفتم:می خواهم سؤالی که در خاطرم جولان می کند بپرسم؟فرمود:بپرس.گفتم:آیا رسول خدا به امامت علی علیه السّلام تصریح نکرده بود؟فرمود:شگفتا!آیا غدیرخم را فراموش کردید؟!گفتم:آن را می دانم؛ولی می خواهم آنچه را پیامبر صلّی الله علیه و آله به تو فرموده،بدانم.فرمود:«از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:علی بهترین جانشین بعد از من است که در میان شما می گذارم.او امام و خلیفه بعد از من است و دو سبط من(حسن و حسین)و نه نفر از فرزندان حسین،امامان بعد از او هستند.اگر شما از آنها پیروی کنید, آنها را راهنمایان خوبی می یابید و اگر با آنها مخالفت کنید،اختلاف شما تا قیامت ادامه خواهد یافت».گفتم چرا علی از حقّش دفاع نمی کند؟فرمود:«مَثَل امام, مثل کعبه است که باید به دور او بیایند،نه او به دور مردم بیاید».

۳–ماجرای فدک

فدک در نزدیکی خیبر, در شمال مدینه واقع شده است.فتح قلعه های یهود خیبر در سال هشتم هجری باعث شد که ترس و وحشتی در دل یهود فدک افتاد و آنان نماینده خود را نزد پیامبر فرستادند و به عنوان مصالحه, نیمی از فدک را بدون جنگ و خون ریزی به پیامبر صلّی الله علیه و آله واگذار کردند.پیامبر صلح آنان را پذیرفت.براساس قوانین اسلام هر گاه ملکی بدون خون ریزی در اختیار پیامبر قرار گیرد, جزو غنایم جنگی نیست؛بلکه ملک شخصی پیامبر خواهد بود.پس از آن آیهٔ ۱۶ سورهٔ اسراء بر پیامبر

ص:۱۴۰

نازل شـد و به او دسـتور داد:«حق خویشاوندان نزدیک خود را بده.»پیامبر هم بر اساس این آیه, فدک را به فاطمه علیها السّلام بخشـید؛ولی بعد از رحلت پیامبر،به دسـتور ابوبکر،فدک را مصادره و نماینده او را از آن جا بیرون کردند.حضرت فاطمه علیها السّلام خود نزد ابوبکر رفت و پرسید:چرا نماینده مرا از فدک بیرون کرده ای و آن را در اختیار خود گرفته ای, با وجودی که پدرم به فرمان خدا آن را به من بخشـیده است؟!ابوبکر گفت:برای آنچه ادّعا می کنی شاهد بیاور.فاطمه«ام ایمن»را به شـهادت گرفت.ام ایمن به ابـوبکر گفت:گـواهی نمی دهم مگر آنکه هر چه را رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در شـأن من فرمود،قبلاً باز گو کنم.آیا نمی دانی که پیامبر صـلّی الله علیه و آله فرمود:«ام ایمن از اهل بهشت است»؟ابوبکر تصدیق کرد؛سـپس ام ایمن گفت:گواهی می دهم که وقـتی آیـهٔ ۱۶ سورهٔ اسـراء نـازل شـد, پیامبر صـلّی الله علیه و آله بلافاصـله فـدک را به فاطمه علیها السّلام بخشـید.در این هنگام علی علیه السّلام نیز آمد و همین گواهی را داد و در نتیجه ابوبکر نامهٔ ردّ فدک را برای حضرت فـاطمه علیهـا السّلام نوشت و به ایشـان داد؛امّا عمر که از این ماجرا مطلع شـد،کاغـذ را گرفت و پاره کرد.فاطمه علیها السّلام روزی دیگر به مسـجد آمـد و در خطبه ای طولانی حوادث تلـخ بعـد از رحلت پیامبر را بیان کرد و به این حـدیث ساختگی از قول پیامبر که«ما انبیاء چیزی را به ارث نمی گـذاریم و آنچه را باقی می گـذاریم،صدقه است»؛از کتاب خدا،یعنی قرآن پاسـخ گفت؛ولی فایـده ای نبخشـید و به این ترتیب دختر پیـامبر را از ملکی که خود پیـامبر در زمـان زنـدگانیش به او بخشـیده بود و عنوان ارث هم نداشت،محروم کردند.

ص:۱۴۱

پرسش

۱.پیامبر صلّی الله علیه و آله در پاسخ کسی که از علت گریه اش در بستر رحلت پرسید چه فرمود؟

۲.سه اندوه بزرگی که فاطمه را پس از رحلت پدر ازار می داد نام ببرید.

۳.کلامی را که فاطمه از قول پدرش پیرامون امامت حضرت علی علیه السّلام نقل کرد بنویسید؟

۴.فدک در کجا واقع شده و چگونه در اختیار فاطمه قرار گرفت؟

۵.چگونه فدک را از دست فاطمه علیها السّلام خارج کردند؟

۶.فاطمه چگونه حق خود را نسبت به فدک درخواست کرد و نتیجه آن چه شد؟

ص:۱۴۲

۳۲-شهادت فاطمه زهرا علیها السّلام

اشاره

قبلاً گفته شد که پس از رحلت پیامبر, بر اساس وصیتش،علی علیه السّلام در خانه نشست و به جمع آوری قرآن مشغول شد و سوگند یاد کرد که جز برای نماز عبا بر دوش نیندازد و از خانه بیرون نرود تا از تنظیم آن فارغ شود؛امّا پس از رحلت پیامبر گروهی مأمور شدند که حضرت علی را برای بیعت کردن به مسجد ببرند.آنان به در خانه او آمدند.حضرت فاطمه علیها السّلام پشت در آمد،ولی در را به روی آنها باز نکرد و به آنها فرمود:دست از ما بردارید و به ما ظلم نکنید.مأمورین درب خانه را با فراهم آوردن هیزم و آتش زدن آن نیم سوخته کرده و سپس در را فشار دادند تا از جا کنده شد.فاطمه که پشت در بود،میان در و دیوار قرار گرفت و بچّه ای که در رحم داشت(و نام او را محسن گذاشته بودند)سقط شد.پس از این حادثه،فاطمه علیها السّلام در حالی بستری شد که چهار فرزند خردسال به نام های ام کلثوم،زینب،حسین و حسن داشت که سن آنها بین ۳ تا ۶ ساله بود.

فاطمه چون خود را در آستانه رحلت دید،نگران مراقبت از چهار فرزند خردسالش بود؛بنابراین پیشنهاد کرد تا علی علیه السّلام با خواهرزاده اش«اَمامَه»ازدواج کند؛زیرا رفتار او با فرزندان زهرا،همانند رفتار خود فاطمه بود و نیز وصیت کرد که جنازهٔ او شبانه و بدون حضور همه کسانی که حقّش را پایمال کرده و به او ستم نمودند،به خاک سپرده شود و قبر او برای همیشه مخفی بماند.سرانجام فاطمه ۷۵ یا ۹۵ روز پس از رحلت پدر در همان سال ۱۱ هجرت در ماه جمادی دار فانی را بدرود گفت.

ص:۱۴۳

حضرت علی علیه السّلام به وصایای حضرت فاطمه علیها السّلام عمل کرد و قبر ایشان را مخفی نمود و تعدادی صورت قبر در قبرستان بقیع درست کرد تا قبر او شناخته نشود و تنها فرزندانش حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و چند نفر دیگر در تشییع و نماز و دفن آن حضرت حضور داشتند.

نمونه ای از سخنان فاطمه علیها السّلام

۱.جعل الله الصلوه تنزیهاً لکم عن الکبر؛

خداوند نماز را به خاطر دوری از کبر, بر شما واجب کرد.

۲.اللهم ذَلِّل نفسی فی نفسی و عظم شأنک فی نفسی؛

خدایا خودم را پیش خودم کوچک کن و خودت را نزد من بزرگ نما.

۳.جعل الله الجهاد عزّا للإسلام و ذلاً لأهل الکفر و النفاق؛

خداوند جهاد را مایه عزت اسلام و ذلت کافران و منافقان قرار داد.

۴.جعل الله طاعتنا نظاما للمله و امامتنا أماناً من الفرقه؛

خداوند اطاعت کردن از ما را وسیله حفظ نظام دینی جامعه و امامت و رهبری ما را مایهٔ ایمنی از اختلاف و تفرقه قرار داد

۵.شیعتنا من خیار اهل الجنه؛

شیعیان ما از بهترین اهل بهشت می باشند.

۶.من أصعد الی الله خالص عبادته أهبط الله الیه أفضل مصلحته؛

کسی که عبادت خویش به سوی خدا روانه کند،خدا بهترین مصلحتش را به سوی او فرو می فرستد.

پرسش

۱.نقش فاطمه در ممانعت از بیعت گرفتن از علی علیه السّلام چه بود؟

۲.فاطمه زهرا چند فرزند داشت و هنگام رحلت چند ساله بودند؟

۳.فـاطمه علیها السّـلام برای نگه داری از فرزنـدان خردسالش چه وصـیتی به علی علیه السّـلام کرد؟برای دفن خود چه وصـیتی کر؟.

۴.حضرت فاطمه در چند سالگی و در چه تاریخی دار فانی را وداع گفت؟

۵.حدیثی را از فاطمه زهرا علیها السّلام نوشته و ترجمه کنید.

ص:۱۴۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹